

۸
تفسیر باران
نگاهی دیگر به قرآن مجید

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

بهار دلها

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر باران جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

Khuddamiyan Arani, Mehdi

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر باران: نگاهی دیگر به قرآن مجید/ مهدی خدامیان آرانی.

مشخصات نشر : قم : بهار دل ها، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری : ۱۴ ج.

شابک : دوره ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۱-۴ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۰-۷ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۲ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۲-۱ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۳-۸ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۴-۵ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۵-۲ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۶-۹ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۷-۶ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۸ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۸-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰ ریال، ج.۹ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۶۹-۰ : ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۰-۶ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۴۹-۷۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : چاپ قبلی: وثوق، ۱۳.

مندرجات : ج. ۱. فاتحه، بقره.- ج.۲.آل عمران، نساء.- ج.۳. مائده، انعام، اعراف.- ج. ۴. انفال، توبه، یونس، هود.- ج. ۵. یوسف،رعد، ابراهیم، حجر، نحل.- ج. ۶. اسرا، کهف، مریم، طه.- ج. ۷. انبیا،حج، مومنون، نور، فرقان.- ج.۸. شعرا، نمل، قصص، عنکبوت، روم.- ج.۹. لقمان، سجده، احزاب، سبا، فاطر.- ج.۱۰. یس، صافات، ص، زمر، غافر.- ج.۱۱. فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.- ج.۱۲.حجرات،ق،ذاریات،طور،نجم،قمر ....- ج.۱۳.جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک ....- ج.۱۴.جزء ۳۰ قرآن.

عنوان دیگر : نگاهی دیگر به قرآن مجید.

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : Qur'an -- Shiite hermeneutics -- ۲۰th century

رده بندی کنگره : BP۹۸/خ۶ت۳۶ ۷ ۱۳۹۶

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۴۷۷۳۶۰۴

ص:۱

اشاره

خدامیان آرانی، مهدی

تفسیر باران: نگاهی جدید به قرآن مجید، جلد هشتم (شعراء تا روم) / مهدی خدامیان آرانی . قم: وثوق، ۱۳۹۳.

۱۲۸ ص. (اندیشه سبز/۵۸) ۰ – ۱۵۶ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸ ISBN:

مندرجات:

جلد ۱: حمد، بقره جلد ۲: آل عمران، نساء جلد ۳: مائده تا اعراف جلد ۴: انفال تا هود جلد ۵: یوسف تا نحل

جلد ۶: اِسراء تا طه جلد ۷: انبیاء تا فرقان جلد ۸: شعراء تا روم جلد ۹: لقمان تا فاطر جلد ۱۰: یس تا غافر

جلد ۱۱: فُصّلت تا فتح جلد ۱۲: حجرات تا صفّ جلد ۱۳: جمعه تا مرسلات جلد ۱۴: جزء ۳۰ قرآن: (نبأ تا ناس).

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:

کتابنامه: ص. [۳۵۷] – ۳۵۸

۱. قرآن – – تحقیق ۲. خداشناسی. الف.عنوان.

۱۳۹۳ ت ۸ خ BP۶۵/۴/۴

۲۹۷/۱۵

تفسیر باران، جلد هشتم (نگاهی نو به قرآن مجید)

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی

ناشر : انتشارات وثوق

مجری طرح: موسسه فرهنگی هنری پژوهشی نشر گستر وثوق

آماده سازی و تنظیم: محمد شکروی

قیمت دوره ۱۴ جلدی: ۱۶۰ هزار تومان

شمارگان و نوبت چاپ : ۳۰۰۰ نسخه، چاپ اول ، ۱۳۹۳.

شابک : ۰ – ۱۵۶ – ۱۰۷ – ۶۰۰ – ۹۷۸

آدرس انتشارات : قم ؛ خ، صفاییه ، کوچه ۲۸ (بیگدلی) ، کوچه نهم، پلاک ۱۵۹

تلفکس : ۳۷۷۳۵۷۰۰ - ۰۲۵ همراه : ۳۹ ۵۸ ۲۵۲ ۰۹۱۲

Email:Vosoogh_m@yahoo.com www.Nashrvosoogh.com

شماره پیامک انتقادات و پیشنهادات : ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰

مراکز پخش:

تهران: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، کوچه انوری، پلاک ۱۳، انتشارات هاتف: ۶۶۴۱۵۴۲۰

تبریز: خیابان امام، چهارراه شهید بهشتی، جنب مسجد حاج احمد، مرکز کتاب رسانی صبا، ۳۳۵۷۸۸۶

آران و بیدگل: بلوار مطهری، حکمت هفت، پلاک ۶۲، همراه: ۰۹۱۳۳۶۳۱۱۷۲

کاشان: میدان کمال الملک، نبش پاساژ شیرین، ساختمان شرکت فرش، واحد ۶، کلک زرین۴۴۶۴۹۰۲

کاشان: میدان امام خمینی، خ اباذر ۲، جنب بیمه البرز، پلاک ۳۲، انتشارات قانون مدار، ۴۴۵۶۷۲۵

اهواز: خیابان حافظ، بین نادری و سیروس، کتاب اسوه. تلفن: ۲۹۲۳۳۱۵ - ۲۲۱۶۶۴۸

ص:۲

فهرست

ص:۳

نَمل : آیه ۱۲ – ۷●●● ۸۷

نَمل : آیه ۱۴ – ۱۳●●● ۹۱

نَمل : آیه ۱۶ – ۱۵●●● ۹۳

نَمل : آیه ۱۹ – ۱۷●●● ۱۰۱

نَمل : آیه ۲۸ – ۲۰●●● ۱۰۴

نَمل : آیه ۳۵ – ۲۹●●● ۱۰۷

نَمل : آیه ۳۶●●● ۱۰۹

نَمل : آیه ۳۸ – ۳۷●●● ۱۰۹

نَمل : آیه ۴۱ – ۳۹●●● ۱۱۱

نَمل : آیه ۴۳ – ۴۲●●● ۱۱۴

نَمل : آیه ۴۴●●● ۱۱۶

نَمل : آیه ۴۷ – ۴۵●●● ۱۲۱

نَمل : آیه ۵۳ – ۴۸●●● ۱۲۳

نَمل: آیه ۵۸ – ۵۴●●● ۱۲۴

نَمل : آیه ۶۴ – ۵۹●●● ۱۲۶

نَمل : آیه ۶۶ – ۶۵●●● ۱۳۳

نَمل : آیه ۶۸ – ۶۷●●● ۱۳۵

نَمل : آیه ۶۹●●● ۱۳۶

نَمل : آیه ۷۰●●● ۱۳۶

نَمل : آیه ۷۲ – ۷۱●●● ۱۳۷

ص:۴

عنکبوت : آیه ۵۲●●● ۲۷۷

عنکبوت : آیه ۵۵ - ۵۳●●● ۲۷۸

ص:۵

ص:۶

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد هشتم کتاب «تفسیر باران» می باشید، من تلاش کرده ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتابِ زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می دهد.

خدا را سپاس می گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاند تا پیام های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم السلام آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.

مهدی خُدّامیان آرانی

جهت ارتباط با نویسنده به سایت M۱۲.ir مراجعه کنید

سامانه پیام کوتاه نویسنده: ۶۹ ۴۵ ۳۰۰۰

ص:۷

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱ حمد، بقره.

جلد ۲ آل عمران، نساء.

جلد ۳ مائده، انعام، اعراف.

جلد ۴ انفال، توبه، یونس، هود.

جلد ۵ یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.

جلد ۶ اِسراء، کهف، مریم، طه.

جلد ۷ انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.

جلد ۸ شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.

جلد ۹ لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.

جلد ۱۰ یس، صافات، ص، زُمر، غافر.

جلد ۱۱ فُصّلت، شوری، زُخرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمّد، فتح.

جلد ۱۲ حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صفّ.

جلد ۱۳ جمعه، منافقون، تغابُن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقّه، معارج، نوح، جنّ، مُزمّل، مُدثّر، قیامت، انسان، مرسلات.

جلد ۱۴ جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطفّفین، انشقاق، بروج، طارق، أعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بیّنه،زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مَسد، اخلاص، فلق، ناس.

ص:۸

سوره شُعراء

اشاره

ص:۹

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۲۶ قرآن می باشد.

۲ – «شعرا» به معنای «شاعران» می باشد، بُت پرستان مکّه محمد صلی الله علیه و آله را شاعر می دانستند که قرآن را از پیش خود می سراید، در آخر این سوره، جواب این سخن بُت پرستان داده شده است. شاعران در دنیای خیال و پندار زندگی می کنند، امّا محمّد صلی الله علیه و آله در دنیای واقع بینی است، او برای هدایت انسان ها به میدان آمده است.

۳ – موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، داستان موسی علیه السلام و بنی اسرائیل، داستان نوح علیه السلامو قوم او، قوم ثمود و عذاب آنان، قوم لوط، تفاوت میان شاعران و پیامبر.

ص:۱۰

شُعراء: آیه ۴ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ طسم (۱) تِلْکَ آیَاتُ الْکِتَابِ الْمُبِینِ (۲) لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۳) إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَیْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آیَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِینَ (۴)

در ابتدا، سه حرف «طا»، «سین» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این آیاتِ کتاب آسمانی است، تو قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردی و هر چیزی را که انسان برای سعادت به آن نیاز دارد به روشنی در قرآن بیان کردی.

محمّد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم مکّه می خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، امّا آنان محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو و جادوگر می پنداشتند، محمّد صلی الله علیه و آله غصّه

آنان را می خورد، او دوست داشت که آنان ایمان بیاورند و از عذاب روز قیامت رهایی یابند.

تو از شدّت غم و اندوه محمّد صلی الله علیه و آله آگاه بودی، به همین خاطر به او چنین گفتی:

«ای محمّد ! برای چه این همه غصّه می خوری که چرا مردم ایمان نمی آورند؟ اگر من بخواهم معجزه ای از آسمان می فرستم که همه آنان در برابر آن سر تسلیم فرود آورند و ایمان بیاورند».

* * *

به این سخن تو فکر می کنم، تو به محمّد صلی الله علیه و آله گفتی که می توانی معجزه ای از آسمان بفرستی که همه با دیدن آن ایمان بیاورند، امّا چرا چنین نکردی؟ تو که چنین قدرتی داشتی چرا کاری نکردی که همه ایمان بیاورند؟

چه کسی جواب مرا می دهد؟

من جواب این سؤال خود را در آیه ۳۵ سوره «انعام» می یابم: تو انسان را آفریدی، راه حقّ و باطل را به او نشان دادی و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتی، اگر تو اراده کنی همه مردم ایمان می آورند، امّا این ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار است. تو اراده کرده ای که هر کس به اختیار خود، ایمان را برگزیند. این سنّت و قانون توست. اگر انسان از روی اجبار، ایمان بیاورد، ایمان او ارزشی ندارد.

شُکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان ها، راه کفر را انتخاب خواهند نمود و ایمان نخواهند آورد.

همه زیبایی انسان در اختیار اوست، اگر تو معجزه ای از آسمان نازل کنی که انسان ها مجبور به ایمان شوند، اختیار را از انسان ها گرفته ای و تو هرگز چنین نمی کنی، زیرا انسان یعنی اختیار، اگر اختیار از انسان گرفته شود، او دیگر انسان نیست !

* * *

شُعراء: آیه ۶ – ۵

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحْدَثٍ إِلَّا

ص:۱۲

كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ (۵) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۶)

بزرگان مکّه می دانستند که محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، امّا آنان منافع خود را در بُت پرستی می دیدند، پس با محمّد صلی الله علیه و آله دشمنی می کردند، تو جبرئیل را نازل می کردی تا آیات جدید قرآن را برای محمّد صلی الله علیه و آله بخواند، محمّد صلی الله علیه و آله نیز آیات را برای بُت پرستان می خواند، امّا آنان از پذیرفتن حقّ روی برمی گرداندند.

آری، محمّد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن می خواند و از حوادث روز قیامت چنین می گفت: «در روز قیامت فرشتگان کافران را به صورت، روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند و کافران راه فراری ندارند، جایگاه آنان جهنّم خواهد بود، همان جهنّمی که هرگاه آتش آن فروکش کند، فرشتگان بر شعله های آن می دمند».(۱)

آنان سخن پیامبر را دروغ می پنداشتند و محمّد صلی الله علیه و آله را مسخره می کردند و به او می خندیدند و می گفتند: «ای محمّد ! تو خواب پریشان دیده ای».(۲)

اکنون به محمّد صلی الله علیه و آله چنین می گویی: «بگذار آنان سخن تو را مسخره کنند، به زودی خبر آنچه را مسخره می کنند به آنان خواهد رسید و از عذاب من آگاه خواهند شد».

آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم کافران برمی دارند و آن ها شعله های آتش جهنّم را می بینند، آنان صحنه های هولناکی می بینند، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شنوند، گرزهای آتشین و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می نشیند که گفتنی نیست.(۳)

کافران در آن لحظه توبه می کنند، امّا توبه در آن لحظه سودی ندارد، آنان به التماس می افتند و با ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویید که امروز سخن

دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به اعمال شما آگاه است».(۴)

* * *

شُعراء: آیه ۹ – ۷

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ (۷) إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۹)

اکنون انسان ها را به مطالعه کتاب آفرینش فرا می خوانی، تو از خاک، گیاهان گوناگون آفریدی، گیاهان زیبا و پرفایده ! اگر روی زمین گیاهان نبودند، انسان چگونه غذای خود را تهیّه می کرد؟

در آفرینش گیاهان، نشانه هایی از قدرت توست، امّا گروه زیادی از آن مردم، کوردل هستند، این نشانه ها را می بینند ولی ایمان نمی آورند. آنان بت هایی را می پرستند که هیچ کاری نمی توانند انجام بدهند، تو خدای توانا و مهربان هستی، به هر کاری توانایی، تو توانمند و پیروز هستی و به بندگانت مهربانی می کنی.

* * *

شُعراء: آیه ۱۷ – ۱۰

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۱۰) قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ (۱۱) قَالَ رَبِّ إِنِّى أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۱۲) وَيَضِيقُ صَدْرِى وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِى فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ (۱۳) وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۱۴) قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ (۱۵) فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۶) أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِى إِسْرَائِيلَ (۱۷)

ص:۱۴

محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا آنان او را دروغگو خواندند و سنگ به سوی او پرتاب کردند، محمّد صلی الله علیه و آلهاز ایمان نیاوردن آنان اندوهناک بود، اکنون می خواهی ماجرای هفت پیامبر بزرگ خود را بیان کنی، داستان موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام.

تو دوست داری محمّد صلی الله علیه و آله بداند که راه او با سختی های زیادی همراه است، پیامبران قبلی هم برای هدایت دیگران چقدر سختی ها را تحمّل کردند. تو هرگز پیامبران را تنها نگذاشتی و همواره آنان را یاری کردی.

ابتدا درباره موسی علیه السلام سخن می گویی، تو او را پیامبر خود قرار دادی و با او چنین سخن گفتی: «ای موسی ! به سوی قوم ستمگر برو ! نزد فرعون برو و به او بگو: آیا از عذاب خدا نمی ترسی».

موسی علیه السلام در پاسخ به تو چنین گفت: «خدایا ! می ترسم مرا دروغگو بخوانند و من از کفر آنان دلتنگ شوم. می ترسم لکنت زبان من، مانع موفقیّت من بشود، خدایا ! من نیاز به یاری دارم، از تو می خواهم به برادرم هارون، مقام پیامبری عطا کنی تا مرا یاری کند، خدایا ! فرعونیان فکر می کنند من گناهی انجام داده ام و می ترسم مرا به قتل برسانند».

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته را بنویسم:

* نکته اوّل: لکنت زبان موسی علیه السلام

وقتی موسی علیه السلام می خواست سخن بگوید، گاهی زبان او گیر می کرد و دچار لکنت می شد. او از خدا خواست تا شفایش دهد، امّا چرا موسی علیه السلام دچار این لکنت شده بود؟ آیا او مادرزادی این گونه بود؟

فرعون همه کودکان بنی اسرائیل را می کشت، خدا به مادرِ موسی علیه السلام وحی

کرد که فرزندش را داخل صندوقچه ای بگذارد و در رود نیل اندازد. مأموران فرعون موسی علیه السلام را از رود نیل گرفتند و فرعون تصمیم گرفت او را به عنوان فرزند خوانده بزرگ کند.

یک سال گذشت، روزی موسی علیه السلام همان طور که در بغل فرعون بود به فرعون حمله کرد و مقداری از ریش او را کند. فرعون تصمیم گرفت تا موسی علیه السلام را به قتل برساند. زن فرعون (آسیه) از این ماجرا باخبر شد و به فرعون گفت: «این یک بچّه است و عقل ندارد».

قرار شد موسی علیه السلام را امتحان کنند، زن فرعون یک خرما و یک قطعه زغال آتشین را در چند متری موسی علیه السلام قرار داد، آن وقت موسی علیه السلام را رها کرد، موسی علیه السلام ابتدا به سوی خرما رفت، او دستش را دراز کرد که خرما را بردارد. جبرئیل از آسمان نازل شد و قطعه زغال آتشین را در دهان او گذاشت، زبان موسی علیه السلام سوخت و شروع به گریه کرد.

زن فرعون به فرعون گفت: «آیا به تو نگفتم که او بچّه است و نمی داند چه می کند؟». اینجا بود که فرعون آرام شد و از کشتن موسی علیه السلام پشیمان شد.

آری، این گونه جان موسی علیه السلام حفظ شد، امّا اثر آن سوختگی در زبان موسی علیه السلامباقی ماند و گاهی زبان او گیر می کرد. وقتی موسی علیه السلام به پیامبری رسید، از خدا خواست تا لکنت زبان او را شفا دهد.

* نکته دوم: هارون، برادر موسی علیه السلام

هارون برادر بزرگ موسی علیه السلام بود و او قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی. (۵)

هارون با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت. وقتی موسی علیه السلامچهل شب به کوه طور رفت، هارون

ص:۱۶

جانشین او در میان مردم بود.

هارون در همه مراحل مأموریّت موسی علیه السلام او را یاری نمود. هارون زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت.

* نکته سوم: گناه موسی علیه السلام

فرعون همه نوزادان پسر بنی اسرائیل را به قتل می رساند، وقتی موسی علیه السلام به دنیا آمد، مادرش او را در صندوقچه ای قرار داد و به رود نیل انداخت. این صندوقچه به کاخ فرعون رفت و فرعون موسی علیه السلام را به فرزندخواندگی پذیرفت.

وقتی موسی علیه السلام به سنّ جوانی رسید، بنی اسرائیل فهمیدند که او همان کسی است که سال ها در انتظار او بوده اند، آنان به او علاقه پیدا کردند و پیرو او شدند. آنان این راز را بین خود مخفی نگه داشتند.

به پیروان فرعون هم «قبطی» می گفتند. قبطی ها ظلم و ستم زیادی به یاران موسی علیه السلام می کردند. روزی موسی علیه السلام به شهر رفت. او دید که یکی از پیروانش با یکی از قبطی ها دعوا می کند. آن که پیرو موسی علیه السلام بود، تقاضای کمک کرد، موسی علیه السلامجلو رفت و مشت محکمی به آن قبطی زد. آن قبطی بر روی زمین افتاد و مُرد. (آن قبطی، کافر بود).

مأموران فرعون در جستجوی قاتل برآمدند، کشته شدن یکی از پیروان فرعون برای حکومت بسیار گران تمام شد، تا آن زمان کسی جرأت چنین کاری را پیدا نکرده بود.

روز بعد او از همان جا عبور می کرد، نگران بود مبادا ماجرای دیروز فاش شده باشد، ناگهان دید که همان مردی که پیرو او بود امروز هم با قبطی دیگری درگیر شده است، موسی علیه السلام به او گفت: «تو در گمراهی هستی». سپس به سوی

او رفت تا او را از دست آن قبطی نجات بدهد، امّا او ترسید و خیال کرد موسی علیه السلام می خواهد او را بکشد، پس گفت: «ای موسی ! تو دیروز یک نفر را کشتی، امروز می خواهی مرا بکشی !». این گونه بود که راز دیروز فاش شد.

این سخن به گوش مأموران فرعون رسید، فرعون وزیران و نزدیکان خود را جمع کرد و با آنان مشورت نمود، در آن جلسه تصمیم بر آن شد تا موسی علیه السلامرا دستگیر کنند و به قتل برسانند. یکی از افرادی که در آن جلسه بود، مرد باایمانی بود که ایمان خود را از مردم مخفی می کرد. او سریع از جلسه خارج شد و خود را به موسی علیه السلام رساند و ماجرا را به او گفت، اینجا بود که موسی علیه السلاماز مصر فرار کرد و به مَدیَن رفت و با شعیب علیه السلام که پیامبر تو بود، آشنا شد.

موسی علیه السلام با دختر شعیب علیه السلام ازدواج نمود، او ده سال در مَدیَن ماند، پس از ده سال او همراه با همسرش به سوی مصر حرکت کرد.

در شبی تاریک و سرد، موسی علیه السلام راه را گم کرد و در دل بیابان پیش رفت تا به سرزمین «طوی» رسید و از دور آتشی دید و به سوی آن رفت و تو او را به پیامبری مبعوث کردی.

وقتی تو از موسی علیه السلام خواستی تا نزد فرعونیان برود، او به یاد ماجرای کشته شدن آن قبطی افتاد. اکنون تو به او چنین می گویی: «ای موسی ! چنین نخواهد شد که تو می پنداری، تو با برادرت همراه با معجزات من، نزد آنان برو ! من با شما هستم و سخنان شما را می شنوم، شما به دربار فرعون بروید و به او بگویید که ما فرستاده خدایِ جهانیان هستیم پس ای فرعون! بنی اسرائیل را آزاد کن و همراه ما بفرست».

آری، تو خواسته های موسی علیه السلام را اجابت کردی، برادرش را یار و یاور او قرار دادی، لکنت را از زبانش برطرف کردی و به او وعده دادی که فرعونیان

نمی توانند به او آزاری برسانند، اکنون موسی علیه السلام آماده است تا پیام تو را به فرعون برساند.

* * *

شُعراء: آیه ۲۴ – ۱۸

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّکَ فِینَا وَلِیدًا وَلَبِثْتَ فِینَا مِنْ عُمُرِکَ سِنِینَ (۱۸) وَفَعَلْتَ فَعْلَتَکَ الَّتِی فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْکَافِرِینَ (۱۹) قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّینَ (۲۰) فَفَرَرْتُ مِنْکُمْ لَمَّا خِفْتُکُمْ فَوَهَبَ لِی رَبِّی حُکْمًا وَجَعَلَنِی مِنَ الْمُرْسَلِینَ (۲۱) وَتِلْکَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَیَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِی إِسْرَائِیلَ (۲۲) قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِینَ (۲۳) قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَیْنَهُمَا إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ (۲۴)

موسی و هارون علیهماالسلام به سوی کاخ فرعون حرکت کردند، امّا همه درهای کاخ بسته بود، مأموران زیادی آنجا ایستاده بودند، فرعون ادّعای خدایی می کرد، هر کسی نمی توانست به دیدار این خدا برود.

موسی و هارون علیهماالسلام مدّتی نزدیک درِ کاخ ایستادند، کسی به آن ها اجازه دیدار فرعون را نمی داد، اینجا بود که موسی علیه السلامعصای خود را بر درِ کاخ زد، درهای کاخ باز شد، موسی و هارون علیهماالسلاموارد کاخ شدند و به سوی فرعون رفتند، هیچ کدام از مأموران نتوانستند مانع بشوند، آن ها سرجای خود بی حرکت ایستاده بودند، آری، تو این گونه موسی علیه السلام را یاری کردی.(۶)

ناگهان فرعون چشم بازکرد، موسی و هارون علیهماالسلام را مقابل خود دید، او تعجّب کرد، آن ها از کجا آمده بودند؟

در این هنگام موسی علیه السلام به او گفت:

ص:۱۹

ـــــ ای فرعون ! مـا فرسـتاده خـدای تو هستیم، بنی اسـرائیل را همراه مـا روانه کن تـا آنـان را به فلسـطین بـاز گردانیم، دست از شکنجه آنان بردار ! ما با معجزه ای از طرف خدا آمده ایم.

ـــــ ای موسی ! آیا وقتی تو کودک بودی من تو را در خانه خود پرورش ندادم؟ من تو را از آبِ دریا گرفتم و در ناز و نعمت بزرگت کردم، آیـا تو سال های سال نزد من نبودی؟ آیا به یاد نـداری که یکی از یاران مرا کُشتی و فرار کردی؟ تو می گویی که پیامبر هستی، پیامبر چگونه می تواند قاتل باشد؟ تو کفران نعمت مرا کردی.

ـــــ ای فرعون ! من آن کار را انجام دادم ولی نمی دانسـتم با یک مشت، او کشـته خواهد شد، اگر چنین چیزی را می دانستم، هرگز به او مشت نمی زدم.

ـــــ پس چرا فرار کردی؟

ـــــ بعد از آن حادثه من ترسیدم و فرار کردم، آنگاه خدا به من علم و حکمت آموخت و مقام پیامبری به من عطا کرد.

ـــــ من تو را از آب دریا گرفتم و بزرگ کردم، چرا محبّت های مرا این گونه پاسخ می دهی؟

ـــــ ای فرعـون ! آیـا می خـواهی برای این کـار بر من منّت گـذاری و بنی اسـرائیل را برده خـود سـازی؟ فرامـوش نکن که تو دسـتور نسل کُشـی ما را صادر کردی و مادرم مجبور شـد مرا به رود نیل بیندازد وگرنه من در خانواده خودم بزرگ می شدم. تو مرا بی خانمان کردی حالا می خواهی بر من منّت گذاری؟

ـــــ ای موسی ! گفتی که خدای جهانیان تو را فرستاده است، بگو بدانم این خدای جهانیان کیست؟

ـــــ او خدای آسمان ها و زمین و هر چه میان این دو قرار گرفته است، می باشد،

اگر شـما اهل یقین باشـید، می دانیـد که این جهان به خودی خود به وجود نیامـده است، کسـی آن را آفریـده است و او همان خدای جهانیان است.

* * *

شُعراء: آیه ۲۸ – ۲۵

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ (۲۵) قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ (۲۶) قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِی أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ (۲۷) قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ (۲۸)

فرعـون به اطرافیـان خود نگـاهی کرد، آنـان به سـخن موسـی علیه السـلامبه دقّت گوش می کردنـد، پس تصـمیم گرفت تـا از سیاست تحقیر (خوار کردن) اسـتفاده کند و موسـی علیه السلام را در نظر آنان خوار و کوچک کند، خنده ای کرد و با صدای بلند گفت: «آیا می شنوید که این مرد چه سخنان بیهوده ای می گوید».

ولی موسی علیه السلام به سخنان خود ادامه داد و چنین گفت: «خدای جهانیان، خدای شما و نیاکان شماست».

فرعون فریاد برآورد: «این پیامبری که نزد شما فرستاده اند، دیوانه است».

موسـی علیه السـلام به سـخن او توجّهی نکرد و چنین ادامه داد: «خدا، آفریدگار مشـرق و مغرب و آنچه در میان این دو است، می باشد، اگر شما فکر کنید و عقل خود را به کار بگیرید به درستی سخن من پی می برید».

* * *

شُعراء: آیه ۳۷ – ۲۹

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِی لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ (۲۹) قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ (۳۰) قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۳۱) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ

مُبِينٌ (۳۲) وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ (۳۳) قَالَ لِلْمَلَاءِ حَوْلَهُ إِنَّ هَـٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ (۳۴) يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ (۳۵) قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۳۶) يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ (۳۷)

فرعون دید که اطرافیان او به فکر فرو رفته اند و سخنان موسی علیه السلام در آنان اثر کرده است، فهمید که دیگر سیاست تحقیر فایده ای ندارد، پس، از سیاست تهدید (ترساندن) استفاده کرد و گفت:

ــــ ای موسی ! اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، من تو را به زندان می افکنم، زندان من سیاهچالی دارد که پانصد متر عمق دارد، آنجا پر از مار و عقرب است، هیچ کس از آنجا زنده بیرون نیامده است.(۷)

ــــ اگر من معجزه آشکاری بیاورم، باز هم زندانی می شوم؟

ــــ اگر راست می گویی معجزه ات را نشان بده !

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلامدست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد به طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

عصای موسی علیه السلام، نشانه خشم تو بود، دست نورانی او، نشانه مهربانی تو.

* * *

فرعون این معجزات را دیـد، امّا همه را دروغ شـمرد و سرکشـی کرد، او قـدری فکر کرد و سـپس به اطرافیـان خود رو کرد و گفت: «این مرد، جادوگری باتجربه است و به اینجا آمـده است تا با سـحر و جادوی خود، شـما را از وطنتان بیرون کند، اکنون نظر شما چیست؟»

آنـان در جواب گفتنـد: «فرصتی به او و برادرش بـده و مـأموران را به شـهرهای مختلف بفرست تـا هر چه جـادوگر باتجربه در گوشه و کنار کشور هستند، پیدا کنند و نزد تو بیاورند».

* * *

شُعراء: آیه ۵۱ – ۳۸

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۳۸) وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ (۳۹) لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ (۴۰) فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ (۴۱) قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ (۴۲) قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۴۳) فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ (۴۴) فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴۵) فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ (۴۶) قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۷) رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ (۴۸) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ (۴۹) قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ (۵۰) إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ (۵۱)

فرعون دسـتور داد تا جادوگران از شـهرهای مختلف نزد او بیایند. قرار شد تا در روز عید، همه مردم جمع شوند تا شاهد ماجرا باشند.

ص:۲۳

روز موعود فرا رسید، مأموران به مردم گفتند: «شما نیز جمع شوید تا اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم، زیرا آنان سبب نجات کشور می شوند و ما باید آنان را تشویق کنیم».

جادوگران قبل از هر چیز نزد فرعون رفتند و به او گفتند:

ـــ اگر ما موسی را شکست دهیم، آیا به ما پاداش می دهی؟

ـــ آری، من پاداشی بزرگ به شما می دهم و علاوه بر آن شما را از نزدیکان درگاه خود قرار می دهم.

جادوگران حدود هفتاد نفر بودند، موسی علیه السلام یک تنه در مقابل آنان ایستاده بود، موسی علیه السلام به آنان گفت: «اوّل شما آغاز کنید».

در این هنگام، جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند، ریسمان ها و چوب هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به یکدیگر می پیچیدند و چشم های مردم را جادو می کردند. جادوی آنان، جادوی بزرگی بود، چشم ها را خیره کرده بود و ترس در دل ها نشانده بود.

جادوگران که خود را در این کار موفّق می پنداشتند گفتند: «به عزّت فرعون قسم که ما امروز پیروز این میدان هستیم».

تو به موسی علیه السلام وحی کردی: «ای موسی ! عصای خود را بینداز، مطمئن باش که پیروزی از آنِ توست، امروز همه حقیقت را می فهمند و آگاه می شوند که تو فرستاده من هستی، عصایی که در دست داری بینداز ! تا بساط سحر آنان را ببلعد، آنچه آنان ساخته اند، حیله و نیرنگ جادوگری است، جادوگران هر کاری کنند، باز هم پیروز نمی شوند».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان عصا به اژدهایی تبدیل شد و با سرعت همه وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در

همه آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه می نگریستند.

آری، این گونه بود که حقّ پیروز شد و جادو باطل شد و فرعون و فرعونیان با خواری و ذلّت شکست خوردند.

* * *

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی علیه السلام، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به خوبی تفاوت جادو و معجزه را می دانستند. اگر عصای موسی علیه السلام، جادو بود، فقط می توانست جادوی آنان را باطل کند، نه این که همه وسایل جادوگری آنان را ببلعد.

عصای موسی علیه السلام تبدیل به اژدها شد و هزاران ریسمان و چوب را بلعید، اگر کار موسی علیه السلام جادو بود، باید وقتی آن اژدها دوباره به عصا تبدیل شد، ریسمان ها و چوب ها آشکار می شدند !

اگر موسی علیه السلام در چشم ها تصرّف کرده بود و آن ها را جادو کرده بود، پس از پایان کارش، باید چوب ها و ریسمان ها نمایان می شد، امّا چنین اتّفاقی نیفتاد، آن ها فهمیدند که کار موسی علیه السلام، معجزه است و جادو نیست.

اینجا بود که جادوگران به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آوردیم، ما به خدای موسی و برادرش هارون ایمان آوردیم».

این گونه نور ایمان به دل های آنان تابید و آنان در مقابل عظمت و بزرگی تو سر به سجده نهادند.

* * *

فرعون وقتی دید که جادوگران به موسی علیه السلام ایمان آوردند، بسیار خشمگین شد، این برای فرعون شکست بزرگی بود که آنان در مقابل چشم مردم، سر به

سجده بندگی بگذارند و از دین فرعون بیزاری بجویند.

فرعون رو به آنان کرد و گفت:

ـــ آیا قبل از آن که من به شما اجازه دهم به خدا ایمان آوردید؟ موسی بزرگ شماست که به شما سحر و جادوگری آموخته است. من دست و پای شما را بر خلاف هم خواهم برید و شما را به دار خواهم آویخت.

ـــ ای فرعون ! مهم نیست، هر کاری از دستت بر می آید، انجام بده، ما به سوی پاداش خدای خود می رویم و این سعادتی بزرگ است. ما امید داریم که خدا گناه ما را ببخشد زیرا ما از اوّلین کسانی بودیم که ایمان آوردیم.

* * *

آنان در راه ایمان به تو ایستادگی به خرج دادند، فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های آنان را کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند خرما آویزان نمود.

آنان به تو ایمان آوردند و به موقعیّت و زندگی خویش پشت پا زدند و آماده شهادت در راه تو شدند. آنان به خوبی فهمیدند که در چه راهی گام برداشته اند و چه آینده زیبایی در انتظار آنان است، پس شکنجه های فرعون را تحمّل کردند تا رضایت تو را به دست آورند.

صبح که آفتاب طلوع کرد آنان کافر و جادوگر بودند و شب هنگام شهیدان نیکوکار راه تو گشتند !(۸)

* * *

شُعراء: آیه ۵۹ – ۵۲

وَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۵۲) فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ (۵۳) إِنَّ هَؤُلَاءِ

لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ (۵۴) وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ (۵۵) وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ (۵۶) فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۵۷) وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ (۵۸) كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (۵۹)

پس از شکست فرعون در مقابل موسی علیه السلام، فرعون مجبور شد تا مدّتی او را آزاد بگذارد و موسی علیه السلام هم به تبلیغ یکتاپرستی پرداخت. روزی، موسی علیه السلامنزد فرعون آمد و از او خواست تا بنی اسرائیل را آزاد کند تا آن ها را به فلسطین ببرد، امّا فرعون قبول نکرد. اینجا بود که کشور مصر را به خشکسالی مبتلا کردی تا شاید فرعون و پیروانش از کفر دست بردارند.

فرعون به موسی علیه السلام قول داد که اگر خشکسالی برطرف شود، بنی اسرائیل را آزاد کند، موسی علیه السلام دعا کرد و خشکسالی برطرف شد، امّا فرعون به قول خود عمل نکرد.

بعد از آن بلای طوفان، هجوم ملخ ها و... از راه رسید، امّا باز هم فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. این ماجرا تقریباً هشت سال طول کشید. هر بار موسی علیه السلام نزد فرعون می رفت و از او آزادی بنی اسرائیل را می خواست، سرانجام فرعون تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را همراه موسی علیه السلام روانه کند و سپس با سپاه بزرگش به جنگ آن ها برود و آنان را نابود کند.

فرعون دستور داد تا مأموران او نیروها را از شهرها بسیج کنند، او به سپاهیان خود گفت: «بنی اسرائیل گروهی اندک و ناچیز هستند و ما را به خشم آورده اند، ما نیز با همه توان خود آماده پیکار با آنان هستیم».

فرعون و سپاهیانش از مصر حرکت کردند، هیچ کس نمی دانست چه چیزی در انتظار آنان است، تو اراده کرده بودی که آنان را از باغ های مصر بیرون کنی

ص:۲۷

و نهرهـای آب را در اختیـار بنی اسـرائیل قرار دهی، تو فرعونیـان را از گنـج هـای خود محروم کردی و از کـاخ هایشان بیرون کردی، آنان نمی دانستند که دیگر به کاخ های خود باز نمی گردند!

آری، مهلت آنان به پایان رسـیده بود. مرگ آنان فرا رسـید و همه ثروت آنان به بنی اسـرائیل رسـید. تو بنی اسـرائیل را وارث ثروت و دارایی های آنان کردی. (گروهی از بنی اسـرائیل به فرمان موسی علیه السلام در مصر باقی ماندند و بیشتر آنان همراه او به سوی فلسطین حرکت کردند).

* * *

شُعراء: آیه ۶۲ – ۶۰

فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِینَ (۶۰) فَلَمَّا تَرَاءَی الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَی إِنَّا لَمُدْرَکُونَ (۶۱) قَالَ کَلَّا إِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَیَهْدِینِ (۶۲)

تو به موسـی علیه السـلام دسـتور دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، موسی علیه السلام دستور حرکت داد، او با بنی اسـرائیل به رود نیـل رسـیدند، فرعون همراه با سـپاهش به دنبال بنی اسـرائیل حرکت کرد. وقتی که صـبح فرا رسـید، سـپاه فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند.

بنی اسرائیل نگاه کردند، سپاه فرعون به سوی آنان می آمد، آنان دچار هراس شدند و گفتند: «وای ! همه ما گرفتار فرعون می شویم».

موسـی علیه السـلام به آنان گفت: «ما هرگز گرفتار فرعون نمی شویم، خـدا با ما است و به زودی راه نجات را نشان می دهـد، این وعده اوست، او به من وعده یاری داده است».

* * *

شُعراء: آیه ۶۸ – ۶۳

فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ (۶۳) وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ (۶۴) وَأَنْجَيْنَا مُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ (۶۵) ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ (۶۶) إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۶۷) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۶۸)

سپاه فرعون نزدیک و نزدیک تر می شد، اینجا بود که تو از موسی علیه السلامخواستی تا عصای خود را به آب بزند، موسی علیه السلام چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند. (چون رود نیل بسیار وسیع است از آن به دریا تعبیر شده است).

تو در رود نیل، دوازده شکاف ایجاد کردی، زیرا بنی اسرائیل دوازده طایفه بزرگ بودند (آنان همه از نسل یعقوب علیه السلام بودند، یعقوب علیه السلام دوازده پسر داشت، هر کدام از آن طایفه ها از نسل یکی از پسران یعقوب علیه السلام بودند).

این معجزه بزرگی بود، آب روان به فرمان تو همچون کوهی بزرگ در دو طرف بر روی هم انباشته شد.

موسی علیه السلام همراه با بنی اسرائیل وارد شکاف های آب شدند، فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، او همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد و بنی اسرائیل از آن طرف، خارج شدند، تو دستور دادی تا رود نیل به حالت اوّلش بازگردد و فرعون و فرعونیان در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.

آری، این اراده تو بود که فرعونیان را به لب رود نیل آوردی و آنان را این گونه هلاک کردی، تو به آنان فرصت زیادی دادی، امّا آنان راه گمراهی را

ص:۲۹

انتخاب کردند و سرانجام به عذاب تو گرفتار شدند.

* * *

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، در این ماجرای موسی علیه السلامو فرعون، نشانه های قدرت تو است و درس عبرتی برای همه است. محمّد صلی الله علیه و آله برای بُت پرستان مکّه، قرآن می خواند و آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، امّا آنان ایمان نمی آوردند و به گمراهی خود ادامه می دادند، در واقع تو با محمّد صلی الله علیه و آلهچنین سخن می گویی: ای محمّد ! از ایمان نیاوردن بُت پرستان نگران نباش، زیرا گذشتگان نیز معجزه های زیادی را دیدند ولی قدمی جلو نیامدند و راه کفر را ادامه دادند و نابود شدند. آری، سرانجام، عذاب مشرکان را هم فرا خواهد گرفت!

* * *

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو بر هر کاری توانا هستی، اگر بخواهی می توانی در یک لحظه آنان را نابود کنی. تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگانت مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی.(۹)

ص:۳۰

شُعراء: آیه ۸۲ – ۶۹

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ (۶۹) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ (۷۰) قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ (۷۱) قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ
تَدْعُونَ (۷۲) أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ (۷۳) قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۷۴) قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۷۵) أَنْتُمْ
وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ (۷۶) فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ (۷۷) الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (۷۸) وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (۷۹)
وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰) وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱) وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم بیان کند، ابراهیم علیه السلام دومین پیامبری است که نام او را در این سوره ذکر می کنی. روزی ابراهیم به پدرش آذر و مردم چنین گفت:

ـــــ شما چه چیز را می پرستید؟

ـــــ ای ابراهیم ! ما بُت ها را می پرستیم و همواره سر بندگی بر آستان آنان می ساییم.

ـــــ قدری فکر کنید، آیا وقتی از بُت ها کمک می خواهید، صدای شما را می شنوند و به شما پاسخ می دهند؟ آیا بُت ها می توانند به شما سود و زیانی برسانند؟

ـــــ نه. بُت ها که نمی توانند جواب ما را بدهند. ما از پدران و نیاکان خود پیروی می کنیم، آنان بُت ها را می پرستیدند، پس ما هم بُت می پرستیم.

ـــــ آیا فکر کرده اید این بُت ها چه هستند؟ چه سود و زیانی برای شما دارند؟ شما فکر نکردید همان گونه که پدران شما فکر نکردند. شما در گمراهی آشکاری هستید.

ـــــ ای ابراهیم ! آیا تو بُت ها را نمی پرستی؟

ـــــ هرگز ! بُت های شما، دشمن من هستند، بُت های شما هرگز، معبود من نیستند، من فقط خدای یگانه را می پرستم، خدایی که پروردگار جهانیان است.

ـــــ این خدایی که می گویی کیست؟

ـــــ او همان کسی است که مرا آفرید و پیوسته هدایتم می کند، او مرا غذا می دهد و سیرابم می سازد، هرگاه بیمار می شوم، مرا شفا می بخشد، او مرا می میراند و سپس زنده می کند. من امیدوارم که در روز قیامت از گناهانم درگذرد.

ص:۳۲

* * *

به سخنان ابراهیم علیه السلام فکر می کنم و این شش نکته را در اینجا می نویسم:

۱ - وقتی ابراهیم علیه السلام کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، برای همین عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد.(۱۰)

آذر، ابراهیم علیه السلام را بزرگ کرده بود و بر او ولایت داشت، ابراهیم علیه السلاممی خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر می خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

تو می خواهی به من بگویی که هرگز تحتِ تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر، جامعه یا حکومت، مرا به راهی فرا خواند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم علیه السلام در مقابل گمراهی بایستم.

۲ - ابراهیم می دانست که آنان بُت ها را می پرستند، سؤال او برای این بود که آن مردم را به سخن آورد و زمینه فکر کردن آنان را فراهم کند.

۳ - بُت ها و همه خدایان دروغین، دشمنان سعادت انسان هستند، زیرا سرمایه های وجودی انسان را تباه می کنند.

۴ - به راستی چه کسی شایسته پرستش است؟ کسی شایسته پرستش است که این ویژگی ها را داشته باشد: آفریننده باشد، هدایت کننده باشد، به بندگانش نعمت بدهد و نسبت به بندگانش مهربان باشد.

به راستی بُت ها کدام یک از این ویژگی ها را دارند؟ چرا انسان ها فکر نمی کنند؟

فقط خدای یگانه، شایسته پرستیدن است، او جهان را آفرید، هر چه در

آسـمان هـا و زمین است از آن اوست، او انسـان را آفریـد، زمینه هـدایت را برای او فراهم کرد، به بنـدگان نعمت ارزانی کرد، همه نعمت ها از آن اوست و به بندگان روزی می دهد.

او شایسـته پرسـتش است چون از حالِ بندگان خود، آگاهی دارد، صدایشان را می شـنود، وقتی آن ها به بلا و مصیبتی گرفتار می شوند، او را صدا می زنند و از او یاری می خواهند، او صدایشان را می شـنود و از آن ها دستگیری می کند و نجاتشان می دهد.

۵ – مرگ و زنـدگی انسان در دست خداست، او انسان را می میراند و سـپس دوباره برای زندگی جاوید زنده می کند، مرگ پایان انسان نیست. مرگ، آغاز جهان دیگری است.

۶ – ابراهیم علیه السـلام پیـامبر است، او هرگز گنـاه نمی کنـد، امّـا در اینجـا از خـدا می خواهـد که در روز قیـامت گنـاه او را ببخشد. رویِ سـخن او با مردم است، او می خواهد به مردم بگوید که به لطف و بخشش خدا امیدوار باشند. اگر آنان دست از بُت پرستی بردارند و توبه کنند، خدا گناهان آنان را می بخشد. در واقع معنای واقعیِ سـخن ابراهیم علیه السـلام این است: اگر من گناهی داشته باشم، خدا گناهم را می بخشد، شما هم به لطف او امیدوار باشید، توبه کنید و به سوی او بازگردید.

* * *

شُعراء: آیه ۸۷ – ۸۳

-رَبِّ هَبْ لِی حُکْمًا و أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ (۸۳) وَاجْعَلْ لِی لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْاخِرِینَ (۸۴)

ص:۳۴

وَاجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَهِ جَنَّهِ النَّعِیمِ (۸۵) وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ (۸۶) وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ (۸۷)

اکنون ابراهیم علیه السلام تو را می خواند و دست به دعا برمی دارد و چنین می گوید:

خدایا ! به من علم و دانش عطا کن و مرا از گروه نیکوکاران قرار بده !

برای من در میان آیندگان، نامی نیکو برجای بگذار !

مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار بده.

پدرم را ببخش که او از گمراهان است.

در روز قیامت که همه مردم زنده می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، مرا شرمنده و رسوا مگردان !

* * *

بار دیگر در این سخن ابراهیم علیه السلام فکر می کنم و چند نکته را می نویسم:

۱ - ابراهیم علیه السلام از تو تقاضای علم و دانش می کند، او می داند که برای سعادت انسان، هیچ چیز بهتر از علم و دانش نیست.

۳ - ابراهیم علیه السلام از خدا می خواهد تا نام و یادش برای همیشه زنده بماند و راه و روش او در میان آیندگان ادامه یابد. انسان ها نیاز به الگویی دارند که به او اقتدا کنند. ابراهیم علیه السلام از خدا می خواهد او را الگوی انسان های آزاده قرار دهد. او دوست دارد مکتبی را پایه گذاری کند که راه سعادت را برای انسان ها آشکار سازد.

ابراهیم علیه السلام دوست داشت که آخرین پیامبر خدا از نسل او باشد، سال های سال گذشت و تو محمّد صلی الله علیه و آله را که از نسل او بود به پیامبری برگزیدی، روزی

محمّد صلی الله علیه و آله در کنار کعبه ایستاد و یادی از ابراهیم علیه السلام کرد و گفت: «من نتیجه دعای پدرم ابراهیم علیه السلام هستم».(۱۱)

آری، دین اسلام، ادامه راه ابراهیم علیه السلام است، تا زمانی که اسلام باقی است، نام ابراهیم علیه السلام هم زنده است.

۳ - تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنّم آماده کرده ای، وقتی کسی کفر بورزد به جهنّم می رود و جایگاه بهشتی او را به مؤمنان می دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می شوند که به بهشت نیامده اند. این معنای سخن ابراهیم علیه السلام است: «خدایا ! مرا وارث بهشت قرار بده».

۴ - آذر، عموی ابراهیم علیه السلام بود، وقتی ابراهیم علیه السلام کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می کرد.

سؤال این بود: چرا ابراهیم علیه السلام برای آذر دعا کرد و طلب آمرزش نمود با این که آذر، کافر بود؟

ابراهیم علیه السلام تا زمانی که عمویش زنده بود، برای او طلب بخشش می کرد، امّا وقتی مرگ آذر فرا رسید، ابراهیم علیه السلام دیگر برای او دعا نکرد، زیرا یقین کرد که او اهل جهنّم شده است. وقتی کسی بُت پرست بمیرد، دیگر راهی برای توبه او باقی نمی ماند و او در آتش جهنّم گرفتار عذاب می شود.

۵ - ابراهیم علیه السلام به همه یاد می دهد تا روز قیامت را از یاد نبرند و همواره آن روز را به یاد داشته باشند و برای رهایی از عذاب آن روز، دعا کنند و به لطف خدا پناه ببرند.

ص:۳۶

* * *

شُعراء: آیه ۸۹ – ۸۸

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ (۸۸) إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ (۸۹)

ابراهیم علیه السلام دعا کرد که تو او را در روز قیامت شرمنده و رسوا نگردانی ! اکنون ابراهیم علیه السلام درباره قیامت سخن می گوید، به راستی روز قیامت چه روزی است؟

روزی که دیگر ثروت و فرزندان نمی توانند به انسان سودی برسانند، اگر کسی همه ثروت دنیا را هم برای خود جمع کرده باشد، در روز قیامت، این ثروت برای او هیچ فایده ای نخواهد داشت. کسی که در این دنیا، فرزندان زیادی دارد، فرزندانش کمکش می کنند، امّا در روز قیامت، هیچ کس بدون اجازه تو نمی تواند به دیگری کمک کند.

این سخن هشداری برای انسان می باشد، چرا انسان این قدر به دنیا و ثروت دنیا فکر می کند؟ انسان برای جمع کردن مال دنیا تلاش می کند و شب و روز کار می کند، امّا او نمی داند که این ثروت در روز قیامت به هیچ کار او نمی آید.

به راستی چه سرمایه ای در آن روز به کار می آید؟

دل پاک !

دلی پاک از شرک، شک و بُت پرستی !

دلی که یکتاپرست است. به یگانگی تو یقین دارد و فقط تو را می پرستد.(۱۲)

این تنها سرمایه ای است که در روز قیامت، باعث نجات انسان می شود !

ممکن است انسانی در این دنیا به گناه آلوده شود، شیطان فریب او را دهد، امّا مهم این است که قلب او از شرک پاک باشد، در این صورت امید است که شفاعت پیامبران و امامان نصیب او شود و از عذاب نجات پیدا کند، امّا کسی که شرک و بُت پرستی را انتخاب نموده است و تا آخرین لحظه از این باور خود دست برنداشته است، در روز قیامت، هیچ امیدی برای نجات او نیست. او به عذاب جهنّم گرفتار خواهد شد.

* * *

شُعراء: آیه ۱۰۲ – ۹۰

وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ (۹۰) وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ (۹۱) وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ (۹۲) مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ (۹۳) فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ (۹۴) وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ (۹۵) قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ (۹۶) تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (۹۷) إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۹۸) وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ (۹۹) فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ (۱۰۰) وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ (۱۰۱) فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰۲)

ابراهیم علیه السلام باز از روز قیامت سخن می گوید، روزی که بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می گردد، آنان بهشت را می بینند، خرسند می شوند و می دانند که تو آنان را در بهشت مهمان می کنی و به وعده ات وفا می کنی.

در آن روز، جهنّم برای گمراهان پدیدار می گردد و آنان اندوهناک می شوند، ترس و وحشت، وجودشان را فرا می گیرد.

ص:۳۸

گمراهان و بُت پرستان در صحرای قیامت ایستاده اند، فرشتگان به آنان رو می کنند و می گویند: «آن بُت ها و خدایان دروغینی که می پرستیدید کجایند؟ آیا آنان شما را یاری می کنند؟ آیا آن ها می توانند از خود دفاع کنند؟».

در این هنگام فرمان می رسد تا بُت ها و همه بُت پرستان در آتش دوزخ افکنده شوند، همچنین شیطان و یاران او هم به آتش انداخته می شوند.

در جهنّم آنان با یکدیگر ستیزه می کنند، آن ها رو به بُت ها می کنند و می گویند: «به خدا قسم ما در گمراهی آشکاری بودیم. گمراهی ما این بود که شما را با خدای جهانیان برابر می شمردیم. تبهکاران ما را گمراه کردند و به ما گفتند که بُت ها می توانند شفاعت ما را کنند. امّا امروز ما هیچ شفاعت کننده ای نداریم، ما هیچ دوست صمیمی نداریم که ما را نجات دهد، ای کاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم و از مؤمنان می شدیم».

* * *

این سنّت توست، وقتی روز قیامت بر پا شود، هیچ کس به دنیا باز نمی گردد، بُت پرستانی که در آتش جهنّم گرفتار شده اند، می دانند که این آرزویی بیش نیست، آنان افسوس می خورند که چرا از فرصت های خود استفاده نکردند، چرا سرمایه وجودی خویش را به پای بُت ها صرف کردند، چرا خود را از سعادت محروم کردند.

* * *

شُعراء: آیه ۱۰۴ – ۱۰۳

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآَیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۰۳) وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۰۴)

ص:۳۹

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، در سخنان ابراهیم علیه السلام، نشانه های قدرت توست و درس عبرتی برای همه است. ابراهیم علیه السلام مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و برای آنان از روز قیامت سخن گفت، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند، محمّد صلی الله علیه و آلهمردم مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند، امّا بسیاری از آنان ایمان نیاوردند و به گمراهی خود ادامه دادند.

* * *

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن، نشانه ضعف تو نیست، تو بر هر کاری توانا هستی، اگر بخواهی می توانی در یک لحظه آنان را نابود کنی.

تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگانت مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی.

ص:۴۰

شُعراء: آیه ۱۲۰ – ۱۰۵

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ (۱۰۵) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۰۶) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۰۷) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
(۱۰۸) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۰۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۱۰) قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ
الْأَرْذَلُونَ (۱۱۱) قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۱۲) إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ (۱۱۳) وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۴)
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۱۱۵) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ (۱۱۶) قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ (۱۱۷) فَافْتَحْ بَيْنِي
وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۱۸) فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ (۱۱۹) ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ (۱۲۰)

سومین پیامبری که در این سوره از او نام می بری، نوح علیه السلاماست، از نوح علیه السلامیاد می کنی، (نوح علیه السلام تقریباً ۲۲۰۰ سال قبل از ابراهیم علیه السلام زندگی می کرد). تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند.

ص:۴۱

نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید !

مردم نوح علیه السلام را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد.(۱۳)

او با مهر و محبّت با مردم چنین سخن می گفت: «ای مردم ! چرا از عذاب روز قیامت نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و مرا پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی خواهم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است، از خدا پروا کنید و از من پیروی کنید».

* * *

آنان ارزش انسان را به ثروت و جاه و مقام می دانستند، پس وقتی دیدند گروهی از فقرا به نوح علیه السلام ایمان آورده اند، به نوح علیه السلام اعتراض می کردند. آنان به نوح علیه السلام می گفتند:

ـــ چگونه به تو ایمان بیاوریم در حالی که پیروان تو، گروهی فقیر و بی سر و پا هستند؟

ـــ ارزش انسان به ایمان اوست، نه به ثروتش !

ـــ ای نوح ! این کسانی که دور تو جمع شده اند، قبل از این، خطاهای زیادی انجام داده اند، آنان سوء سابقه دارند !

ـــ من از آنان چیز بدی سراغ ندارم، اگر به گمان شما آنان افراد نادرستی بوده اند، اکنون ایمان آورده اند، اگر پیش از این، خطایی از آنان سر زده باشد، حساب آنان با خدا است.

ـــ تو باید آنان را از خود دور کنی تا ما به تو ایمان بیاوریم. تو باید این فقیران

را از خود برانی.

ـــ من هرگز کسانی را که به خدای یگانه ایمان آورده اند، از خود نمی رانم، هر چند آنان فقیر و بیچاره باشند.

ـــ پس ما هم هرگز به تو ایمان نمی آوریم.

ـــ من وظیفه خود را انجام می دهم و به روشنی، پیام خدا را برای شما می گویم و شما را از عذاب روز قیامت می ترسانم. من وظیفه ندارم که به زور و اجبار شما را مؤمن کنم.

ـــ ای نوح ! اگر از این حرف های خود دست برنداری، تو را سنگسار می کنیم !

* * *

اینجا بود که نوح علیه السلام از هدایت آن مردم ناامید شد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! این مردم مرا دروغگو خواندند، از تو می خواهم بین من و آن ها، جدایی افکنی. من و مؤمنانی را که همراه من هستند از شرّ این مردم نجات دهی».

این گونه بود که تو به او دستور دادی تا کشتی بسازد، وقتی کشتی آماده شد، از او خواستی تا از هر نوع حیوانی، یک جفت همراه خود بگیرد و مؤمنان را سوار کشتی کند. پس از آن طوفانی سهمگین همه جا را فرا گرفت و همه کافران در آب غرق شدند.

* * *

شُعراء: آیه ۱۲۲ – ۱۲۱

إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۲۱) وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ (۱۲۲)

بار دیگر با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، نوح علیه السلام با مردم سخن گفت امّا آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام غرق شدند، محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند، امّا بسیاری از آنان ایمان نیاوردند و به گمراهی خود ادامه دادند.

آری، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، این قانون توست، تو انسان را آزاد آفریدی، راه خوب و بد را به او نشان می دهی، او باید راه خود را انتخاب کند، به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو با فرستادن پیامبران انسان ها را امتحان می کنی، عدّه ای در این امتحان قبول می شوند و عدّه ای هم مردود. این دنیا، محلّ امتحان انسان ها می باشد و آخرت هم محلّ پاداش و کیفر. تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و کافران را به عذاب جهنّم گرفتار می سازی.

* * *

تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی، به بُت پرستان مهلت می دهی، این مهلت دادن تو، نشانه ضعف تو نیست، تو هرگز در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی، شاید آنان توبه کنند و رستگار شوند، تو خدای مهربان هستی، به بندگانت مهربانی می کنی و گناهانشان را می بخشی.

ص:۴۴

شُعراء: آیه ۱۴۰ – ۱۲۳

كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ (۱۲۳) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۲۴) إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۲۵) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۲۶) وَمَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲۷) أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ (۱۲۸) وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ
(۱۲۹) وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ (۱۳۰) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۳۱) وَاتَّقُوا الَّذِى أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ (۱۳۲) أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ
(۱۳۳) وَجَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۳۴) إِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (۱۳۵) قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ (۱۳۶)
إِنْ هَـٰذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ (۱۳۷) وَمَا نَحْنُ بِمُعَـذَّبِينَ (۱۳۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۳۹)
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۴۰)

چهارمین پیامبری را که در این سوره یاد می کنی، هود علیه السلاماست، تو هود علیه السلام را برای هدایت قوم «عاد» فرستادی، قوم عاد جمعیّت زیادی داشتند و دارای

ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند.

هود علیه السلام با مهربانی با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم ! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

هود علیه السلام با دلسوزی با آنان سخن می گفت، ولی مردم او را دروغگو خواندند، او از هدایت مردم ناامید نشد، باز هم آنان را راهنمایی می کرد. هود علیه السلام در سخنان خود از آنان می خواست تا از سه چیز پرهیز کنند:

۱ - تجمّل گرایی: قوم هود برای خودنمایی، در بلندی های کوه ها و تپّه ها، کاخ های باشکوه می ساختند. هدف آنان این بود که توجّه دیگران را به خود جلب کنند و ثروت و دارایی و قدرت خود را به رخ دیگران بکشند. هود علیه السلام از آنان خواست تا از این کار خودداری کنند.

۲ - دل بستن به دنیا: آنان همه وقت و انرژی خود را صرف دنیا می کردند و کاخ های زیبا و باشکوه می ساختند، گویی که برای همیشه در دنیا خواهند ماند. آنان مرگ را از یاد برده بودند و دچار غفلت شده بودند. هود علیه السلام از آنان خواست تا مرگ را به خاطر آورند و برای آن آماده شوند و توشه ای برای خود برگیرند.

۳ - بی رحمی: آنان وقتی می خواستند خطاکاری را مجازات کنند، زیاده روی می کردند و برای کمترین خطا، کیفری سخت قرار داده بودند، مثلاً اگر مسافری به شهر آنان می آمد و دست به دزدی مختصری می زد، آن مسافر را به قتل می رساندند. آنان را بی رحمانه کیفر می کردند.

هود علیه السلام از مردم خواست تا از این سه عادت خود دست بردارند و تقوا پیشه

کنند و از او پیروی کنند.

* * *

هود علیه السلام از نعمت هایی که تو به آن مردم داده بودی، سخن گفت، او می خواست حسّ شکرگزاری آنان را تحریک کند، شاید توبه کنند و به سوی تو بازگردند.

تو به آنان نعمت های فراوانی دادی، آنان آن نعمت ها را می شناختند، تو به آنان چهارپایان متعددی دادی و فرزندان زیادی عطا کردی.

باغ های سرسبز و خرّم، چشمه های آب روان !

همه این ها نعمت های تو بود، هود علیه السلام از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند و به آنان گفت: «اگر به گمراهی خود ادامه دهید، من بر شما از عذاب روزی هولناک می ترسم».

ولی آنان به هود علیه السلام گفتند: «زیاد خودت را خسته نکن، برای ما هیچ تفاوتی نمی کند، چه ما را پند دهی چه ندهی، ما به تو ایمان نمی آوریم. ما از نیاکان خود پیروی می کنیم، آنان نیز این گونه زندگی کرده اند، کاخ های باشکوه می ساختند و به زندگی پس از مرگ ایمان نداشتند، بر ما خُرده مگیر که ما راه و روش آنان را رها نمی کنیم، تو ما را از عذاب هولناک می ترسانی ! هرگز عذابی بر ما نازل نخواهد شد».

* * *

وقتی هود علیه السلام از ایمان آوردن آنان ناامید شد دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او چنین گفتی: «به زودی آنان از کار خود پشیمان خواهند شد، امّا آن وقت دیگر پشیمانی سودی نخواهد داشت».

و سرانجام صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فرا گرفت و آنان را نابود کرد، تو آنان را خار و خاشاک بیابان ها ساختی و هیچ کس از آنان باقی نماند.

آری، هود علیه السلام با مردم سخن گفت، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند. در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و رستگار شوند.(۱۴)

ص:۴۸

شُعراء: آیه ۱۵۹ – ۱۴۱

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ (۱۴۱) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۴۲) إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۴۳) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۴۴)
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۴۵) أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (۱۴۶) فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۴۷)
وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ (۱۴۹) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ (۱۵۰) وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ
(۱۵۱) الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۱۵۲) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۵۳) مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ (۱۵۵) وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ
(۱۵۶) فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۵۹)

در اینجا از پیامبر دیگر خود یاد می کنی، صالح علیه السلام، پنجمین پیامبری است که در این سوره از او نام می بری.

تو صالح علیه السلام را به سوی قوم «ثَمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می کردند. تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند.

صالح علیه السلام سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند، او با مهربانی به آنان چنین گفت: «ای مردم ! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

آن مردم در تابستان ها به مناطق کوهستانی می رفتند و در آنجا خانه هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می رسید آن ها از کوهستان به دشت کوچ می کردند و در آنجا خانه های زیبایی برای خود ساخته بودند.

* * *

وقتی صالح علیه السلام دید آنان دچار غفلت شده اند و مرگ را فراموش کرده اند، به آنان گفت:

آیا خیال می کنید این زندگی مادی، جاودانه است؟

آیا فکر می کنید که برای همیشه در این ناز و نعمت ها خواهید ماند و در این باغ ها، کنار چشمه ها همواره خواهید بود؟

آیا این کشتزارها و درختان خرما که میوه آن شیرین و رسیده است، برای شما باقی می ماند؟

آیا این خانه هایی که با مهارت، در دل کوه ها می تراشید، همیشه برای شما

می ماند؟

از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، از ستمکاران اطاعت نکنید، ستمکارانی که در زمین فساد می کنند و به نیکی و شایستگی روی نمی آورند.

* * *

آنان در جواب به صالح علیه السلام گفتند: «ای صالح ! تو ادّعا می کنی که پیامبر هستی، تو را جادو کرده اند و عقل خود را از دست داده ای که چنین سخنی می گویی، تو انسانی مانند ما هستی. اگر راست می گویی و پیامبر هستی، معجزه ای برای ما بیاور».

صالح علیه السلام سخن آنان را قبول کرد، آنان از صالح علیه السلام خواستند تا از دل کوه، شتری بیرون بیاورد. صالح علیه السلام دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد.

در این هنگام صالح علیه السلام به آنان رو کرد و چنین گفت: «ای مردم ! این شتر، معجزه من و نشانه قدرت خداست. او از آب این سرزمین، بهره ای دارد. یک روز آب از آنِ شتر است، روز بعد، آب از آنِ شماست. مبادا به او آزاری برسانید، به شما هشدار می دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی هولناک شما را فرا خواهد گرفت».

* * *

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، امّا بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. بزرگان قوم ثمود که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، مانع می شدند که مردم به سوی حقّ بیایند. آنان، رهبرانی سرکش و مغرور بودند که حاضر نبودند به صالح علیه السلام ایمان بیاورند.

بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان کسی را

تشویق کردنـد تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسـمتی از پای شتر را بُرید و شتر بر روی زمین افتاد و سـپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسـیم کردند و هر کدام قسـمتی از آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشـت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالـح علیه السـلام از ماجرا باخبر شـد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم ! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید، از کاری که کرده اید توبه کنید وگرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

آنان در جواب گفتند: «ای صالح ! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

و این گونه بود که آنـان گرفتار عـذاب شدنـد، شب در منزل به خواب خوش رفتنـد و ناگهان صـیحه ای آسـمانی فرا رسـید و زلزله ای سـهمگین خانه های آنان را در هم کوبیـد، آنان در آن لحظه از عمل خود پشـیمان شدنـد، امّا این پشـیمانی فایده ای نداشت و همه هلاک شدند.

* * *

صالح علیه السـلام با مردم سـخن گفت، امّا آنان سـخن او را نپذیرفتند و سـرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قـدرت تو نهفته است، تو به کسـانی که راه کفر را برمی گزیننـد مهلت می دهی، در عـذاب آنـان شـتاب نمی کنی. تو خـدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو به آنان فرصت دادی، شاید توبه کنند و رستگار شوند.

ص:۵۲

شُعراء: آیه ۱۷۵ – ۱۶۰

کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِینَ (۱۶۰) إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۶۱) إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ (۱۶۲) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ
(۱۶۳) وَمَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِینَ (۱۶۴) أَتَأْتُونَ الذُّکْرَانَ مِنَ الْعَالَمِینَ (۱۶۵) وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَکُمْ
رَبُّکُمْ مِنْ أَزْوَاجِکُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ (۱۶۶) قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یَا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ (۱۶۷) قَالَ إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقَالِینَ
(۱۶۸) رَبِّ نَجِّنِی وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ (۱۶۹) فَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِینَ (۱۷۰) إِلَّا عَجُوزًا فِی الْغَابِرِینَ (۱۷۱) ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ (۱۷۲)
وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ (۱۷۳) إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً وَمَا کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ (۱۷۴) وَإِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ
(۱۷۵)

ششمین پیامبری که در اینجا از او سخن می گویی حضرت لوط علیه السلام است. لوط علیه السلام از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت

ص:۵۳

نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردمی که اهل کشور اُردن بودند، فرستادی.

لوط علیه السلام با مهربانی با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم ! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به هم جنس بازی رو آورده بودند. لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم ! چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید؟ خدا برای شما زنان را آفرید تا با آنان ازدواج کنید، امّا شما زنان را رها می کنید و با مردان عمل جنسی انجام می دهید. به راستی که شما مردمی تجاوزگر هستید».

آری، تو برای بقای نسل، غریزه جنسی را در انسان ها قرار دادی و برای این نیاز، دستور دادی تا مردان با زنان ازدواج کنند، قوم لوط که به همجنس گرایی رو آورده بودند، می توانستند نیاز جنسی خود را با ازدواج برطرف کنند، امّا آنان دچار انحرافی بزرگ شدند و از قانون تو، تجاوز کردند.

آن مردم به جای آن که به سخنان لوط علیه السلام گوش کنند به او گفتند:

ـــ ای لوط ! اگر دست از این سخنان خود برنداری، تو را از این شهر بیرون می کنیم.

ـــ در هر حال، من دشمن کار زشت شما هستم و از کردار شما بیزارم. هر کاری می خواهید انجام بدهید، من از این تهدیدهای شما پروایی ندارم.

* * *

آن مردم به کار زشت خود ادامه دادند و سخنان هدایت کننده لوط علیه السلام را نپذیرفتند، سرانجام تو فرشتگان خود را فرستادی تا عذاب را بر آن مردم نازل

کنند. فرشتگان عذاب ابتدا نزد لوط علیه السلام آمدند و به او خبر دادند که امشب عذاب هولناکی بر آن شهر نازل می شود و همه نابود می شوند.

لوط علیه السلام وقتی این سخن را شنید دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدایا ! من و خاندانم را از کیفری که در انتظار این مردم است، نجات بده».

تو دعای او را مستجاب کردی، او و دخترانش را که به او ایمان آورده بودند، از عذاب نجات دادی، آنان در تاریکی شب، آن شهر را ترک کردند. البتّه زنِ لوط علیه السلام (که زن سالخورده ای بود) با آن مردم به عذاب گرفتار شد، زیرا او اسرار لوط علیه السلام را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت.

آری، در خانه پیامبر بودن، هرگز سبب نجات انسان نمی شود، زن لوط علیه السلامدر خانه مقدّسی بود، امّا دچار عذاب شد، در حالی که زن فرعون در کاخ فساد و طغیان بود، امّا به موسی علیه السلامایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن بود.

هنگامی که لوط علیه السلام و دخترانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آنان نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبید، این باران، باران رحمت نبود، باران خشم تو بود، بارانی که برای آن مردم، بسیار شدید و هولناک بود !

* * *

لوط علیه السلام با آن مردم سخن گفت، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای بسیار توانا و مهربان هستی. تو بندگان مؤمن خود را از عذاب نجات می دهی.

ص:۵۵

شُعراء: آیه ۱۹۱ – ۱۷۶

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَهِ الْمُرْسَلِينَ (۱۷۶) إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ (۱۷۷) إِنِّى لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۷۸) فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
(۱۷۹) وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِىَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۰) أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ (۱۸۱) وَزِنُوا
بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ (۱۸۲) وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِى الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۱۸۳) وَاتَّقُوا الَّذِى خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّهَ الْأَوَّلِينَ
(۱۸۴) قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ (۱۸۵) وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ (۱۸۶) فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ
إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۸۷) قَالَ رَبِّى أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۱۸۸) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّهِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ
(۱۸۹) إِنَّ فِى ذَلِكَ لَآيَهً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۹۰) وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۹۱)

هفتمین پیامبری که از او یاد می کنی شعیب علیه السلام است، تو او را برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحرافات اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب و کم فروشی می نمودند.

شعیب علیه السلام با مهربانی به آنان چنین گفت: «ای مردم ! چرا از عذاب خدا نمی ترسید؟ من پیامبری امین و خیرخواه شما هستم. از عذاب خدا بترسید و از من پیروی کنید، من هیچ مزدی از شما نمی طلبم، پاداش من، فقط با خدای جهانیان است».

آنان در منطقه حسّاس تجاری بر سر راه کاروان ها قرار داشتند، کاروان ها در وسط راه نیاز پیدا می کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران فروشی و کم فروشی می کردند، برای همین شعیب به آنان گفت: «حقِ پیمانه را کامل ادا کنید. با کم فروشی به خریداران ضرر نزنید. با ترازوی دقیق، اجناس را وزن کنید. در اجناسی که به مردم می فروشید، کم فروشی نکنید، در زمین فساد نکنید، از خدایی که شما و مردم گذشته را آفریده است، بترسید».

آنان در جواب به شعیب علیه السلام گفتند: «ای شعیب ! تو ادّعا می کنی که پیامبر هستی، تو را جادو کرده اند و عقل خود را از دست داده ای که چنین سخنی می گویی، تو انسانی مانند ما هستی،ما تو را دروغگو می پنداریم، اگر راست می گویی و پیامبر هستی، سنگ هایی از آسمان بر سر ما فرو ریز».

شعیب علیه السلام در پاسخ به آنان گفت: «خدای من از کارهای شما کاملاً آگاه است، آمدن عذاب در دست من نیست، این در دست خداست، هر وقت او بخواهد و مصلحت بداند، عذاب را بر شما نازل می کند».

آری، آن مردم این گونه شعیب علیه السلام را دروغگو شمردند و عذاب «روز ابرِ

آتشبار» آنان را فرا گرفت که این، عذاب روز هولناکی بود. ابری بر سر آنان ظاهر شد، صاعقه های سهمگین از راه رسید و زلزله ای بر زمین افتاد و همه نابود شدند.

* * *

شعیب علیه السلام با آن مردم سخن گفت، امّا آنان سخن او را نپذیرفتند و سرانجام هلاک شدند، در این داستان، نشانه هایی از قدرت تو نهفته است، تو به کسانی که راه کفر را برمی گزینند مهلت می دهی، در عذاب آنان شتاب نمی کنی. تو خدای توانا و مهربان هستی.

* * *

از هفت پیامبر بزرگ (موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) سخن گفتی، این پیامبران وظیفه خود را انجام دادند، امّا بیشتر مردم به سخن آنان گوش نکردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.

این پیامبران مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند و از آنان خواستند تا از انحرافات دوری کنند، اساس برنامه پیامبران، یکسان بود، آنان معلّم های کلاس انسان سازی بودند.

محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا آنان او را دروغگو خواندند و سنگ به سوی او پرتاب کردند، محمّد صلی الله علیه و آلهاز ایمان نیاوردن آنان اندوهناک شده بود، تو ماجرای هفت پیامبر بزرگ خود را بیان کردی، تو دوست داشتی تا محمّد صلی الله علیه و آلهبداند که راه او با سختی های زیادی همراه خواهد بود، پیامبران قبلی هم برای هدایت مردم سختی های زیای را تحمّل کردند. تو هرگز پیامبران را تنها نگذاشتی و همواره آنان را یاری کردی.(۱۵)

شُعراء: آیه ۱۹۷ - ۱۹۲

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۹۲) نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ (۱۹۳) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۱۹۴) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۱۹۵) وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ (۱۹۶) أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ (۱۹۷)

در ابتدای این سوره از قرآن سخن گفتی، سپس از پیامبران بزرگ یاد کردی، اکنون بار دیگر از قرآن سخن می گویی، محمّد صلی الله علیه و آله برای بُت پرستان مکّه قرآن می خواند، امّا آنان ایمان نمی آوردند.

این قرآن، از سوی توست، تو قرآن را برای هدایت انسان ها فرستادی، جبرئیل که امانت دار وحی است، قرآن را بر قلب محمّد صلی الله علیه و آله نازل کرده است.

تو محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی و قرآن را به او نازل کردی تا مردم را از عذاب روز قیامت بترساند و از آنان بخواهد دست از بُت پرستی بردارند. تو قرآن را به زبان عربی ساده و قابل فهم بیان کردی، در قرآن هیچ ابهامی وجود

ندارد، پیام های آن گویا و آشکار است.

خبر نازل شدن این قرآن در کتاب های آسمانی قبل ذکر شده است، مثلاً در تورات، نشانه های محمّد صلی الله علیه و آله و خبر نزول قرآن بیان شده است. دانشمندان یهودی به خوبی این نشانه ها را می دانستند. این سخن با مردم مکّه است، آنان با علمای یهود ارتباط داشتند، علمای یهود سال ها در انتظار آمدن آخرین پیامبر بودند و نشانه های آن را به خوبی می دانستند.

* * *

ماجرای علمای یهود چیست؟

یهودیان با رنج فراوان از فلسطین به سرزمین حجاز (عربستان) کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به حجاز آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمّل کردند تا بتوانند آخرین پیامبر خدا را درک کنند، امّا همه زحمت های خود را به بهای ناچیز فروختند. دنیاطلبی و حسادت، آنان را از پذیرش حقّ و حقیقت بازداشت و گرفتار خشم خدا شدند.

یهودیان دوست داشتند که آخرین پیامبر از میان آنان باشد، پس وقتی که محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، آنان به او ایمان نیاوردند. آری، حسد باعث ایمان نیاوردن به محمّد صلی الله علیه و آلهشد.(۱۶)

* * *

در تورات درباره آمدن آخرین پیامبر خود بشارت دادی و نشانه های محمّد صلی الله علیه و آله را بیان کردی، یهودیان که در زمان پیامبر زندگی می کردند، به راحتی می توانستند حقّ و حقیقت را متوجّه شوند، آن قدر روشن و واضح درباره محمّد صلی الله علیه و آله سخن گفته بودی که جای هیچ شکّی نبود.

ص:۶۰

آن زمان عامه مردم خواندن و نوشتن نمی دانستند، فقط دانشمندان یهود می توانستند تورات را بخوانند. آنان همان طور که فرزندان خود را می شناختند، آخرین پیامبر را هم شناخته بودند، امّا اشکال کار این بود که نمی خواستند حقّ را بپذیرند، حقیقت را شناختند و آن را کتمان کردند، نگذاشتند که مردم عادی با حقیقت آشنا شوند، زیرا با مسلمان شدنِ مریدانشان، همه منافع خود را از دست می دادند، آنان برای این که بتوانند ریاست کنند و از ثروت مردم استفاده کنند، از قبول حقّ سر باز زدند و حقیقت را کتمان کردند.(۱۷)

* * *

شُعراء: آیه ۲۰۴ – ۱۹۸

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ (۱۹۸) فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ (۱۹۹) كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ (۲۰۰) لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (۲۰۱) فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۲۰۲) فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ (۲۰۳) أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ (۲۰۴)

شهر مکّه، شهر توست، کعبه، خانه توست، کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است، اوّلین خانه یکتاپرستی است. تو دوست داشتی که دین اسلام از کنار خانه خودت آغاز شود.

ص:۶۱

مردم مکّه به بُت پرستی رو آورده بودند و در اطراف خانه تو، بُت های زیادی قرار داده بودند. تو محمّد صلی الله علیه و آله را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت کند.

مردم مکّه، عرب زبان بودنـد، تو قرآن را به زبان عربی نازل کردی تا آنان معنای آن را بفهمنـد و پیام آن را درک کننـد، اگر قرآن را به زبـان دیگری نـازل می کردی، مردم مکّه آن را نمی فهمیدنـد و به آن ایمـان نمی آوردنـد، امّـا تو قرآن را به زبـان عربی نازل کردی، آنان همه پیام های آسمانی آن را درک کردند و معنای آن را به خوبی دانستند.

این گونه تو قرآن را در دل گناهکـاران راه می دهی، آنان معنای آن را می فهمنـد و حجّت بر آنان تمام می شود، آنان حقّ را می فهمنـد و سـپس آن را انکار می کننـد، تو به آنان مهلت می دهی، هیـچ کس را مجبور به پـذیرش حقّ نمی کنی، مهم این است که همه حقّ را بشناسند، دیگر اختیار با خودشان است، تو انسان را با اختیار آفریدی، خودش باید راهش را انتخاب کند.

کافران به قرآن ایمان نمی آورند، مگر زمانی که لحظه مرگ آنان فرا رسد و عذاب دردناک را به چشم خود ببینند !

آری، لحظه مرگ، فرشـتگان پرده از چشم کـافران برمی دارنـد و آن ها شـعله های آتش جهنّم را می بیننـد، آنان صـحنه های هولنـاکی می بیننـد، فریاد و ناله های جهنّمیان را می شـنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می آید که گفتنی نیست.(۱۸)

کافران در آن لحظه توبه می کنند، امّا توبه در آن لحظه فایده ای ندارد، آنان به التماس می افتند و می گویند: «آیا به ما مهلتی برای توبه می دهند یا این که در عذاب ما شتاب می کنند».

* * *

چرا قرآن به زبان عربی است؟

در پاسخ به این سؤال باید چند نکته را بنویسم:

۱ – خدا قدرت داشت که قرآن را به زبان های مختلف نازل کند، امّا مصلحت

او بر این بود که قرآن به یک زبان نازل شود و محمّد صلی الله علیه و آله همانند انسان های عادی جلوه کند.

۲ - از طرف دیگر، هر زبانی در زمانی خاص به اوج شکوفایی می رسد. خدا مصلحت را در این دید که حدود چهارده قرن پیش، محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بفرستد. در آن زمان، زبان عربی به اوجِ شکوفایی رسیده بود. هیچ زبان دیگری در آن زمان، این ویژگی را نداشت.

۴ - زبان عربی، قابلیّت زیادی برای انتقال معنا دارد و زیبایی خاصّی در واژگان و ترکیب جملات آن وجود دارد. کسانی که در زمینه زبان شناسی تخصّص دارند به این نکته اعتراف می کنند.

۵ - زبان عربی تنها زبانی است که در این چهارده قرن که از نازل شدن قرآن می گذرد، تغییر نکرده است. این پدیده ای عجیب است. همه زبان ها در گذر تاریخ، تغییر می کنند، امّا زبان عربی هرگز با گذر زمان تغییر نمی کند و این اتّفاق بعد از نزول قرآن روی داد.

کسی که امروز زبان عربی را یاد بگیرد، به راحتی می تواند متن هایی را که صدها سال قبل نوشته شده است به راحتی بخواند، امّا یک فارسی زبان، به سختی می تواند با یک متنِ فارسی که هزار سال پیش نوشته شده است، ارتباط برقرار کند.

زمانی من این مطلب را بهتر درک می کنم که مقداری از کتاب «تاریخ بیهقی» را بخوانم که حدود هزار سال پیش به فارسی نوشته شده است. در اینجا چند سطر از آن کتاب را نقل می کنم:

الف. «بوسهل بر خشم خود طاقت نداشت، او بلند شد نه تمام و بر خویش می کشید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای

بشد».(۱۹)

ب. «دیگر روز، بدرگاه آمدی و با خلعت نبود، که بر عادت روزگار گذشته، قبایی ساخته کرد... مردمان چنان دانستندی که یک قباست و گفتندی: سبحان اللّه این قبا از حال بنگردد».(۲۰)

این دو متنی که در اینجا ذکر کردم، امروز دیگر برای فارسی زبانان، زیبایی و جذابیّت ندارد، زیرا زبان فارسی در طول این هزار سال، تغییر زیادی کرده است. خدا قرآن را به زبانی نازل کرد که می دانست این زبان، این استعداد را دارد که در طول زمان، دچار تغییر نشود.

فهم قرآنی که چهارده قرن پیش نازل شده است برای انسان های امروز و آینده (که با زبان عربی آشنا هستند)، آسان است.

این پدیده ای عجیب است: ساختار جمله و معنایِ واژه های عربی در مدّت چهارده قرن گذشته، تغییری نکرده است و در آینده هم تغییر نمی کند.

اگر من قدری زحمت بکشم و با زبان عربی آشنا بشوم، همان زیبایی را از قرآن درک می کنم که مردم هزار و چهارصد سال پیش درک می کردند.

آری، زیبایی اعجازآمیز قرآن هرگز از بین نمی رود، همواره بشر از این زیبایی قرآن بهره خواهد برد و این ویژگی خاصّ زبان عربی است.

* * *

شُعراء: آیه ۲۰۷ – ۲۰۵

أَفَرَأَیْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِینَ (۲۰۵) ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا کَانُوا یُوعَدُونَ (۲۰۶) مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا کَانُوا یُمَتَّعُونَ (۲۰۷)

محمّد صلی الله علیه و آله قرآن را برای مردم مکّه می خواند، امّا آنان او را مسخره می کردند و

ص:۶۴

او را دیوانه می خواندنـد، گروهی از مسـلمانان وقتی این منظره را می دیدنـد، با خود می گفتنـد: چرا خـدا عذاب را بر کافران نازل نمی کند؟ چرا آنان در ناز و نعمت هستند؟

آری، انسان همواره عجول است و خواستار عذاب سریع دشمنانش است. امّا تو خدا هستی و قانون خودت را داری، قانون تو، مهلت دادن به کافران است.

اگر این قانون نبود هر کس کفر می ورزیـد، فوراً عـذاب بر او نازل می شد، پس همه بندگان از روی ترس و اجبار، ایمان می آوردنـد، این ایمان، ارزشـی ندارد، زیرا ایمانی است که از روی اجبار و ترس است، ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را بر گزیند.

قـانون تو، قـانون مهلت است، هر کس کفر بورزد، تو به او مهلت می دهی، او را به حـال خود رهـا می کنی تـا در سرکشـی و طغیان خود، بیشتر سرگردان شود. اگر تو در عذاب کردن عجله می کردی، کافران نابود می شدند، امّا تو چنین نخواستی.

تو می خواهی انسـان بـا اختیـار خودش راه تو را انتخاب کنـد. این راز خلقت انسان است، تو هرگز کاری نمی کنی که اختیار انسان از او گرفته شود، او در این دنیا، چنـد روزی زنـدگی می کنـد، تو راه خوب و بد را به او نشان می دهی، اوست که باید انتخاب کند. البتّه تو در کمین کافران هستی، مرگ به سراغ آنان می آید و آن وقت است که عذاب را با چشم خود می بینند، آتش جهنّم در انتظار آنان است.

آری، تو به کـافران نعمت هـای فراوانی می دهی و سـپس عـذابی که به آنان وعـده داده ای را می رسانی، وقتی عـذاب تو فرا رسد، دیگر آن نعمت ها، هیچ

سودی برای آنان نخواهد داشت.

* * *

شُعراء: آیه ۲۰۹ – ۲۰۸

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ (۲۰۸) ذِكْرَى وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ (۲۰۹)

تو قرآن را به قلب محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردی و از او خواستی تا آن را برای مردم بخواند، گروهی از مردم با او دشمنی کردند و سخن او را نپذیرفتند، محمّد صلی الله علیه و آلهبرای آنان ناراحت می شد، او دوست داشت آنان ایمان بیاورند، امّا تو محمّد صلی الله علیه و آله را نفرستاده بودی تا مردم را مجبور به ایمان کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد.

او فقط مأمور بود پیام تو را به همه برساند، اگر آنان به قرآن ایمان آوردند، خودشان سود کرده اند، اگر هم قرآن را انکار کردند، به خود ضرر زده اند.

این قانون توست: تا زمانی که پیامبری برای مردم نفرستی و راه حقّ را نشان آنان ندهی، آنان را عذاب نمی کنی.

تو انسان را با اختیار آفریده ای، پیامبران را برای هدایت او می فرستی، تو راه حقّ و باطل را به او نشان می دهی و او را مجبور به پذیرفتن حقّ نمی کنی، این انسان است که راه خود را انتخاب می کند، اگر او راه باطل را برگزید و بر آن اصرار ورزید، آن وقت است که عذاب فرا می رسد.

آری، تو هرگز انسان ها را نابود نکردی مگر آن که قبلاً برای هدایت آنان، پیامبران را فرستادی تا حجّت را بر آنان تمام کنند و آنان را پند و موعظه کنند. تو هرگز به بندگان ظلم نمی کنی و قبل از فرستادن پیامبران، کسی را عذاب نمی کنی، تو هرگز قبل از آشکار شدن حقیقت، کسی را به عذاب گرفتار

ص:۶۶

نمی کنی.

* * *

شُعراء: آیه ۲۱۱ – ۲۱۰

وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ (۲۱۰) وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ (۲۱۱)

چند نفر از بزرگان مکّه وقتی دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می شود، تصمیم گرفتند تا مانع رشد اسلام شوند، آنان دور هم جمع شدند و با هم چنین گفتگو کردند:

ــــ ایّام حجّ نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمّد است و بزرگ ترین تهدید برای ما ! باید فکری بکنیم.

ــــ محمّد برای مردم قرآن می خواند. نمی دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می شوند.

ــــ راست می گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانه محمّد می رویم و قرآن گوش می دهیم.

ــــ مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما قرآن گوش می کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی ماند.

ــــ حالا باید چه کنیم؟

ــــ باید عظمت قرآن را در چشم این مردم بشکنیم و قرآن را به چند قسمت تقسیم کنیم.

ــــ یعنی چه؟ قدری توضیح بده !

ــــ ما باید به مردم بگوییم: شیاطین بر محمّد نازل شده اند و این سخنان را به او آموخته اند و قرآن چیزی جز شعر نیست.

ص:۶۷

ـــــ با این کار، ما عظمت قرآن را از بین می بریم و دیگر مردم به شنیدن قرآن علاقه نشان نمی دهند.

ـــــ ما باید کسی را کنار کعبه مأمور کنیم که شعرهای زیبا برای مردم بخواند و مردم را به سوی خود جذب کند.

* * *

بزرگان مکّه دو تهمت را به محمّد صلی الله علیه و آله نسبت دادند:

۱ – شیاطین قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل می کنند.

۲ – قرآن چیزی جز شعر نیست.

جواب تهمت دوم را در آخرین آیات این سوره می دهی، اکنون جواب تهمت اوّل را این گونه می دهی: «هرگز این قرآن را شیاطین بر محمّد نازل نکرده اند. شیاطین هرگز چنین شایستگی و قدرتی ندارند. آنان از شنیدن خبرهای آسمان محروم هستند و هرگز نمی توانند چنین سخنانی بگویند».

شیاطین مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حقّ، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند.

بزرگان مکّه چرا قدری فکر نمی کنند: آیا این قرآن می تواند سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟ چرا شیطان در آن لعن و نفرین شده است؟

* * *

شُعراء: آیه ۲۱۲

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ (۲۱۲)

در قرآن از حوادث آینـده (حوادثی که قبل از برپایی روز قیامت روی می دهد و...) سـخنانی به میان آمده است، بزرگان مکّه وقتی این سخنان را می شنیدند، فکر می کردند که این سخنان همانند سخنان پیش گویان است.

در آن روزگـار، بعضـی از انسـان هـا پیش گویی می کردنـد، عرب هـا به آنـان «کاهن» می گفتنـد. آنان با جنّ ها ارتباط می گرفتند و از آن ها درباره آینده سؤالاتی می کردند.

ولی جنّ ها از کجا از آینده باخبر می شدند؟

جنّ ها هم به آسمان می رفتند و به سخنان فرشتگان گوش می دادند. فرشتگان از حوادث آینده خبر دارند و گاهی درباره آن سخن می گویند، جنّ ها به دنیای فرشتگان می رفتند و دزدانه سخنان آنان را می شنیدند و سپس به روی زمین می آمدند و به «کاهنان» می گفتند.

در این آیه چنین می گویی: «شیاطین از شنیدن خبرهای آسمانی، محروم شده اند و دیگر نمی توانند از خبرهای آسمانی باخبر شوند». آری، قرآن سخن توست و هرگز نمی تواند سخن شیاطین باشد.

رفت و آمد جنّ ها به آسـمان آزاد بود، امّا وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد، رفت و آمد آن ها به آسمان ها ممنوع شد و دیگر آنان نمی توانستند آزادانه به ملکوت آسمان ها وارد شوند.

منظور از شـیاطین در اینجا گروهی از جنّ ها هستند که از رحمت تو دور شده اند، آنان پیروان ابلیس هستند و او را در هدفش یاری می رسانند. شـیاطین می خواهند به دنیای فرشـتگان نزدیک شوند و از حوادث آینده باخبر شوند، امّا فرشـتگان آنان را با نوری عجیب دور می کنند.(۲۱)

* * *

شُعراء: آیه ۲۱۳

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ (۲۱۳)

درباره رسالت محمّد صلی الله علیه و آله سخن گفتی، تو قرآن را برای هدایت انسان ها فرستادی، قرآن از طرف توست، سخن توست و مردم را به یکتاپرستی فرا می خوانـد، اکنون بـا محمّـد صـلی الله علیه و آله چنین سـخن می گویی: «ای محمّـد ! من خدای یکتا هستم، هرگز با من خدای دیگری را مخوان وگرنه اهل عذاب خواهی شد».

من می دانم تو به محمّـد صـلی الله علیه و آله مقـام عصـمت دادی و او از هر گونه شـرک و خطایی به دور است. منظور تو در اینجا، پیروان پیامبر می باشند وگرنه پیامبر هرگز خدای دیگری غیر از تو را نمی پرستد.

تو با محمّد صلی الله علیه و آله سخن می گویی، امّا هدف تو این است که این سخن را به دیگران بگویی.

* * *

شُعراء: آیه ۲۱۴ – ۲۱۶

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ (۲۱۴) وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۲۱۵) فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۱۶)

تو محمّد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم می فرستی، او در آغاز به صورت پنهانی مردم را به سوی یکتاپرستی دعوت می کنـد. او همراه با همسـرش خدیجه علیهاالسـلامدر حالی که علی علیه السـلام نیز با آن هاست، به طواف کعبه می آیند و با بی اعتنایی از مقابل بُت ها عبور می کنند. در روزگاری که همه مردم در مقابل بُت ها سـجده می کنند، این سه نفر با خشم به بُت ها نگاه می کنند و فقط تو را می پرستند.

ص:۷۰

دو تن از بزرگان مکّه با هم سخن می گویند:

ـــــ آیا آن ها را می شناسید؟

ـــــ محمّد و علی و خدیجه هستند.

ـــــ آن ها کنار کعبه چه می کنند؟

ـــــ محمّد خود را پیامبر خدا می داند و دین تازه ای آورده است و اکنون نماز می خوانند.

این سه نفر نماز خود را کنار کعبه می خوانند. مردم نماز آن ها را می بینند و برای آن ها سؤال ایجاد می شود. آن ها در مقابل چه کسی سجده می کنند؟ هر چه نگاه می کنی در مقابل آن ها هیچ بُتی نیست. آن ها در مقابل خدایی سجده می کنند که با چشم دیده نمی شود !(۲۲)

* * *

محمّد صلی الله علیه و آله در میان مردم می گردد و هر کس را که مناسب ببیند به اسلام دعوت می کند. افرادی که زمینه هدایت دارند وقتی سخن خدا و قرآن را می شنوند مسلمان می شوند.

حدود چهل نفر مسلمان می شوند که در میان آن ها ابوذر، یاسر، سُمیّه، عمّار و عبداللّه بن مسعود و... به چشم می آیند.

سه سال می گذرد، دیگر وقت آن رسیده است تا پیامبر به صورت رسمی و آشکارا، مردم را به اسلام دعوت کند.

جبرئیل بر پیامبر نازل می شود و این آیات را برای او می خواند:

«ای محمّد ! خاندان خویش را از عذاب من بترسان و با مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، فروتن و مهربان باش. اگر خاندان تو سخنت را نپذیرفتند، به آنان چنین بگو: من از کارهای شما بیزار هستم».

* * *

خانه ابوطالب آنجاست. اتاق پذیرایی پر از جمعیّت است، همه مهمانان آمده اند.(۲۳)

پیامبر نزدیکِ در نشسته است، علی علیه السلام هم کنار او. علی علیه السلام با این که بیش از پانزده سال ندارد، ولی همچون جوان رشیدی به نظر می آید.

پیامبر رو به علی علیه السلام می کند و از او می خواهد تا غذا را بیاورد. سفره پهن می شود و همه غذا می خورند.( )(۲۴)

چه غذای خوشمزه و با برکتی !

بعد از صرف غذا، پیامبر از جای خود برمی خیزد و سخن خود را آغاز می کند: «به نام خدایی که یکتاست و هیچ شریکی ندارد. ای خویشان من ! بدانید که من خیر و خوبی را برای شما می خواهم. من پیامبر خدا هستم و برای سعادت شما و همه مردم برانگیخته شده ام. جبرئیل بر من نازل شد و از جانب خدا با من سخن گفت. بدانید که پس از مرگ، بار دیگر زنده می شوید ؛ بهشت و یا جهنّم در انتظار شما خواهد بود. آیا می خواهید از عذاب خدا نجات پیدا کنید؟ پس دست از بُت پرستی بردارید و به پیامبری من ایمان بیاورید».

* * *

سکوت همه جا را فرا گرفته است. همه به هم نگاه می کنند. پیامبر سخن خود را ادامه می دهد: «آیا در میان شما کسی هست که مرا در این راه یاری کند، هر کس که این کار را بکند برادر و جانشین من خواهد بود؟».

هیچ کس جواب نمی دهد. اکنون علی علیه السلام از جا برمی خیزد و می گوید:

ــــ ای پیامبر ! من شما را یاری می کنم.

پیامبر سه بار سخن خود را تکرار می کند و فقط علی علیه السلاماست که هر سه بار جواب می دهد. اکنون پیامبر رو به همه می کند و می گوید: «بدانید که این جوان، برادر و وصیّ و جانشین من است. از او اطاعت کنید».(۲۵)

بیشتر کسانی که در این مهمانی بودند سخن پیامبر را نپذیرفتند، ابوطالب، پدر علی علیه السلام هم در آنجا حاضر بود، آنان رو به ابوطالب کردند و در حالی که لبخند تمسخرآمیزی بر لب داشتند به ابوطالب گفتند: «ای ابوطالب ! محمّد از تو خواست تا از پسرت، علی اطاعت کنی و گوش به فرمان او باشی !».

آن روز آنان سخن محمّد صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، او را تنها گذاشتند و یاریش نکردند، امّا در آن شرایط، این علی علیه السلام بود که دعوت محمّد صلی الله علیه و آله را پذیرفت و در سختی ها و تنهایی ها، یار او بود.

آری، محمّد صلی الله علیه و آله از همان آغاز کار، برنامه ای دراز مدّت داشت، او حتّی از همان لحظه، جانشین خود را (به امر تو) مشخّص نمود، امامت، ادامه راه نبوّت است.

پیامبر از این سخنان خاندان خود، دچار تردید نشد، بلکه راه خود را ادامه داد، درست است که امروز آنان محمّد صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، امّا دیری نمی پاید که محمّد صلی الله علیه و آله بر تمامی این سرزمین حکمفرما می شود. به زودی آنان خواهند دید که ندای دین اسلام همه سرزمین حجاز (عربستان) را فرا می گیرد.

* * *

این ماجرا چه درسی به من می دهد؟

وقتی من به آرمانی ایمان دارم نباید از تنهایی خود بهراسم، باید به تو توکّل کنم و برنامه دقیقی داشته باشم، آینده را ببینم و با برنامه ریزی آینده را بسازم.

ص:۷۳

اگر دوستانم مرا مسخره می کنند، نباید در راه خود تردید کنم، نباید آرمان خود را تغییر دهم، بلکه باید دوستان خود را تغییر دهم، باید دوستانی پیدا کنم که افق دید آن ها بالاتر از من باشد، چنین دوستانی می توانند همراه و همیار من در راه رسیدن به هدفم باشند.

* * *

شُعراء: آیه ۲۲۰ – ۲۱۷

وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ (۲۱۷) الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ (۲۱۸) وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ (۲۱۹) إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۲۲۰)

سخن تو با محمّد صلی الله علیه و آله ادامه پیدا می کند:

ای محمّد ! اگر خاندان تو به سخن تو گوش ندادند، بر من توکّل کن ! من همان خدایی هستم که وقتی تو به نماز می ایستی، تو را می بینم، تو با مؤمنان به نماز می ایستی، شما با هم در مقابل من به سجده می روید، من از حالِ شما باخبر هستم، من خدای شنوا و دانا هستم، سخن شما را می شنوم، به حال شما آگاه هستم.

ای محمّد ! من تو را یاری می کنم، می دانم که این کافران تو را دروغگو، جادوگر و شاعر خواندند، تو از سخن آنان دلگیر نشو ! من به آنان مهلت می دهم و در عذاب آنان شتاب نمی کنم، من انسان را آزاد آفریده ام، هدف تو این نیست که آنان را مجبور به ایمان کنی. هدف خود را بشناس ! هدف تو این است: تو باید راه هدایت را نشانِ آنان دهی ! همین.

شُعراء: آیه ۲۲۷ – ۲۲۱

هَـلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَـاطِينُ (۲۲۱) تَنَزَّلُ عَلَى كُـلِّ أَفَّاكٍ أَثِيـم (۲۲۲) يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْـثَرُهُمْ كَـاذِبُونَ (۲۲۳) وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَـاوُونَ (۲۲۴) أَلَـمْ تَرَ أَنَّهُـمْ فِى كُـلِّ وَادٍ يَهِيمُـونَ (۲۲۵) وَأَنَّهُمْ يَقُولُـونَ مَـا لَـا يَفْعَلُـونَ (۲۲۶) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُـوا وَعَمِلُـوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ (۲۲۷)

به پایان این سوره نزدیک می شوم، محمّد صلی الله علیه و آله برای مردم مکّه قرآن می خواند و آنان را با سخن تو آشنا می کرد، امّا بزرگان مکّه برای این که مردم به اسلام متمایل نشوند به محمّد صلی الله علیه و آله دو سخن ناروا نسبت می دادند. آنان به مردم می گفتند: «محمّد می گوید فرشته وحی بر او نازل شده است و قرآن را برای او آورده است، امّا محمّد اشتباه می کند، این شیاطین هستند که بر محمّد نازل می شوند، قرآنِ محمّد، چیزی جز شعر نیست».

ص:۷۵

اکنون تو با بزرگان مکّه سخن می گویی: «شما می گویید شیاطین بر محمّد صلی الله علیه و آلهنازل شده اند. قدری فکر کنید. شیاطین مردم را به زشتی ها و فساد فرا می خوانند، چگونه ممکن است این قرآن، سخن شیطان باشد حال آن که قرآن مردم را به حق، پاکی، عدالت و تقوا دعوت می کند؟ آیا می دانید شیطان ها بر چه کسانی نازل می شوند؟ آنان بر گنهکاران دروغگو نازل می شوند».

آری، کسانی که شیاطین بر آنان نازل می شوند، دروغگو هستند. شیاطین سخنان دروغ به گناهکاران می گویند و گناهکاران همان دروغ ها را به مردم می گویند.(۲۶)

* * *

بزرگان مکّه، محمّد صلی الله علیه و آله را به خوبی می شناسند، آنان هرگز از محمّد صلی الله علیه و آله دروغ نشنیده اند. چرا آنان با خود فکر نمی کنند؟ چگونه ممکن است شیاطین بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل شوند، در حالی که محمّد صلی الله علیه و آله هرگز گناهکار و دروغگو نیست؟

سخنان محمّد صلی الله علیه و آله چیست؟ محمّد صلی الله علیه و آله مردم را به پاکی، عدالت و خوبی ها فرا می خواند، او مردی درستکار و راستگوست، چگونه ممکن است شیطان بر او نازل شود؟

چگونه ممکن است سخن او، سخن شیطان باشد؟ اگر قرآن، سخن شیطان است، پس چرا در سراسر قرآن، سخن از خوبی ها به میان آمده است؟

* * *

قرآن، کلامی زیباست، هر کس که به زبان عربی آشنا باشد، زیبایی متن آن را درک می کند، هیچ کس نمی تواند مانند قرآن سخن بگوید، هیچ کس نمی تواند سوره ای همانند آن بیاورد، قرآن سخن توست.

بزرگان مکّه، زیبایی قرآن را درک می کردند، آنان مخفیانه به آیات قرآن

گوش می کردنـد، امّا برای این که مردم به قرآن ایمان نیاورنـد به همه می گفتند: «قرآن، شـعر است و محمّد هم شاعری بیش نیست».

اکنـون تو می خواهی در اینجـا، جواب این سـخن را بـدهی: قرآن، شـعر نیست و محمّـد صـلی الله علیه و آله هم شـاعر نیست، شاعران در دنیای خیال و پندار زندگی می کنند، امّا محمّد صلی الله علیه و آلهدر دنیای واقع بینی است، او برای هدایت انسان ها به میدان آمده است و برای نابودی زشتی ها تلاش می کند.

تو به آنـان می گویی: به زنـدگی شاعران نگاه کنیـد، شاعران شـما در بنـد زلف و خالِ یار خود هسـتند و بیشتر در جسـتجوی عیش و نوش هستند، مگر نمی بینید که گمراهان از شاعران پیروی می کنند، لحظه ای فکر کنید: کسانی که از محمّد صلی الله علیه و آله پیروی می کننـد، از عیش و نوش به دور هسـتند، اگر محمّـد صـلی الله علیه و آلهشـاعر بود، بایـد گمراهـان، دور او جمع می شدند.

* * *

شـاعران غرق در پنـدار شـاعرانه خود هسـتند، آنـان در بنـد منطق و اسـتدلال نیسـتند، شـعر شاعران از هیجان های عاطفی آنان تراوش می کند، این هیجان ها هر زمانی، شاعران را به سویی می برد.

وقتی از کسـی راضـی و خشـنود هستند، با شعر خود او را مدح می کنند و از او فرشته ای زیبا می سازند، امّا ساعتی دیگر، اگر از همان شـخص خشـمگین شونـد، با شـعر خود، او را بدترین انسان ها خطاب می کنند. شـعر شاعران، منطق ندارد، از احساس آن ها پیروی می کند. شاعران در وادی اندیشه، سرگردان هستند.

چگونه ممکن است که محمّد صلی الله علیه و آله شاعر باشد؟

قرآن، سخنی حساب شده است و منطق دارد و بزرگ ترین درس های

زنـدگی را به انسـان می دهـد. شاعران از خال یار خود سـخن می گوینـد، محمّـد صـلی الله علیه و آلهاز یکتاپرستی و عـدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمّد صلی الله علیه و آله، ساختار و نظم دارد.

شما شاعران را به خوبی می شناسید، شاعران اهل سخن هستند، نه اهل عمل. آیا نمی بینید آنان به اشعار خود عمل نمی کنند؟

شما محمّـد صـلی الله علیه و آله را به خوبی می شناسـید، محمّـد صـلی الله علیه و آله، اهل عمل است، شـما خودتان اسـتقامت شگفت انگیز او را دیده اید، او در راه هدف و آرمانش، همه سـختی ها را تحمّل می کند، نه چشم به مال و ثروت دنیا دارد و نه چشم به پست و مقام. او می خواهد مردم را هدایت کند و در این راه تلاش می کند.

* * *

بزرگان مکّه می دانستند که قرآن، شعر نیست. شعر در زبان عربی، قافیه و وزن مشخّصی دارد، امّا قرآن این گونه نیست.

شاعرانی که در آن زمان بودند، سه ویژگی داشتند:

۱ - گمراهان از آنان پیروی می کننـد و با سـخنان خیالی شاعران از واقعیّت های زنـدگی فرار می کنند و دچار خودفراموشـی می شوند.

۲ - شاعران مردمانی بی هدف هسـتند، آنان شخصـیّت ثابتی ندارند، از احساسات خود پیروی می کنند و هیجان های عاطفی، هر زمانی، آنان را به سویی می برد.

۳ - آنان اهل سخن هستند نه اهل عمل. اگر گاهی دعوت به خوبی ها کنند، خودشان به آن عمل نمی کنند.

تو از مردم مکّه می خواهی تـا قـدری فکر کننـد، آنـان محمّـد صـلی الله علیه و آلهرا به خوبی می شناسـند، هیـچ کـدام از این ویژگی های شاعران در محمّد صلی الله علیه و آله وجود ندارد،

آنان محمّد صلی الله علیه و آله را این گونه می شناسند:

۱ - پیروان محمّد صلی الله علیه و آله کسانی هستند که از گمراهی نجات پیدا کرده اند و از زشتی ها فاصله گرفته اند.

۲ - سخن محمّد صلی الله علیه و آله، منطق دارد، محمّد صلی الله علیه و آله از یکتاپرستی و عدالت سخن می گوید و از مردم می خواهد از زشتی ها دوری کنند. اندیشه های محمّد صلی الله علیه و آله، ساختار و نظم دارد.

۳ - محمّد صلی الله علیه و آله، مرد عمل است، او به گفته های خود عمل می کند.

محمّد صلی الله علیه و آله این آیات را برای مردم مکّه خواند، از آن روز به بعد دیگر، خیلی از مردم این تهمت را باور نکردند و حقّ آشکار شد. بعد از این بزرگان مکّه به این فکر افتادند که محمّد صلی الله علیه و آله و یاران او را اذیّت و آزار کنند، آنان فهمیدند که دیگر «تهمت شاعر بودن محمّد» فایده ای ندارد، آنان باید سیاست دیگری را آغاز کنند، سیاست شکنجه و آزار !

* * *

آیا همه شاعران، اسیر پندارند و در حال و هوای خال یارند؟

هرگز.

گروهی از شاعران هستند که به تو ایمان دارند و عمل نیکو انجام می دهند و همواره به یاد تو هستند، آنان هنرمندانی هستند که هدف آنان، شعر نیست، بلکه در شعر، هدف های خود را می جویند، آنان غرق در شعر نمی شوند، بلکه شعر آنان، مردم را به یاد تو می اندازد. وقتی آنان می بینند که مؤمنان به ظلم و ستم گرفتار شده اند با هنر خویش به دفاع از حقّ می پردازند.

آری، شاعر بودن، خوب یا بد نیست، مهم این است که شاعر برای چه هدفی شعر می گوید. این هدف است که به شعر ارزش می دهد.

ص:۷۹

در طول تاریخ، شاعرانی بوده اند که با شعر خود لرزه بر اندام ستمکاران انداخته اند، گاهی یک شعر آنان از یک کتاب پرمحتوا، بیشتر اثر داشته است و سبب بیداری مردم شده است.

در اینجا می خواهم از «کُمیت» یادی کنم، او در زمان «هشام عبّاسی» زندگی می کرد، شاعران زیادی، خلیفه عبّاسی را مدح می کردند و به پول و ثروت زیادی می رسیدند. هشام، ظلم و ستم زیادی می کرد، امّا شاعران او را جانشین خدا و امین خدا روی زمین می دانستند و مقام او را از کعبه بالاتر می دانستند.

فضای خفقان عجیبی در زمان هشام ایجاد شده بود، کسی جرأت نداشت از علی علیه السلام و فرزندان پاک او یاد کند، در آن شرایط «کُمیت» از حقّ اهل بیت علیهم السلامدفاع کرد و با هنر زیبای خود، یاد و نام آنان را زنده نگاه داشت.

حکومت ستمگر عبّاسی در جستجوی این شاعر بود تا او را از بین ببرد، روزی یکی از دوستانش به او گفت: «مأموران حکومت در جستجوی تو هستند تا تو را دستگیر کنند و به دار بیاویزند».

او در شعری (به زبان عربی) چنین پاسخ داد: «من پنجاه سال است چوبه دار خویش را بر دوش می کشم».

این شاعری است که تو به هنر او ارزش می دهی و در روز قیامت به او پاداش زیادی عطا می کنی، آری، تو به هر بیت شعری که او گفته است، در روز قیامت به او خانه ای در بهشت می دهی.(۲۷)

کدام شاعر نزد تو ارزشمند است؟

آیا شاعری که به مدح ستمگر می پردازد و با چاپلوسی به سکّه های طلا می اندیشد؟

هرگز.

ص:۸۰

تو چقدر زیبا گفته ای: «چنین شاعری در وادی اندیشه سرگردان است». این بهترین سخن در وصف چنین شاعرانی است.

سرگردان !

هم خود سرگردان است و هم مردم را سرگردان می کند. فقط گمراهان از چنین شاعری، پیروی می کنند. آنان با چنین شعری می خواهند نـدایِ وجـدان خود را خاموش کنند، از ظلم و ستم حمایت کنند و خود را به خواب بزنند و فکر کنند کار خوبی می کنند.

به راستی کدام شاعر است که از سرگردانی بیرون آمده است؟

شاعری که زلف و لب یار را وصف نمی کنـد، بلکه او فریاد برمی آورد و از حقّ و حقیقتی که فراموش شده است، سخن می گوید. شعری که پایه های تخت ستمگر را می لرزاند، شعری که مردمی را که اسیر ستم شده اند، بیدار می کند.

اینجاست که امام صادق علیه السلام به شیعیان خود دستور می دهد تا شعر چنین شاعرانی را به فرزنـدان خود بیاموزند. امام صادق علیه السلام دوست دارد که شیعیانش چنین اشعاری را حفظ کننـد، زیرا این اشعار، دین خدا را زنده نگاه داشته اند. (۲۸)

آری، شعر به خودی خود، نه خوب است، نه بـد. این جهت شعر است که به شعر ارزش می دهد. شعری سبب گمراهی می شود و شعری دیگر، دین خدا را زنده می کند.

* * *

«به زودی ستمگران خواهند فهمید که بازگشت آن ها به کجاست».

این آخرین جمله این سوره است. تو با کافران مکّه سخن می گویی، آنان به

پیامبر تهمت های ناروا زدند، او را دیوانه، جادوگر و شاعر خواندند. آنان وقتی دیدند این تهمت ها فایده ای نداشت، به اذیّت و آزار او پرداختنـد، به سوی محمّـد صـلی الله علیه و آله سـنگ پرتاب کردند، یاران او را شـکنجه کردند، بر سـر و صورت او خاکستر ریختند. آنان این همه ظلم کردند، امّا به زودی خواهند فهمید که سرنوشت آنان چگونه است !

ممکن است چند روزی در این دنیا به نوایی برسند، امّا سرانجام مرگ به سراغ آنان می آید، هنگام مرگ، فرشتگان آنان را به سوی عذاب می برند.

روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنّم می کشانند، آنان برای همیشه همدم آتش سوزان خواهند بود.

* * *

ستمگران همواره با راه تو دشمنی کرده اند، زمانی بُت پرستان به دشمنی با محمّد صلی الله علیه و آله پرداختند، برای کشتن او در مکّه جلسه تشکیل دادند و تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، امّا تو او را یاری کردی و او را از شرِّ آنان نجات دادی.

محمّد صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و یازده فرزند پاک او را به عنوان جانشینان پس از خود معرّفی کرد، دوازده امامی که تو برای هدایت مردم انتخاب کرده بودی، امّا ستمگران تا توانستند به آنان ظلم کردند.

هر انسان آزاده ای که تاریـخ را می خوانـد بر سـتمی که بر این خانـدان رفت، اشک می ریزد، بعـد از رحلت پیامبر، علی علیه السـلام را خـانه نشـین کردنـد، درِ خـانه او را آتش زدنـد، دختر پیامبر را به شـهادت رساندنـد، علی علیه السـلام را در محراب مسجد کوفه شهید کردند... حسین علیه السلام را در کربلا با لب تشنه کشتند و سرش را در

شهرها چرخاندند...

پیامبر بارها به مردم سفارش کرده بود که خاندان مرا دوست بدارید، امّا مسلمانان با این خاندان چه کردند؟

آری، به زودی ستمگران خواهند فهمید که بازگشت آن ها به کجاست. تو در کمین ستمگران هستی، ممکن است چند روزی به آنان مهلت بدهی، امّا سرانجام آتش جهنّم در انتظار آنان است، آتشی که هرگز خاموش نمی شود. وقتی آنان آتش جهنّم را از دور می بینند و صدای جوش و خروش جهنّم را می شنوند، ترس و وحشت وجود آنان را فرا می گیرد. فرشتگان غُلّ و زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنّم جای می دهند، آن وقت است که صدای آه و ناله آنان بلند می شود و برای خود آرزوی مرگ می کنند.

فرشتگان به آنان می گویند: «امروز یک بار آرزوی مرگ نکنید، بلکه بسیار مرگ طلب کنید، بدانید عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در اینجا عذاب خواهید شد».(۲۹)

آری، آتش سوزان از هر طرف آنان را در برمی گیرد و آنان نمی توانند این آتش را از خود دور کنند، هیچ کس هم آنان را یاری نمی کند.(۳۰)

ص:۸۳

سوره نَمل

اشاره

ص:۸۵

آشنایی با سوره

۱ – این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۲۷ قرآن می باشد.

۲ – «نمل» به معنای مورچه می باشد. در آیه ۲۸ ماجرای مورچه ای ذکر شده است که وقتی سپاه سلیمان علیه السلام را دید به مورچگان خبر داد تا به لانه خود بروند، مبادا زیر دست و پای آن سپاه، پایمال شوند.

۳ – نام دیگر این سوره «سلیمان» است. او یکی از پیامبران بزرگ خدا بود و به حکومت و پادشاهی بزرگی رسید.

۴ – موضوعات مهم این سوره چنین است: قیامت، اشاره ای به داستان موسی علیه السلام، داستان سلیمان علیه السلام و غیبت پرنده ای به نام هدهد. هدهد برای سلیمان خبر آورد که در یمن، زنی به نام «بلقیس» خورشید را می پرستد. سلیمان به بلقیس نامه نوشت و او را به فلسطین فرا خواند، در پایان، بلقیس یکتاپرست می شود.

نَمل : آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طس تِلْكَ آَيَاتُ الْقُرْآَنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ (۱) هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (۲) الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ (۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ (۵) وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآَنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ (۶)

در ابتدا، دو حرف «طا» و «سین» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. این آیاتِ قرآن است که بر محمّد صلی الله علیه و آله

نازل کردی، قرآن کتاب روشنگری است که حقایق جهان را برای انسان بیان می کند و راه سعادت را به او می آموزد.

قرآن، مایه هدایت مؤمنان است و آنان را بشارت می دهد، همان مؤمنانی که نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و به روز قیامت، یقین دارند.

ص:۸۷

محمّد صلی الله علیه و آله پیام تو را برای مردم بیان کرد، گروهی پیام قرآن تو را شنیدند و به روز قیامت ایمان آوردند، آنان به رستگاری می رسند و در روز قیامت در بهشت جای خواهند گرفت، امّا کافران قرآن را دروغ پنداشتند و به روز قیامت ایمان نیاوردند.

تو آن کافران را به حال خود رها می کنی تا آنجا که گناهانشان در نظرشان زیبا جلوه می کند و آنان در گمراهی خود، سرگردان می شوند.

آری، تو راه هدایت را به همه نشان می دهی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو انسان را آزاد آفریده ای، او خودش باید راه خود را انتخاب کند، تو کسانی را که راه کفر را انتخاب می کنند به حال خود رها می کنی، آنان دیگر از توفیق تو بی بهره می شوند و راه سقوط خود را ادامه می دهند، گویی که این راه برای آنان، زیباتر از همه چیز است، آنان از سرنوشتی که در انتظارشان است، نگران نیستند و به خوشی های خود ادامه می دهند و دچار غفلت بزرگی می شوند.

* * *

آنان در این دنیا دلخوش هستند، امّا مرگ در کمین آنان است، عذاب سختی در انتظار آنان است. روز قیامت که فرا رسد می فهمند که بیش از همه، زیان کرده اند. روز قیامت، روز پشیمانی آنان است، آن روز می فهمند که در دنیا سرمایه های وجودی خویش را تباه کرده اند و به خود ظلم کرده اند.

تو برای هدایت آنان،قرآن را فرستادی، امّا ایمان نیاوردند و قرآن و پیامبر تو را انکار کردند، این قرآن، کتاب توست، از طرف تو که خدای فرزانه و دانا هستی بر قلب محمّد صلی الله علیه و آله نازل شده است. قرآن از انسان ها می خواهد تا به قیامت ایمان بیاورند و خود را برای آن روز آماده کنند و برای آن روز توشه

آماده کنند.

* * *

نَمل : آیه ۱۲ - ۷

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّی آنَسْتُ نَارًا سَآتِیکُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ آتِیکُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۷) فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیَ أَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ (۸) یَا مُوسَی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ (۹) وَأَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ کَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّی مُدْبِرًا وَلَمْ یُعَقِّبْ یَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّی لَا یَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (۱۰) إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ (۱۱) وَأَدْخِلْ یَدَکَ فِی جَیْبِکَ تَخْرُجْ بَیْضَاءَ مِنْ غَیْرِ سُوءٍ فِی تِسْعِ آیَاتٍ إِلَی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ کَانُوا قَوْمًا فَاسِقِینَ (۱۲)

محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکّه را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا آنان او را مورد آزار و اذیّت قرار می دادند، محمّد صلی الله علیه و آله از ایمان نیاوردن آنان اندوهناک شد، اکنون می خواهی از پنج پیامبر خود سخن بگویی (موسی، داوود، سلیمان، صالح و لوط علیهم السلام). تو دوست داری محمّد صلی الله علیه و آله بداند که پیامبران دیگر هم، برای هدایت دیگران سختی های زیادی را تحمّل کردند و مردم آنان را دروغگو خواندند.

سخن را از موسی علیه السلام آغاز می کنی و از حسّاس ترین لحظه های زندگی موسی علیه السلامسخن می گویی، آن شبی که موسی علیه السلام راه بیت المقدس را گم کرد، موسی علیه السلام با خانواده خود در شبی سرد و تاریک، گرفتار طوفان شد و راه را گم کرد، تو آن شب او را یاری کردی و به او مقام نبوّت عطا کردی.

* * *

موسی علیه السلام در مصر به دنیا آمد و در کاخ فرعون بزرگ شد، وقتی او به سنّ جوانی رسید، برای او حادثه ای پیش آمد که ناچار شد از مصر فرار کند. او از مصر به «مدین» آمد. مدین، نام منطقه ای در شام (سوریه) بود.

او با شعیب علیه السلام که پیامبر بود، آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد. موسی علیه السلام از مال و ثروت دنیا هیچ چیز همراه خود نداشت، شعیب علیه السلام به او گفت: «مهریه دخترم این است که هشت سال برای ما گوسفندان را به چرا ببری».

موسی علیه السلام پذیرفت، او هشت سال برای آنان چوپانی کرد، دو سال دیگر هم بیشتر ماند.

از زمانی که او به مَدیَن آمده بود، ده سال گذشته بود، او تصمیم گرفت به مصر بازگردد، پس با شعیب علیه السلام خداحافظی کرد و با همسرش آماده حرکت شد.

* * *

موسی علیه السلام به سوی مصر می رفت، او راهی طولانی در پیش داشت، در شبی سرد و طوفانی، موسی علیه السلام راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید.

او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طُوی» بود. (درّه طوی، سمت راستِ کوه طور بود).

موسی علیه السلام نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او به خانواده خود گفت: «آتشی از دور می بینم، شما اینجا بمانید تا من بروم ببینم چه خبر است، شاید هم بتوانم از آتش، شعله ای برای شما بیاورم که شما

خود را با آن گرم کنید».

موسی علیه السلام به سوی آتش آمد، نور از درختی شعله ور بود، نزدیک تر رفت، ناگهان صدایی به گوش او رسید: «خجسته و مبارک باشد هر کس در این آتش است ! مبارک باد کسی که کنار این آتش است ! پاک و منزّه است خدایی که پروردگار جهانیان است».

سبحان اللّه !

موسی علیه السلام تعجّب کرد، این صدای کیست که به گوش می رسد. این تو بودی که با او سخن می گفتی، منظور از کسی که کنار آتش است، موسی علیه السلام بود، منظور از کسانی که در آن آتش بودند، فرشتگان هستند.

تو با موسی علیه السلام سخن گفتی: «ای موسی ! من خدای یگانه هستم، خدای توانا و فرزانه».

تو بالاتر از این هستی که جسم داشته باشی، تو هرگز به شکل نور، ظاهر نمی شوی، تو جسم نداری و هرگز به شکلی ظاهر نمی شوی، این درخت، جلوه ای از نور تو بود، آن شب تو نوری را آفریدی و بر آن درخت جلوه گر کردی.

سبحان اللّه !

اگر کسی می توانست تو را با چشم ببیند، دیگر تو خدا نبودی، بلکه یک آفریده بودی !

هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و تو هرگز از بین نمی روی !

سبحان اللّه !

تو صفات و ویژگی های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از آن صفات را

می داشتی، حتماً می شد تو را درک کرد و می شد تو را با چشم دید، امّا دیگر تو نمی توانستی همیشگی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می کرد.

تو خدای یگانه ای، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را نداری، هرگز نمی توان تو را حس کرد و دید.

* * *

«ای موسی ! عصایت را بر زمین انداز».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی گردید و به هر سو می خزید، ترس تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد.

تو او را صدا زدی و گفتی: «ای موسی ! نترس زیرا پیامبران من، وقتی در حضور من هستند از هیچ چیز ترس و وحشتی ندارند. ای موسی ! من تو را به پیامبری برگزیده ام، تو نباید از من بترسی، من خدای مهربان هستم، حتّی کسانی که به خود ستم کرده اند، اگر توبه کنند و بدی ها را به خوبی ها تبدیل کنند، من آن ها را می بخشم، من خدای بخشنده و مهربان هستم».

وقتی موسی علیه السلام این سخن تو را شنید، بازگشت و دست دراز کرد و با دست سر آن مار را گرفت، ناگهان آن مار به عصا تبدیل شد.(۳۱)

* * *

تو از موسی علیه السلام خواستی تا دست خود را در گریبان ببرد و آن را بیرون آورد، ناگهان دست او نورانی و درخشنده شد، به گونه ای که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی علیه السلام بود. این نور برای دست موسی علیه السلام هیچ ضرری نداشت، آتش نبود که دست او را بسوزاند، دست او در کمال صحّت و سلامتی بود.

اکنون تو دو معجزه به موسی علیه السلام دادی: عصا و دست نورانی. به او خبر

می دهی که منتظر معجزات دیگر هم باشد، تو به او هفت معجزه دیگر خواهی داد، معجزات او نُه معجزه خواهد بود. او باید با این معجزات به سوی فرعون و فرعونیان برود و آنان را به یکتاپرستی فرا بخواند و از گمراهی نجات بدهد، آری، آن ها مردمی طغیانگر و نافرمان بودند و موسی علیه السلامرا به سوی آنان فرستادی.

* * *

نَمل : آیه ۱۴ – ۱۳

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ (۱۳) وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ (۱۴)

موسی علیه السلام از کوه طور برگشت، او اکنون پیامبر است. او مأموریّت بزرگی بر عهده دارد، باید نزد فرعون می رفت و او را به بندگی تو فرا می خواند.

موسی علیه السلام به کاخ فرعون رفت و او و یارانش را به یکتاپرستی فرا خواند و چنین گفت:

ـــ ای فرعون ! من فرستاده خدای تو هستم.

ـــ ای موسی ! بگو بدانم خدای تو کیست؟ مگر غیر از من خدایِ دیگری وجود دارد؟

ـــ خدای من آن کسی است که آفرینش هر چیز را به او ارزانی داشته است و راه کمال را به او آموخته است.

ـــ اگر راست می گویی و تو پیامبر هستی، معجزه خود را نشان بده !

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می رفت تخت

فرعون را ببلعد. فرعون فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلامدست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او آن چنان نورانی و درخشنده شد که روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

* * *

فرعون این دو معجزه را دید، حقّ را شناخت، اطرافیان او هم حقّ را شناختند، دو معجزه موسی علیه السلام روشنگر بود، امّا آنان معجزه موسی علیه السلام را سحر و جادو خواندند و گفتند: «ای موسی ! تو به اینجا آمده ای تا با سحر و جادوی خود ما را از وطنمان بیرون کنی».

آنان به حقیقتِ معجزه های موسی علیه السلام یقین پیدا کردند و فهمیدند او پیامبر توست، امّا از روی ظلم و تکبّر، آن معجزات را دروغ خواندند و به موسی علیه السلامایمان نیاوردند و او را جادوگر خواندند.

تو به فرعون و فرعونیان فرصت دادی، امّا آنان بر طغیان خود افزودند، وقتی مهلت آنان به پایان آمد، آنان را در رود نیل غرق کردی ! آری، این عاقبت تبهکاران است.

همه آنان در رود نیل غرق شدند و در روز قیامت هم به آتش جهنّم گرفتار می شوند، این عاقبت دردناکی برای آن تبهکاران بود، آنان می توانستند راه هدایت را انتخاب کنند و به رستگاری برسند، امّا خودشان راه ظلم و طغیان را برگزیدند و سرانجام عذاب تو فرا رسید و همه نابود شدند.

ص:۹۴

نَمل : آیه ۱۶ – ۱۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيمانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی فَضَّلَنَا عَلَی كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ (۱۵) وَوَرِثَ سُلَيمانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (۱۶)

وقتی قرآن تو را می خوانم می بینم که اکثر پیامبران تو با سختی های زیادی روبرو شدند: موسی، ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام.

هر کدام از آنان با نوعی از انحرافات مبارزه کردند و مردم را به سوی هدایت فرا خواندند، گروهی آنان را دروغگو خواندند، امّا آنان راه خود را ادامه دادند و با همه سختی ها کنار آمدند.

اکنون تو می خواهی از سلیمان علیه السلام برایم سخن بگویی، در زمان او شرایط برای تشکیل حکومتی بزرگ آماده بود. سلیمان علیه السلام پیامبر تو بود و چهل سال بر سرزمین بزرگی حکومت کرد، (حکومت او سوریه، فلسطین، عراق و

جنوب ایران را در برمی گرفت).(۳۲)

بیشتر پیـامبران تو با مخالفت شدیـد قوم خود روبرو شدنـد و مجبور شدنـد از شـهر و دیار خود هجرت کننـد، امّا تو سرنوشـت سلیمان علیه السلام را به گونه ای دیگر رقم زدی، تو جنّ ها را مطیع او کردی، حیوانات را هم رام او نمودی و...

تو چنین خواستی که او بر سـرزمین بزرگی حکومت کند، این اراده تو بود، اکنون برایم از سلیمان علیه السلام سخن می گویی تا من با او بیشتر آشنا شوم.

پیامبران با هم فرقی ندارنـد، آنان وظیفه خود را انجام می دهند، مهم نیست که پیامبری حکومت داشـته باشد یا نه. نه پادشاهی سلیمان علیه السلام بد است و نه فقر ایّوب علیه السلام !

آری، تو ایّوب علیه السـلام را به سختی های زیادی مبتلا نمودی، او بیمار شد و فرزندان او از دنیا رفتند و ثروت و دارایی خود را از دست داد، تو سلیمان علیه السلامرا پادشاه کردی و شرق و غرب دنیا را در اختیار او نهادی. ایّوب و سلیمان علیهماالسلام، هر دو شکرگزار تو بودند و تسلیم امر تو !

مهـم نیسـت که من پُست، مقـام و ثروت دارم یـا نـدارم، مهم این است که بنـده تـو بـاشم، ارزش انسـان به ثروت نیست. فقر و بیماری هم نشانه بدبختی انسان نیست. اگر کسـی بنده مؤمن تو باشد، همواره شـکرگزار توست، در هر حالی که باشد، تسـلیم امر توست. تو صـلاح و مصـلحت بندگان خود را می دانی، یکی را بر تخت پادشاهی می نشانی و یکی را آماج سختی ها قرار می دهی.

* * *

سلیمان علیه السـلام، فرزنـدِ داوود علیه السـلام بود، داوود علیه السـلام بیش از پنـج قرن، بعد از موسـی علیه السـلامزندگی می کرد. (او تقریباً دو هزار و پانصد سال پیش زندگی می کرد). تو

داوود علیه السلام را به پیامبری برگزیدی و به او کتاب «زبور» را دادی و حکومت بر سرزمینی وسیع (فلسطین، سوریه، عراق و جنوب ایران) را به او عطا کردی.

* * *

تو به داوود علیه السلام پسری به نام سلیمان دادی، وقتی سلیمان سیزده ساله شد، تو او را به پیامبری برگزیدی. تو از داوود علیه السلامخواستی تا پسرش سلیمان را به عنوان جانشین خود به مردم معرّفی کند.

آری، تو به داوود و سلیمان علیهماالسلام، علم و دانش عطا کردی و آن دو نیز حمد و سپاس تو را به جای آوردند و چنین گفتند: «سپاس از آنِ خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری داد».

پس از مرگ داوود علیه السلام، سلیمان علیه السلام جانشین او شد و به حکومت رسید. سلیمان علیه السلام وارث همه نعمت هایی شد که تو به داوود علیه السلام داده بودی.

سلیمان علیه السلام به مردم چنین گفت: «ای مردم ! خدا مرا به زبان پرندگان آشنا کرد، او به من هرگونه نعمتی عطا نمود. به درستی که این فضل و برتری آشکاری است که خدا به من عطا کرده است».

* * *

سلیمان علیه السلام پادشاهی بزرگ بود، او در کاخی باشکوه زندگی می کرد، لباس های گران قیمت می پوشید، امّا هرگز دچار غرور و غفلت و دنیاپرستی نشد.

هر روز صبح به امور حکومت رسیدگی می کرد، با وزیران و بزرگان، جلسه می گذاشت و با آنان سخن می گفت، سپس از کاخ بیرون می آمد و نزد فقیران می رفت و کنار آنان روی زمین می نشست و چنین می گفت: «من فقیری هستم که با فقیران می نشینم».

ص:۹۷

آری، او خود را فقیر و نیازمند درگاه تو می دانست و با این که در اوج قدرت و عظمت بود با بندگان تو مهربانی می نمود و با آنان همنشین می شد.

خیلی از پادشاهان به فقیران کمک مادی کرده اند، امّا کمتر پادشاهی پیدا می شود که با فقیران همنشین شود. آری، کمک مادی به فقیران برای پادشاهان کاری ندارد، آنچه مهم است این است که پادشاه تواضع و فروتنی خود را به فقیران هدیه کند. (۳۳)

* * *

مرکز حکومت او، شهر بیت المقدس در فلسطین بود. روزی او با لشکر از بیت المقدس خارج شد. پرندگان بالای سر لشکریان پرواز می کردند تا سایه آن ها بر سر لشکریان بیفتد و آفتاب آن لشکریان را اذیّت نکند.

کسی که در خارج از شهر به عبادت مشغول بود، نگاهش به لشکر سلیمان علیه السلامافتاد و پیش خود گفت: «خدا به سلیمان پادشاهی بزرگی داده است».

سلیمان علیه السلام از این سخن باخبر شد، نزد او رفت و گفت: «یک ذکر خدا بهتر و بالاتر از همه این عظمت و شکوه است. این عظمت و شکوه، روزی از بین می رود، امّا ثواب ذکر خدا هرگز از بین نمی رود».(۳۴)

* * *

یک بار دیگر این سخن تو را در آیه ۱۶ می خوانم: «سلیمان از داوود ارث برد».

مناسب می بینم که به تاریخ سفر کنم... به روزگاری بروم که محمّد صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب کردند. وقتی که ابوبکر به خلافت رسید، «فدک» را از فاطمه علیهاالسلام گرفت. فاطمه علیهاالسلام برای اثبات حقّ خود از این آیه استفاده کرد: «سلیمان از داوود ارث برد».

* * *

ماجرای فدک چیست؟

فدک ، سرزمینی آباد و حاصل خیز بود، آن سرزمین ، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی داشت، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر بود.(۳۵)

در سال هفتم هجری، یهودیانِ قلعه خیبر دور هم جمع شدند و تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند ، امّا پیامبر از تصمیم آن ها باخبر شد و با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کرد . قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام درآمد و سرانجام یهودیان خیبر شکست خوردند.

در نزدیکی های خیبر ، گروهی دیگر از یهودیان ، در «فدک» زندگی می کردند . آن ها نیز با یهودیانِ خیبر همدست شده بودند ، پیامبر قصد داشت که به فدک حمله کند.

زمانی که پیامبر منتظر بود تا سپاه اسلام استراحتی داشته باشند تا با روحیّه بهتری به جنگ یهودیان فدک بروند، فرستاده مردم فدک نزد پیامبر آمد و گفت: «ای محمّد ، مردمِ فدک مرا فرستاده اند تا من از طرف آن ها با شما پیمان صلح را امضاء کنم ، آن ها حاضر هستند که نیمی از سرزمین خود، فدک را به شما بدهند و شما از حمله به آن ها صرف نظر کنی و در مقابل، آن ها فرمانروایی شما را نیز می پذیرند» .

پیامبر لحظاتی فکر کرد و لبخندی بر لب های او نشست ، او با این پیشنهاد موافقت کرد .(۳۶)

پیمان صلح نوشته شد ، سپاهیان اسلام نیز خوشحال شدند ، دیگر از جنگ و

لشکرکشی خبری نبود ، آری ، سرزمین فدک بدون هیچ گونه جنگ و لشکرکشی تسلیم شد .

در این میان جبرئیل فرود آمد و آیه ششم سوره «حشر» نازل شد: «آن غنیمت هایی که برای به دست آوردن آن ، لشکر کشی نکرده اید، مالِ پیامبر است».

این گونه بود که تو فدک را به پیامبر بخشیدی.(۳۷)

* * *

مدّتی از این ماجرا گذشت، پیامبر در مدینه بود. تو آیه ۲۶ سوره «إسراء» را بر او نازل کردی: «ای محمّد، حقّ خویشان خود را ادا کن ».

پیامبر از جبرئیل سؤال کرد:

ـــــ ای جبرئیل آیا می شود برایم بگویی که من حقّ و حقوق چه کسی را باید بدهم ؟

ـــــ تو باید فدک را به فاطمه بدهی ، فدک از این لحظه به بعد مالِ اوست .(۳۸)

آری، فدک از آنِ فاطمه علیهاالسلام شد ، پیامبر همه غنیمت های فدک را تحویل او داد .

فاطمه علیهاالسلام به فقرای مدینه خبر داد تا به خانه او بیایند و همه آن غنیمت ها را بین آن ها تقسیم کرد . همه فقیران خوشحال شدند.

* * *

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم ابوبکر را به خلافت انتخاب کردند. ابوبکر فدک را از فاطمه علیهاالسلام گرفت.

روزی فاطمه علیهاالسلام به مسجد آمد و با ابوبکر درباره فدک سخن گفت، ابوبکر با صدای بلند به او چنین گفت: «ای دختر پیامبر ! من درباره فدک، فقط به سخن پدرت عمل کرده ام . من خدا را شاهد می گیرم که از پیامبر شنیدم که فرمود: ما

پیامبران ، هیچ ثروتی از خود به ارث نمی گذاریم ، ما فقط ، علم و حکمت به ارث می گذاریم ،و هر چه از ما باقی بماند برای همه مردم است» .(۳۹)

مردم وقتی این سخن ابوبکر را شنیدند، خیلی خوشحال شدند و با خود چنین گفتند: «ابوبکر چه خلیفه خوبی است ! او می خواهد به سخن پیامبر عمل کند».

آن روز ابوبکر خوشحال بود و لبخند به لب داشت، او خیال می کرد که جواب محکمی به فاطمه علیهاالسلام داده است .

امّا ناگهان صدای فاطمه علیهاالسلام در مسجد پیچید:

ـــ ای ابوبکر ! تو می گویی پیامبر فرموده که هیچ کس از پیامبران ، ارث نمی برد ، آیا توقرآن را قبول داری ؟

ـــ آری.

ـــ آیا سوره «نمل»، آیه ۱۶ را خوانده ای؟ آنجا که خدا می گوید: (وَ وَرِثَ سُلَیْمانُ دَاوُودَ» :«سلیمان از داوود ارث برد».

ـــ آری. این آیه را خوانده ام.

ـــ مگر داوود پیامبر نبود ؟ پس چگونه شد که سلیمان از داوود ارث برد ؟ آیا سلیمان از داوود ارث می برد ، امّا من از پدرم ارث نبرم ؟ چرا به پیامبر دروغ می بندی ؟ آیا می خواهی به قانون روزگار جاهلیّت حکم کنی ؟(۴۰)

* * *

مردم با شنیدن سخن فاطمه علیهاالسلام به فکر فرو رفتند ، آنان با خود چنین گفتند: «عجب ! پیامبر بارها گفته بود که بعد از من افرادی پیدا خواهند شد که حدیث دروغین به من نسبت خواهند داد ، اوّلین دروغگو، همین ابوبکر خلیفه است ».

ص:۱۰۱

آری، پیامبر به همه دستور داده بود تا هرگاه حدیثی را شنیدند، آن را به قرآن عرضه کنند، اگر آن حدیث مخالف قرآن بود، هرگز آن را قبول نکنند، معلوم شد که خلیفه، نسبتِ دروغ به پیامبر داده است !

همه کسانی که در مسجد بودند با سخنان فاطمه علیهاالسلام از خواب غفلت بیدار شدند.

فاطمه علیهاالسلام اکنون به هدف خود رسید ، او می خواست به بهانه فدک ، حقیقت این حکومت را برای مردم بازگو کند و در این کار موفّق شد .

او پیروز این میدان است ، صدای او برای همیشه در گوش تاریخ، طنین انداز است . سخن او چراغ راه کسانی است که در جستجوی حقیقتند.

فاطمه علیهاالسلام اوّلین کسی است که راه بررسی حدیث را به صورت عملی، نشان می دهد، کاش همه از فاطمه علیهاالسلام این درس را به خوبی فرا می گرفتیم، کاش همواره قرآن را ملاک سنجش قرار می دادیم !

ص:۱۰۲

نَمل : آیه ۱۹ – ۱۷

وَحُشِرَ لِسُلَیمانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ (۱۷) حَتَّی إِذَا أَتَوْا عَلَی وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ یَا أَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاکِنَکُمْ لَا یَحْطِمَنَّکُمْ سُلَیمانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا یَشْعُرُونَ (۱۸) فَتَبَسَّمَ ضَاحِکًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَعَلَی وَالِدَیَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبَادِکَ الصَّالِحِینَ (۱۹)

سخن از سلیمان علیه السلام و حکومت او بود، حکومت او، یک حکومت عادی نبود، تو به او معجزات زیادی داده بودی، به او قدرت فهمیدن حرف های پرندگان و مورچگان را عطا کرده بودی.

تو قدرت خود را در حکومت سلیمان علیه السلام آشکار کردی، تو می توانی به هر کس که بخواهی علم و دانش زیادی دهی به گونه ای که حتّی سخن حشرات و حیوانات را متوجّه شود.

ص:۱۰۳

در اینجا برایم از ماجرای «سلیمان علیه السلام و مورچه» سخن می گویی، روزی سلیمان علیه السلام با لشکر بزرگ خود به سویی می رفت، لشکر او از انسان ها، جنّ ها و پرندگان بود و همه آنان در صف های منظّم، دور هم، گرد آمده بودند.

سلیمان علیه السلام و لشکرش به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای به بقیّه گفت: «ای مورچگان ! فوراً به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را ناآگاهانه پایمال نکنند».

سلیمان علیه السلام این سخن را شنید و خندید، خنده او، خنده شادی و شوق بود. به راستی چرا او از شنیدن این سخن شاد شد؟

او در میان لشکر خود بود و هزاران نفر دور او بودند، امّا باز هم تو او را از سخن مورچه ای در بیابان آگاه کردی ! او از این نعمتی که به او دادی، شاد شد.

آن مورچه از عدالت سلیمان علیه السلام و لشکرش باخبر بود، او می دانست که هرگز سلیمان علیه السلام و لشکر او از روی عمد، مورچه ای را پایمال نمی کنند، آن مورچه از این ترسید که مبادا ناآگاهانه مورچگان را پایمال کنند.

وقتی سلیمان علیه السلام فهمید که آوازه عدالت او حتّی به گوش مورچگان بیابان هم رسیده است، خوشحال شد و لبخند زد، سپس دست به سوی آسمان گرفت و چنین گفت: «بارخدایا ! به من توفیق بده تا شکر نعمت هایی که به من و به پدر و مادرم عطا کردی به جا آورم. توفیقم ده تا عمل نیکویی انجام دهم که خشنودی تو را در پی داشته باشد. از تو می خواهم تا به رحمت خود، مرا در زمره بندگان شایسته خویش قرار دهی».

* * *

در این آیات تو از مورچه ای سخن گفتی که به سطح بالایی از آگاهی رسیده بود، او از دنیای انسان ها باخبر بود و حتّی از عدالت سلیمان علیه السلام و لشکرش

باخبر بود، گویا این یکی از امتیازاتی بوده است که تو به سلیمان علیه السلام داده بودی. حیوانات، پرندگان و حشرات در زمان حکومت او به آگاهی بیشتری رسیده بودند. این چیزی بود که با قدرت و معجزه تو روی داده بود.

وقتی سلیمان علیه السلام سخن مورچه را شنید، دست به دعا برداشت و از تو توفیق شکرگزاری نعمت ها را خواست.

باید به این سخن سلیمان علیه السلام بسیار فکر کنم، اگر چیزی بهتر از شکرگزاری بود، سلیمان علیه السلام آن را از تو تقاضا می کرد، سلیمان علیه السلام نمی گوید: «خدایا ! حکومت مرا حفظ کن !»، او از تو می خواهد که به او شکرگزاری عطا کنی !

شکرگزاری پادزهر همه ناخوشی های دنیا است، باید از سلیمان علیه السلام این درس را بیاموزم، باید در لحظه لحظه زندگی ام، شکرگزار و حق شناس باشم، فقط در این صورت است که شادابی و آرامش از آنِ من خواهد بود و همه، حسرت نشاط درونی مرا خواهند خورد ! خوشبختی در این است که من خوبی ها و زیبایی های زندگی خود را ببینم و شکرگزار آن باشم.

این درس بزرگی برای من است، هر وقت من به یاد نعمتی از نعمت های تو می افتم، باید از تو بخواهم که توفیق شکر آن نعمت را به من بدهی. اگر شکر نعمت هایی که به من داده ای را به جا آورم، آن نعمت ها برای من باقی می ماند و بیشتر هم می شود، امّا کفران نعمت سبب می شود تا نعمت ها از دست من خارج شوند.(۴۱)

ص:۱۰۵

نَمل : آیه ۲۸ – ۲۰

وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ (۲۰) لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۲۱) فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ (۲۲) إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ (۲۳) وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ (۲۴) أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۲۵) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (۲۶) قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۲۷) اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ (۲۸)

اکنون از ماجرای «هُدهُد» برایم سخن می گویی، در زبان فارسی به این پرنده، «شانه به سر» می گویند. در میان پرندگانی که همراه سلیمان علیه السلام بودند،

یک هدهد بود.

روزی سلیمان علیه السلام متوجّه شد که هدهد در جمع پرندگان نیست. سلیمان چنین گفت: «چرا هدهد را نمی بینم، مگر او غایب است؟ من او را کیفر سختی خواهم کرد یا سرش را از تنش جدا خواهم کرد مگر اینکه دلیل قانع کننده ای برای این غیبت خود بیاورد».

آری، سلیمان علیه السلام به دقّت مراقب حکومت بود تا آنجا که غیبت یک پرنده هم از چشم او پنهان نمی ماند. او حکومت خود را با نظم عجیبی اداره می کرد، او می دانست که یک نافرمانی می تواند کم کم، نظم حکومت را از بین ببرد، او تصمیم داشت اگر هدهد دلیل قانع کننده نیاورد، او را مجازات کند.

طولی نکشید که هدهد نزد سلیمان علیه السلام آمد و به او چنین گفت:

* * *

ای سلیمان ! من بر چیزی آگاهی یافتم که تو از آن بی خبری ! من از سرزمین سبا می آیم، از آنجا خبری درست برایت آورده ام. در آن سرزمین زنی را دیدم که بر مردم حکومت می کند، او از همه نعمت های دنیایی بهره مند است، به ویژه آن که تختِ پادشاهی او بسیار گران قیمت است، امّا من دیدم که او و قومش به جای خدای یگانه، خورشید را می پرستند و در برابر خورشید سجده می کنند، شیطان اعمالشان را برای آنان آراسته بود و آنان را از راه درست بازداشته است و در نتیجه آنان از راه حقّ دور افتاده اند.

چرا آنان برای خدای یگانه سجده نمی کنند؟

چرا آنان خدا را نمی پرستند که رازهای پنهان آسمان ها و زمین را آشکار می کند؟ چرا خدایی را نمی پرستند که آنچه را پنهان یا آشکار می کنند، می داند.

ص:۱۰۷

خدایی جز خدای یگانه نیست. او همان خدایی است که فرمانروایی او بر جهان، بزرگ و عظیم است.

* * *

وقتی سخن هدهد به پایان رسید، سلیمان علیه السلام به او گفت: «من تحقیق می کنم ببینم راست می گویی یا دروغ».

آری، سخن هدهد به سرنوشت یک ملّت گره می خورد، سلیمان علیه السلام سریع قضاوت نکرد، بلکه تصمیم گرفت تا اطّلاعات بیشتری کسب کند. سلیمان علیه السلامنه سخن هدهد را رد کرد و نه آن را قبول کرد، بلکه بر اساس آن، تحقیق را آغاز نمود.

او نامه ای نوشت و سپس هدهد را فرا خواند و چنین گفت: «ای هدهد ! این نامه را ببر و نزد آن پادشاه بیفکن و در گوشه ای در انتظار بنشین و ببین آن ها چه می گویند و چه می کنند و خبر آن را برای من بیاور».

هدهد با نامه سلیمان علیه السلام به سوی سرزمین سبا پرواز کرد تا مأموریّت خود را انجام دهد.

* * *

مناسب می بینم در اینجا دو نکته را بنویسم:

۱ – هدهد یکی از هزاران پرنده ای است که در لشکر سلیمان علیه السلام بود، امّا آن قدر آزادی بیان داشت که به سلیمان علیه السلامبگوید: «من چیزی را می دانم که تو نمی دانی» !

سلیمان علیه السلام هرگز دچار غرور نشد، با دقّت به سخن هدهد گوش داد، یک حکومت وقتی می تواند موفّق باشد که افراد عادی بتوانند هنگام لزوم به رئیس حکومت آزادانه چنین بگویند: «من چیزی را می دانم که تو نمی دانی».

ص:۱۰۸

وقتی رئیس یک حکومت خود را در همه امور، کارشناس بداند، آن جامعه سقوط خواهد کرد، اگر رئیس حکومت احساس کند از همه چیز باخبر است و از دیگران بخواهد که از نظر او پیروی کنند، آن جامعه به فلاکت و بدبختی می افتد. سلیمان علیه السلام با آن که پیامبر بود، سخن هدهد را شنید.

۲ – هدهد به سرزمین «سبا» رفته بود، «سبا» سرزمینی است که امروزه قسمتی از کشور یمن است. مرکز حکومت سلیمان علیه السلام در فلسطین و بیت المقدس بوده است.

بین فلسطین تا یمن، بیش از هزار کیلومتر است و هدهد توانسته است این فاصله را طی کند و این در دنیای پرندگان عجیب نیست. امروزه ثابت شده است که بعضی از پرندگان مهاجر مانند مرغان دریایی در سال، بیش از ۳۰ هزار کیلومتر پرواز می کنند !

* * *

نَمل : آیه ۳۵ – ۲۹

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ (۲۹) إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳۰) أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۱) قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ (۳۲) قَالُوا نَحْنُ أُولُو قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ (۳۳) قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ (۳۴) وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ (۳۵)

نام ملکه سبا، بلقیس بود، هدهد به سرزمین سبا رسید و به کاخ بلقیس رفت

و نامه سلیمان علیه السلام را نزد او افکند. بلقیس نامه را برداشت و آن را باز کرد و شروع به خواندن آن نمود و فهمید که نامه از طرف سلیمان علیه السلام است. او نام و آوازه سلیمان علیه السلام را شنیده بود.

بلقیس به فکر فرو رفت و سرانجام بزرگان قوم خود را جمع کرد تا با آنان مشورت کند، او به آنان چنین گفت:

ـــ ای بزرگان ! نامه مهمّی برای من آمده است. این نامه از طرف سلیمان است.

ـــ ما نام سلیمان را شنیده ایم. سلیمان در نامه خود چه نوشته است؟

ـــ متن نامه سلیمان چنین است: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. بر من برتری مجویید و تسلیم امر من شوید».

ـــ ای بزرگان ! نظر خود را در این باره به من بگویید. من هیچ کار مهمّی را بدون مشورت شما انجام نداده ام.

ـــ ما دارای نیروی کافی هستیم و قدرتِ جنگی فراوان داریم، ولی این شما هستید که تصمیم می گیرید. هر چه شما امر کنید، ما می پذیریم.

ـــ پادشاهان وقتی شهری را فتح می کنند، آنجا را به فساد و تباهی می کشند و بزرگان آنجا را خوار و ذلیل می کنند. این راه و رسم پادشاهان است. من جنگ با سلیمان را صلاح نمی بینم، من صلاح می دانم که گروهی را با هدایای گرانبها نزد او بفرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبری می آورند.

همه بزرگان این سخن بلقیس را پذیرفتند. بلقیس دستور داد تا هدایایی گرانبها آماده کنند و گروهی را همراه آن هدایا به سوی سلیمان علیه السلام فرستاد.

بلقیس می دانست که پادشاهان به فکر هدیه و مقام و ثروت بیشتر هستند، آنان هدایای گرانبها را می پذیرند، امّا پیامبران به هدایت دیگران فکر می کنند.

ص:۱۱۰

* * *

نَمل : آیه ۳۶

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيمانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۳۶)

فرستادگان بلقیس سفر خود را آغاز نمودند، وقتی آنان به بیت المقدس رسیدند، به کاخ سلیمان علیه السلام رفتند. آنان خیال می کردند که سلیمان علیه السلام از دیدن آن هدایا خوشحال می شود، امّا سلیمان علیه السلام آن هدایا را نپذیرفت و به آنان گفت: «آیا می خواهید مرا با مال و ثروت دنیا فریب دهید؟ آنچه خدا به من داده است خیلی بهتر و بیشتر از آن چیزی است که به همه شما عطا کرده است. این شما هستید که از هدایای گران قیمت سرخوش و شادمان می شوید».

آری، سلیمان علیه السلام به آنان فهماند که مال دنیا در برابر مقام نبوّت و علم و دانشی که تو به او داده ای، ارزشی ندارد. انسان های معمولی وقتی هدیه ای گران قیمت می بینند، شیفته آن می شوند و برق شادی در چشمانشان ظاهر می شود، امّا پیامبری که برای هدایت مردم فرستاده شده است، هرگز به دنیا و ثروت آن دلخوش نمی شود، او در فکر نجات مردم از کفر و بُت پرستی است.

* * *

نَمل : آیه ۳۸ – ۳۷

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ (۳۷) قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ (۳۸)

سلیمان علیه السلام فرستاده ویژه بلقیس را فرا خواند و به او گفت: «به سوی قوم خود بازگرد و به آنان خبر بده که من با لشکریانی به سوی آنان می آیم که قدرت

مقابله با آن را نداشته باشند. من آنان را با ذلّت و خواری از آن سرزمین بیرون می کنم».

آری، کفر و شرک چیزی نیست که سلیمان علیه السلام در مقابل آن سکوت کند، او تصمیم خود را گرفت، اگر بلقیس و بزرگان سبا یکتاپرستی را در پیش نگیرند، سلیمان علیه السلام به آن کشور حمله می کند و آنان را خوار و ذلیل می کند. فرستادگان بلقیس به سوی کشور خود حرکت کردند. وقتی به سرزمین سبا رسیدند، به کاخ بلقیس رفتند و ماجرا را به او خبر دادند. آنان به بلقیس سخنانی گفتند که نشان می داد که سلیمان علیه السلام، شخصی عادی نیست، او با پادشاهان تفاوت زیادی دارد و راه و روش او به پادشاهان شباهتی ندارد.

بلقیس بار دیگر بزرگان قوم خود را جمع کرد و با آنان مشورت کرد و تصمیم گرفت تا با گروهی از بزرگان به بیت المقدس بروند و این مسأله را بررسی کنند.

وقتی بلقیس به بیت المقدس نزدیک شدند، سلیمان علیه السلامتصمیم گرفت تا کاری فوق العاده انجام دهد تا بلقیس با دیدن آن راحت تر بتواند حقیقت را دریابد، سلیمان علیه السلام تصمیم گرفت که تخت باشکوه بلقیس را از سبا به بیت المقدس بیاورد، تخت بلقیس بسیار گران قیمت بود، آن را با انواع جواهرات آراسته بودند و مأموران زیادی از آن نگهبانی می کردند.

برای همین سلیمان علیه السلام رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «ای بزرگان ! کدام یک از شما می تواند تخت بلقیس را قبل از آن که آنان به اینجا برسند، برای من بیاورد».

بین بیت المقدس و سبا، بیش از هزار کیلومتر فاصله است، با وسایل آن روز، رفت و آمد به آنجا بیش از یک ماه زمان می خواست، بلقیس و همراهان او در

نزدیکی های بیت المقدس هستند، سلیمان علیه السلام چگونه انتظار دارد که کسی بتواند تخت بلقیس را به این زودی به اینجا بیاورد؟

* * *

نَمل : آیه ۴۱ – ۳۹

قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ (۳۹) قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ (۴۰) قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ (۴۱)

سرگذشت سلیمان علیه السلام با شگفتی ها همراه است، تو اراده کرده بودی که جنّ ها تسلیم فرمان سلیمان علیه السلام باشند. یکی از جنّ ها که سرکش بود به سلیمان علیه السلام رو کرد و گفت: «ای سلیمان ! من می توانم پیش از آن که تو از این جلسه برخیزی، این کار را انجام دهم، من به این کار توانا و امانت دار می باشم».

سلیمان علیه السلام در جمع اطرافیان خود نشسته بود، جلسه او چند ساعت طول کشید، در واقع آن جن از سلیمان علیه السلام خواست تا به او چند ساعت فرصت بدهد تا آن تخت را از سبا به بیت المقدس بیاورد. آن جن به سلیمان علیه السلاماطمینان خاطر داد که او امانت دار خواهد بود و هرگز به جواهرات تخت، دستبرد نخواهد زد.

این جن، یکی از جنّ های خبیث و سرکش بود، امّا به اراده تو، تسلیم فرمان سلیمان علیه السلام شده بود. او قدرت عجیبی داشت و می توانست این کار را انجام بدهد.

ص:۱۱۳

در این هنگام، خواهرزاده سلیمان علیه السلام از جا بلند شد، اسم او «آصِف» بود، تو،به او قسمتی از «علمِ کتاب» را عطا کرده بودی. او به سلیمان علیه السلام گفت: «ای سلیمان ! من آن را فوری و در فاصله چشم به هم زدنی نزد تو می آورم».

سلیمان علیه السلام به او اجازه داد، ناگهان همه دیدند که تخت باشکوه بلقیس در مقابل آنان است. همه از این کار آصف تعجّب کردند، آن روز همه فهمیدند که آصف چه جایگاه و مقامی نزد تو دارد.

وقتی سلیمان علیه السلام چشمش به تخت بلقیس افتاد چنین گفت: «این قدرت، از فضل و بخشش خداست تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را به جا می آورم یا کفران نعمت می کنم. هر کس شکر نعمت خدا را به جا آورد به خودش سود رسانده است و هر کس ناسپاسی کند، به خود زیان رسانده است. خدا از سپاسگزاری بندگانش بی نیاز است و بر بندگان خویش مهربان است».

سلیمان علیه السلام رو به اطرافیان خود کرد و گفت: «در این تخت تغییراتی ایجاد کنید تا در نظر بلقیس ناشناس جلوه کند، می خواهم ببینم او تخت خود را می شناسد یا آن را نخواهد شناخت».

مأموران مشغول تغییر دادن تخت شدند، آنان جواهر و زینت های تخت را جا به جا کردند.

* * *

وقتی این ماجرا را می خوانم با خود فکر می کنم: چرا سلیمان علیه السلام خودش تخت بلقیس را حاضر نکرد؟ چرا از دیگران برای این کار کمک گرفت؟

درست است که سلیمان علیه السلام پیامبر تو بود و او هم بر آن کار توانا بود، امّا او می خواست با این کار، عظمت و مقام آصف را به مردم نشان بدهد، تو به او فرمان داده بودی تا آصف را به عنوان جانشین خود انتخاب کند.

سلیمان علیه السلام می خواست مردم را از توانایی آصف آشنا کند و این گونه به آنان بفهماند که آصف بر همه آنان برتری دارد و شایسته مقام جانشینی اوست.

برای همین وقتی که آصف، تخت بلقیس را آورد، سلیمان علیه السلام این گونه شکر تو را به جا آورد: «این فضل و بخشش خداست تا مرا بیازماید»، او نعمتی را که تو به جانشین او دادی، فضیلتی برای خود شمرد و شکر آن را به جا آورد.

* * *

تو به آصف قسمتی از «علمِ کتاب» را عطا کردی و او توانست آن کار عجیب را انجام دهد، به راستی «علم کتاب» چیست؟

منظور از «علم کتاب» همان علم غیب است، تو به هر کس که بخواهی علم غیب می دهی و او با آن علم می تواند به اذن تو، کارهای شگفت انجام دهد.

آری، آصف فقط قسمتی از آن علم را داشت و توانست تخت بلقیس را از صدها کیلومتر دورتر در یک لحظه حاضر کند.

روزی چند نفر از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودند، امام رو به آنان کرد و گفت: «آصف فقط قسمتی از علم کتاب را داشت، خدا به ما، همه آن علم را داده است، همه علم کتاب نزد ماست».(۴۲)

آری، تو اهل بیت علیهم السلام را از میان همه مخلوقات خود برگزیدی و آنان را مقامی بس بزرگ دادی. جایگاه آنان از جایگاه همه پیامبران (به غیر از جایگاه محمّد صلی الله علیه و آله) بالاتر است، هیچ کس نمی تواند به مقام آنان برسد، این مقامی است که تو به آنان عنایت کرده ای. تو مقام آنان را بر دیگران پنهان نکردی، بلکه زیبایی ها و خوبی های آنان را به همه خبر داده ای، این پیام تو برای همه بود: «ای فرشتگان من ! ای پیامبران من ! ای بندگان من ! با همه شما هستم، بدانید که من محمّد و آل محمّد را برتری دادم، مقام آن ها از همگان بالاتر و والاتر

است».(۴۳)

* * *

نَمل : آیه ۴۳ – ۴۲

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ (۴۲) وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ (۴۳)

بلقیس و همراهانش وارد بیت المقدس شدند و به سوی کاخ سلیمان علیه السلامرفتند. قبل از آن که آنان نزد سلیمان علیه السلام بروند او را از جایی عبور دادند که تختش در آنجا بود، این دستور سلیمان علیه السلام بود که قبل از هر چیز، تخت او را نشانش بدهند.

بلقیس نگاهی به تخت خود کرد و بسیار تعجّب کرد. تخت او، بسیار بزرگ بود و هرگز امکانِ جابه جایی اش با وسایل آن روزگار وجود نداشت. بلقیس با خود چنین فکر کرد: چگونه این تخت باشکوه از سبا به اینجا آورده شده است؟ با امکانات امروز (اسب و شتر) هرگز کسی نمی تواند تخت به این بزرگی را به اینجا بیاورد؟

همواره مأموران زیادی در سبا از این تخت محافظت می کردند تا مبادا کسی به جواهرات آن دستبرد بزند. اگر بر فرض، کسی تخت را قطعه قطعه کرده باشد و آن را به اینجا آورده باشد، باز هم نیاز به چند ماه وقت دارد. برای آوردن این تخت نیاز به کاروانی است که بیش از هزار شتر داشته باشد، امّا شتر خیلی آرام تر از اسب حرکت می کند، بلقیس با بهترین اسب ها به اینجا آمده است، سرعت اسب چندین برابر شتر است.

اگر کسی می خواست این تخت را به اینجا بیاورد باید حتماً چند ماه زودتر

از حرکت او، تخت را قطعه قطعه می کرد و حرکت خود را آغاز می کرد. از طرف دیگر، قطعه قطعه کردن این تخت، چند ماه وقت می خواهد، بازسازی آن هم نیاز به چند ماه وقت دارد.

آخر این تخت چگونه به اینجا آورده شده است؟ در آن هیچ نشانه ای از قطعه قطعه شدن و بازسازی مجدّد دیده نمی شود. بلقیس فهمید که این معجزه است. معجزه ای که نشان می دهد سلیمان علیه السلام، پیامبر است و سخن او حق است.

* * *

شنیدن کی بود مانند دیدن !

من هرگز نمی توانم عظمت این معجزه را درک کنم، چون من آن تخت را ندیده ام، در روزگاری دیگر زندگی می کنم، این بلقیس بود که عظمت این معجزه را به خوبی درک کرد.

آری، این قانون توست، تو برای هدایت بندگان خود، مناسب ترین معجزه را انتخاب می کنی و آن معجزه را به پیامبر خود عطا می کنی تا مردم به راحتی بتوانند حقّ را تشخیص دهند. معجزات تو همواره روشن و آشکار است، مهم این است که انسان ها بخواهند حقیقت را بپذیرند.

درست است که بلقیس خورشید را می پرستید، امّا او در مقابل حق، فروتن و متواضع بود، او با دیدن این معجزه، آمادگی پذیرش حقیقت را پیدا کرد. او دوست داشت تا هر چه زودتر سلیمان علیه السلام را ببیند و با او سخن بگوید.

* * *

در این هنگام یکی از اطرافیان سلیمان علیه السلام از او پرسید:

ـــــ آیا این تخت توست؟

ـــ به نظر می آید که همان باشد، ما قبل از این که اینجا بیاییم حقیقت را فهمیده بودیم و به آن گردن نهاده بودیم.

بلقیس بـا این سـخن خود می خواست به آنـان بگویـد که نیـازی به این کار نبوده است، او قبلاً حقیقت را درک کرده است و فهمیده است که سلیمان علیه السلام، پادشاه نیست و قصد او کشورگشایی نبوده است.

آری، بلقیس به آنان فهمانـد که او برای کشف حقیقت آمـده است، ماجرای نامه ای که هدهد برای او آورد برای او جرقّه ای شـد که به سوی حقیقت متمایل شود، او هدایای گران بهایی برای سـلیمان علیه السـلام فرسـتاد، امّا سـلیمان علیه السـلام آن را نپـذیرفت. این نشانه آن بود که سـلیمان علیه السـلام به دنبال دنیا و ثروت آن نیست، سـلیمان علیه السـلام هدف دیگری دارد. بلقیس این را به خوبی درک کرده بود.

* * *

نَمل : آیه ۴۴

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيمانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۴۴)

سلیمـان علیه السـلام بـا بلقیس سـخن گفت و او را از آیین شـرک بازداشت، بلقیس که قبل از این خورشـید را می پرستیـد، به آیین یکتاپرستی رو آورد.

امّا چگونه این اتّفاق افتاد؟ ماجرای ایمان آوردن بلقیس چه بود؟

قبل از این که بلقیس و اطرافیانش به بیت المقدس برسـند، سـلیمان علیه السـلام دسـتور داد تا مأموران، قصر جدیدی بسازند و حیاط آن را از بلور درست کننـد و زیر حیاطِ آن، نهر آبی قرار دهنـد. مأموران او این کار را با مهارت انجام دادند، در آن نهر که زیر حیاط قصر جاری بود، ماهیان شنا می کردند.

سلیمان علیه السلام آن روز به آن قصر رفت و در جایگاه خود قرار گرفت، او از مأموران خود خواست بلقیس را از مسیری بیاورند که تخت خود را ببیند، سپس او را به قصر بلورین بیاورند و او را وارد حیاط آن کنند. جایگاه سلیمان علیه السلام هم در طرف دیگر قصر بود، سلیمان علیه السلام به راحتی می توانست کسی را که وارد حیاط می شود، ببیند.

همه چیز آماده بود، بلقیس را به سوی قصر بردند و از او خواستند تا وارد حیاط شود، وقتی بلقیس نگاهش به حیاط افتاد، پنداشت که در آنجا نهر آبی است، برای همین لباسش را بالا گرفت که مبادا خیس شود. او می خواست از آنجا عبور کند و به سمت ساختمان اصلی قصر برود، با خود گفت: «چرا در اینجا پلی نساخته اند تا من بتوانم از روی آن عبور کنم».

سلیمان علیه السلام که در طرف دیگر حیاط بر روی تخت پادشاهی خود نشسته بود (و منتظر همین لحظه بود) با صدای بلند به بلقیس گفت: «این قصری است که از بلورهای صاف ساخته شده است».

بلقیس زنی باهوش بود، او به خوبی پیام سلیمان علیه السلام را فهمید و در همان لحظه گفت: «بارخدایا ! من به خود ظلم کردم».

او از شرک دست برداشت و به یکتاپرستی رو آورد و چنین گفت: «من همراه با سلیمان در برابر خدای یگانه تسلیم شدم، خدایی که پروردگار جهانیان است».(۴۴)

* * *

این بلقیس بود که از عمق وجودش با تو سخن می گفت: خدایا ! من پیش از این خورشید را می پرستیدم و در جهل و نادانی بودم، اکنون فهمیدم که خطا کرده ام، من همراه با پیامبرت، سلیمان به درگاه تو رو می کنم، من از گذشته ام

پشیمان هستم و سر تسلیم به آستان تو می سایم و در مقابل عظمت تو سجده می کنم و صورت به خاک می گذارم.

و این گونه بود که بلقیس به یگانگی تو و پیامبری سلیمان علیه السلامایمان آورد، با ایمان آوردن او، همراهان او هم ایمان آوردند و بعد از آن مردم سرزمین سبا هم دست از شرک برداشتند و به عبادت تو رو آوردند و سعادت و رستگاری را از آنِ خود کردند.

* * *

هدف سلیمان علیه السلام از این کار چه بود؟ چگونه شد که بلقیس پس از این ماجرا به یکتاپرستی اقرار کرد.

سلیمان علیه السلام می دانست که بزرگ ترین مانع سعادت انسان، غرور اوست، انسان به دانسته های قبلی خود علاقه پیدا می کند و گاهی دل کندن از آن دانسته ها، برای او سخت است.

بلقیس یک عمر خورشید را پرستیده بود و باور داشت که خورشید، این جهان را آفریده است. سلیمان علیه السلام می خواست به او ثابت کند که انسان ممکن است اشتباه کند و به چیزی باور پیدا کند که باطل است. مهم این است که انسان هر وقت حقیقت را فهمید آن را بپذیرد.

بلقیس وقتی نگاهش به حیاط قصر افتاد، باور کرد که آنجا آب جاری است، او برای این که لباسش خیس نشود، لباسش را بالا گرفت، او آب را دید امّا شیشه روی آب را ندید، امّا وقتی سلیمان علیه السلام با او سخن گفت حقیقت را فهمید، جلو آمد و با پای خود بلورهای صاف را لمس کرد و یقین کرد اشتباه کرده است. اینجا بود که بلقیس فهمید که طبیعی است که در باورهای خود هم دچار اشتباه بشود.

آری، او فکر می کرد الآن لباسش خیس می شود، امّا لباس او خیس نشد. این گونه غرور بلقیس شکسته شد و پرده های غفلت از جلوی چشم او برداشته شد.

او فهمید که انسان ممکن است اشتباه کند، تا زمانی که انسان سخن پیامبران را نشنیده است، طبیعی است که اشتباه کند، این بد نیست، بدی این است که انسان روی اشتباه خود پافشاری کند. وقتی انسان سخن حقّ را شنید، باید به آن ایمان بیاورد.

این قانون توست: تو کسی را که هرگز حقّ به او نرسیده است، به عذاب گرفتار نمی کنی، تو فقط کسانی را عذاب می کنی که سخن حقّ را می شنوند و آن را انکار می کنند.

بلقیس در کشور سبا زندگی می کرد، او خورشید را پرستیده بود و سال های سال در اشتباه بوده است. او از حقیقت چیزی نشنیده بود، اکنون سلیمان علیه السلاماو را به توحید فرا می خواند، او معجزه بزرگی را دیده است، تخت او از کشورش، صحیح و سالم به اینجا منتقل شده است، دیگر وقت آن است که ایمان بیاورد.

سلیمان علیه السلام با این کار، پرده غرور را از جلوی چشم بلقیس برداشت تا او به راحتی بتواند از گذشته اش جدا شود. سلیمان علیه السلام با کنایه پیام خود را به بلقیس رساند و بلقیس هم این پیام را به خوبی دریافت کرد.

آری، اثر پیام غیر مستقیم خیلی بیشتر از پیام مستقیم است. این درسی است که سلیمان علیه السلام به همه می دهد. سلیمان علیه السلاممی توانست مستقیم به بلقیس بگوید: «دست از غرور خود بردار، تو اشتباه می کنی»، امّا او هرگز به بلقیس چنین نگفت، او کاری کرد که بلقیس خودش به این نتیجه برسد. او برای هدایت

بلقیس دستور ساختن قصری باشکوه را داد.

امّا ما چه می کنیم؟ می خواهیم جوانان را به سوی دین جذب کنیم، تنها کاری که می کنیم این است که پیام های مستقیم می دهیم، بعضی از پیام مستقیم متنفّرند، برای همین است که کار ما اثر معکوس دارد.

اگر ما روش سلیمان علیه السلام را در تبلیغ دین فرا بگیریم، روز به روز علاقه جوانان به دین زیاد و زیادتر خواهد شد.

* * *

اکنون می فهمم چرا در این سوره ماجرای سلیمان علیه السلام و بلقیس را بیان کردی، محمّد صلی الله علیه و آله در شهر مکّه بود و مردم را به سوی یکتاپرستی فرا می خواند، گروهی به او ایمان آورده بودند، تعداد مسلمانان اندک بود، دشمنان، آنان را اذیّت و آزار می کردند، بیشتر آن مردم به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بودند.

گاهی بعضی از مسلمانان با خود چنین می گفتند: «چرا مردم به محمّد صلی الله علیه و آلهایمان نمی آورند؟ چرا آنان سخن حقّ را انکار می کنند».

تو با بیان این ماجرا این نکته مهم را یادآور می شوی: پیامبر تو فقط راه هدایت را نشان مردم می دهد، هیچ پیامبری مردم را مجبور به ایمان نمی کند، این خود انسان ها هستند که باید هدایت را انتخاب کنند، آنان باید غرور خود را کنار بگذارند و به حقیقت ایمان آورند، همان گونه که بلقیس این کار را کرد.

پیامبران تنها زمینه هدایت را فراهم می کنند، این انسان ها هستند که راه خود را انتخاب می کنند.(۴۵)

ص:۱۲۲

لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ (۴۵) قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (۴۶) قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ (۴۷)

اکنون از صالح علیه السلام سخن می گویی، تو او را به سوی مردم «ثمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی می کردند. تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند.

صالح علیه السلام با مهربانی از آنان خواست تا دست از بُت پرستی بردارند و به آنان گفت: «خدای یگانه را بپرستید»، امّا آن مردم به دو گروه تقسیم شدند و با هم دشمنی کردند، گروهی به او ایمان آوردند و گروه زیادی هم او را دروغگو

ص:۱۲۳

خواندند.

آنان در جواب به صالح علیه السلام گفتند: «ای صالح ! اگر راست می گویی و پیامبر هستی، معجزه ای برای ما بیاور».

آنان از صالح علیه السلام خواستند تا از دل کوه، شتری بیرون بیاورد. صالح علیه السلام دست به آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن بیرون آمد. صالح علیه السلامبه آنان هشدار داد که هرگز به این شتر آسیبی نرسانند.

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، امّا بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. بزرگان ثمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان یک نفر را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، درست است که شتر را یک نفر کشت امّا آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح علیه السلام از ماجرا باخبر شد از آنان خواست از کار خود توبه کنند، امّا آنان به صالح علیه السلام گفتند:

ـــ ای صالح ! تو گفتی اگر به این شتر آسیبی برسانیم، عذاب نازل می شود، پس آن عذاب کجاست؟ چرا بر ما نازل نمی شود؟

ـــ ای قوم من ! چرا به جای رحمت خدا، عذاب او را می طلبید؟ چرا از خدا طلب بخشش نمی کنید، باشد که رحمت و مهربانی او بر شما نازل شود.

ـــ ما به تو و همراهان تو، فال بد زده ایم، شما باعث شدید که خشکسالی ما را فرا بگیرد. شما برای جامعه خود چیزی جز بدبختی نیاوردید.

ـــ خوشبختی و بدبختی شما به دست خداست، اوست که سرنوشت شما را رقم می زند. اگر شکرگزار او باشید، نعمتش را بر شما نازل می کند، اگر کفران نعمت کنید، نعمتش را از شما می گیرد و شما را به بلا گرفتار می سازد. ای

مردم ! شما گرفتار بلا شده اید و خود باعث آن بوده اید.

* * *

نَمل : آیه ۵۳ – ۴

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ (۴۸) قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ (۴۹) وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۰) فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ (۵۱) فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۵۲) وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (۵۳)

در میان آن مردم، نُه گروه بودند که در آن سرزمین فساد می کردند و به دنبال اصلاح نبودند، آنان همان کسانی بودند که نقشه کشتن شتر صالح علیه السلام را عملی کردند. آنان بار دیگر دور هم جمع شدند تا نقشه ای برای کشتن صالح علیه السلامبکشند.

آنان به یکدیگر چنین گفتند:

ــــ بیایید هم قسم شویم که بر صالح و خانواده اش، شبانه حمله کنیم و همه آن ها را به قتل برسانیم.

ــــ بر فرض که ما صالح و خانواده او را کشتیم، با فامیل های او چه کنیم؟ آنان به فکر انتقام خواهند افتاد.

ــــ به آنان می گوییم: ما از کشته شدن صالح خبری نداریم و ما راستگو هستیم.

* * *

آنان برای کشتن پیامبر تو نقشه کشیدند و توهم از جایی که نمی دانستند آنان

را به کیفر این کارشان رساندی، آنان به خانه صالح علیه السلام حمله کردند تا او و خانواده اش را به قتل برسانند، تو گروهی از فرشتگانت را به یاری صالح علیه السلامفرستادی، فرشتگان به امر تو، همه آن ها را به قتل رساندند، آنان فرشتگان را نمی دیدند، نمی دانستند چه شده است، فقط می دیدند که یکی یکی روی زمین می افتند و به خون خود می غلطند.(۴۶)

همان شب، آن مردم گرفتار عذاب شدند، آنان در خانه های خود خواب بودند که ناگهان صیحه ای آسمانی فرا رسید و زلزله ای سهمگین خانه های آنان را در هم کوبید و همه نابود شدند.

به راستی سرانجام قوم ثمود چه شد؟ تو همه آنان را نابود کردی، خانه های آنان فرو ریخت و دیگر کسی نماند که در آن زندگی کند. به خاطر ظلم و ستمی که کردند، شهر آنان ویران شد. در این ماجرا برای کسانی که اهل اندیشه اند، عبرت بزرگی است.

تو قبل از آن که عذاب بر مردم نازل کنی، صالح علیه السلام و همه مؤمنان پرهیزکار را نجات دادی، این وعده تو بود، وقتی می خواستی شهری را به عذابی آسمانی نابود کنی، ابتدا پیامبران و مؤمنان را نجات می دادی و به آنان خبر می دادی تا شهر را ترک کنند و سپس عذاب را نازل می کردی.

* * *

نَمل: آیه ۵۸ – ۵۴

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۵۴) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (۵۵) فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (۵۶) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ (۵۷) وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ (۵۸)

ص:۱۲۶

اکنون از حضرت لوط علیه السلام سخن می گویی، لوط علیه السلام از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردمی که تقریباً اهل کشور اردن کنونی بودند، فرستادی.

قوم لوط دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اوّلین گروهی بودند که به هم جنس بازی رو آورده بودند. لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم ! چرا به دنبال کار زشت می روید در حالی که زشتی و ننگ آن را می دانید؟ چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید؟ خدا برای شما زنان را آفرید تا با آنان ازدواج کنید، امّا شما زنان را رها می کنید و با مردان عمل جنسی انجام می دهید. به راستی که شما مردمی نادان هستید».

آن مردم به جای آن که به سخنان لوط علیه السلام گوش کنند، همه یک صدا گفتند: «لوط و خاندان او را از این شهر بیرون کنید که اینان افرادی پاکدامن هستند».

* * *

آن مردم به کار زشت خود ادامه دادند و سخنان هدایت کننده لوط علیه السلام را نپذیرفتند، سرانجام تو فرشتگان خود را فرستادی تا عذاب را بر آن مردم نازل کنند. تو لوط علیه السلام و خانواده اش را نجات دادی، آنان در تاریکی شب، آن شهر را ترک کردند. البتّه زنِ لوط (که زن سالخورده ای بود) با آن مردم به عذاب گرفتار شد، زیرا او اسرار لوط علیه السلام را برای دشمنان بازگو می کرد و کافران گناهکار را دوست می داشت. تو چنین تقدیر کردی که او به سزای کارهایش برسد و هلاک شود.

هنگامی که لوط علیه السلام و دخترانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آن مردم نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبید، این باران، باران رحمت نبود، باران خشم تو بود، بارانی که برای آن مردم، بسیار شدید و هولناک بود !

نَمل : آیه ۶۴ – ۵۹

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ (۵۹) أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ (۶۰) أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۶۱) أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ (۶۲) أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ (۶۳) أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَئِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۶۴)

از پنج پیامبر خود سخن گفتی، (موسی، داوود، سلیمان، صالح و لوط علیهم السلام). اکنون دیگر محمّد صلی الله علیه و آله می داند که همه پیامبران در راه هدایت مردم تلاش کرده اند، این راه با سختی هایی همراه است، ممکن است عدّه ای به سخن محمّد صلی الله علیه و آله ایمان نیاورند همان گونه که فرعون سخن موسی علیه السلامرا نپذیرفت، همان گونه که قوم ثمود و قوم لوط، سخن پیامبران خود را نپذیرفتند. محمّد صلی الله علیه و آله باید وظیفه خود را انجام دهد، او باید پیام تو را به مردم برساند.

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا تو را حمد و ستایش کند و بر بندگانی که تو آنان را برگزیدی، سلام و درود بفرستد و با بُت پرستان درباره یکتاپرستی سخن بگوید.

بُت پرستان مکّه باور داشتند که تو کار اداره جهان را به بُت ها سپرده ای، آنان سه بُت بزرگ داشتند و نسبت به هر کدام اعتقادی داشتند.

به راستی چرا آنان بُت های بی جان را می پرستند؟ چرا پرستش تو را رها کرده اند و در مقابل بُت ها سجده می کنند؟

چرا آنان با خود فکر نمی کنند که تو بهتر از آن بُت ها می باشی؟ تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، از آسمان باران فرستادی و با آن، باغ های زیبا و باصفا به وجود آوردی. انسان هرگز قدرت ندارد درختان را برویاند، این تو هستی که از دل خاک، گیاهان و درختان را می رویانی !

آیا غیر از تو خدای دیگری هست که به انسان این همه نعمت بدهد؟

نه، خدای دیگری نیست، امّا گروهی از انسان ها از روی نادانی برای تو شریک می آورند، آنان از راه درست منحرف شده اند.

به راستی چه کسی زمین را چنین آرام نمود تا انسان بتواند روی آن زندگی کند، زمین به دور خود می چرخد تا روز و شب پدیدار گردد. در هر ساعت،

ص:۱۲۹

زمین ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می کند، امّا تو با قدرت خود چنان زمین را آرام ساخته ای که انسان ها حرکت زمین را احساس نمی کنند و تصوّر می کنند که زمین ثابت است !

تو در زمین نهرهای آب جاری کردی و برای ثابت نگاه داشتن زمین، کوه ها را آفریدی، اگر کوه ها نبودند، زمین هرگز این آرامش را نداشت. تو همان خدایی هستی که دو دریای شور و شیرین را کنار هم قرار دادی و بین این دو دریا، مانعی قرار دادی تا آب این دو دریا، مخلوط نشود. این نشانه ای از قدرت توست.

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. امّا بیشتر انسان ها نادان هستند و به خدایان دروغین باور دارند.

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند ! آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

* * *

از دو دریای شور و شیرین برایم سخن گفتی که آن ها را کنار هم قرار دادی، به راستی آن دو دریا کجاست؟

در اقیانوس «اطلس» جریان آب شیرینی وجود دارد که آن را «گلف استیریم» می نامند، این جریان آب از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و به سواحل اروپای شمالی می رسد و هرگز با آب اطراف خود مخلوط نمی شود.

طول این جریان حدود ۷ هزار کیلومتر و عرض آن ۱۵۰ کیلومتر و عمق آن ۸۰۰ متر می باشد و با سرعت عجیبی حرکت می کند. حرارت این جریان آب با آب های اطرافش، تقریباً ۱۵ درجه تفاوت دارد. این جریان آب، در واقع یک دریاست، دریایی که ۷ هزار متر طول و ۱۵۰ کیلومتر عرض دارد.

آری، در وسط اقیانوس اطلس که آب آن شور است، این جریان آب شیرین وجود دارد، آب شور اقیانوس با این جریان مخلوط نمی شود و همچنین آب شیرین این جریان با آب اقیانوس مخلوط نمی شود و این نشانه قدرت توست.

این جریان آب، بادهای گرم و مرطوبی را به سوی اروپا می برد و سبب می شود هوای مرطوب و معتدلی ایجاد شود. اگر این جریان آب نبود، دمای قسمتی از اروپا در زمستان، بسیار سرد می شد.

* * *

چرا انسان ها بُت های بی جان را می پرستند؟ چرا پرستش تو را رها کرده اند و در مقابل بُت ها سجده می کنند؟

تو دعای «مُضطَرّ» را می شنوی ! «مُضطَرّ» به کسی می گویند که به سختی درمانده شده باشد و در سختی ها گرفتار شده باشد و از همه جا ناامید شود و به درگاه تو رو کند.

أَمَّن یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ.

وقتی انسان به بلا و سختی گرفتار می شود، تو را می خواند، تو صدای درماندگان را می شنوی و دعایشان را اجابت می کنی و سختی ها و بلاها را از آنان دور می کنی. تو انسان ها را در زمین وارث و جانشین یکدیگر قرار می دهی و نسل بشر این گونه ادامه پیدا می کند.

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. امّا گروه کمی از انسان ها پند می گیرند، بیشتر آنان به خدایان دروغین باور دارند.

چه کسی انسان ها را در تاریکی های خشکی و دریا هدایت می کند؟

چه کسی بادها را پیشاپیش باران می فرستد تا مژده آور رحمت او باشند، چه کسی باران رحمت را فرو می فرستد؟

آیا خدای دیگری جز تو هست؟

هرگز. تو بالاتر و والاتر از آن هستی که برای تو شریک قرار دهند.

چه کسی آفرینش را آغاز کرد و انسان ها را از نیستی آفرید، چه کسی قبل از روز قیامت، این جهان را نابود خواهد کرد؟ چه کسی روز قیامت را برپا خواهد نمود و بار دیگر انسان ها را زنده خواهد نمود؟

به راستی چه کسی روزی انسان ها را از آسمان و زمین عنایت می کند؟

آیا خدای دیگری جز تو هست که این نعمت ها را به انسان ارزانی دارد؟

ای محمّد ! به بُت پرستان بگو: «شما می گویید بُت ها شریک خدا هستند، پس اگر راست می گویید، دلیل سخن خود را بیاورید».

* * *

آیا آنان دلیلی برای پرستش بُت ها داشتند؟ آن بُت ها قطعه هایی از چوب و سنگ هستند، موجودات بی جانی که هرگز استعداد حیات ندارند.

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند؟ آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که این سه ویژگی را داشته باشد: خالق، نعمت دهنده، دانا و آگاه.

در این آیات درباره این ویژگی ها سخن گفتی:

۱ - خالق: تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، از آسمان باران فرستادی، تو روی زمین نهرهای آب جاری کردی و برای ثابت نگاه داشتن زمین، کوه ها را آفریدی...

آیا این بُت ها چیزی را خلق کرده اند؟ آنان خودشان آفریده شده اند.

۲ - نعمت دهنده: تو به انسان نعمت های مادی و معنوی زیادی داده ای، هیچ کس نمی تواند نعمت هایی که به انسان داده ای را شمارش کند.

به راستی بُت ها چه نعمتی به انسان ها داده اند که عدّه ای آن ها را می پرستند؟

۳ - دانا و آگاه: تو از حال بندگان خود خبر داری، به اسرار دل آنان آگاهی، وقتی درمانده ای تو را صدا می زند، صدایش را می شنوی و حاجتش را روا می کنی. امّا بُت ها از چه چیزی خبر دارند؟ آنان مردگانی بیش نیستند، اصلاً استعداد فراگیری علم و آگاهی ندارند.

به راستی چرا انسان ها پرستش تو را رها کردند و بُت ها را می پرستند، اگر آنان کمی فکر می کردند می فهمیدند که فقط تو شایستگی پرستش را داری، افسوس که آنان اهل فکر نیستند.

* * *

آیه ۶۲ این سوره را یک بار دیگر می خوانم:

أَمَّنْ یُجیبُ الْمُضْطَرَّ إذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ.

سپس به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، به سخنی از امام صادق علیه السلامی رسم که به یاران خود چنین فرمود: «مهدی علیه السلامهمان مُضطرّی است که خدا در این آیه از او سخن گفته است».(۴۷)

وقتی من این سخن امام صادق علیه السلام را خواندم به فکر فرو رفتم، به راستی هنگام ظهور مهدی علیه السلام چه اتّفاقی روی خواهد داد؟ من دوست داشتم در این باره بیشتر بدانم، پس به مطالعه و تحقیق پرداختم و سرانجام دانستم ظهور مهدی علیه السلام این گونه خواهد بود.

* * *

مهدی علیه السلام ابتدا به مکّه می آید، مردم شهر همه در خواب هستند، کنار کعبه خلوت است، مهدی علیه السلام در کنار کعبه دعا می کند، او با خدای خود نجوا دارد، او همان «مضطرّ واقعی» است. لحظاتی می گذرد...

ناگهان پرچمی که همراه مهدی علیه السلام است خود به خود باز می شود، بر روی آن پرچم چنین نوشته شده است: «البَیعَهُ للّه». یعنی هر کس با صاحب این پرچم بیعت کند در واقع با خدا بیعت کرده است.(۴۸)

همه جا نورانی می شود، فرشتگان دسته دسته از آسمان به زمین می آیند، مسجدالحرام پر از صف های طولانی فرشتگان می شود، جبرئیل و میکائیل علیهماالسلام هم می آیند.

جبرئیل نزد مهدی علیه السلام می رود، سلام می کند و می گوید: «آقای من ! دعای شما مستجاب شد».(۴۹)

مهدی علیه السلام وقتی این سخن را می شنود، دستی بر صورت خود می کشد و می گوید: «خدا را حمد و ستایش می کنم که به وعده خود وفا کرد و ما را وارثِ زمین قرار داد».(۵۰)

اکنون او از جای خود برمی خیزد و یاران خود را صدا زده و می گوید: ای یاران من ! ای کسانی که خدا شما را برای ظهور من ذخیره کرده است به سویم بیایید».

صدای او به گوش یارانش می رسد، این به قدرت توست، آنان یکی پس از دیگری، خود را به مسجد الحرام می رسانند. بعضی از آنان از راه دور با «طَیّ الأرض» به مکّه می آیند. لحظاتی می گذرد، همه یاران، کنار درِ کعبه، دور مهدی علیه السلامجمع می شوند و مهدی علیه السلام برای آنان سخن می گوید.

آری، دیگر روزگار سیاهی ها به پایان می آید، از کنار همین کعبه، عدالت

واقعی همه جهان را فرا خواهد گرفت. این وعده ای است که هرگز تخلّف نخواهد داشت.

ص:۱۳۵

نَمل : آیه ۶۶ – ۶۵

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۶۵) بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ (۶۶)

محمّد صلی الله علیه و آله بارها برای آن مردم از روز قیامت سخن می گفت: «روزی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آتش جهنّم برافروخته می گردد...».(۵۱)

آنان از محمّد صلی الله علیه و آله می پرسیدند که قیامت کی برپا می شود؟ زمان آن چه وقتی است؟ تو می گویی که مردگان بار دیگر زنده می شوند، این حادثه کی روی می دهد؟

اکنون تو از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، از غیب آگاهی ندارند، فقط خداست که بر همه چیز آگاه است، هیچ کس نمی داند که قیامت کی خواهد بود، هیچ کس نمی داند چه

هنگام برانگیخته خواهد شد».

آری، زمان فرا رسیدن قیامت، غیب است، تو فقط از آن آگاهی داری.

* * *

کسانی که از محمّد صلی الله علیه و آله پرسیدند قیامت کی واقع می شود، آیا می دانستند روز قیامت چه روزی است؟ آیا به آن باور داشتند؟ آیا به روز قیامت ایمان آورده بودند؟

آیا به قیامت یقین داشتند؟ آیا علم آنان درباره قیامت کامل بود؟

نه.

آنان درباره آن شک داشتند، بلکه آنان از این هم بدتر بودند، آنان اصلاً درباره قیامت نابینا و کور بودند، اگر چشم دل آنان بینا بود، نشانه های آخرت را در همین دنیا می دیدند.

فصل بهار، نمونه ای کوچک از قیامت است !

مگر آنان نمی دیدند که درختان در زمستان، چوبی بیش نیستند، بهار که فرا می رسد، درختان جوانه می زنند و سرسبز می شوند. چه کسی این درختان را بار دیگر زنده می کند؟

آیا آنان به زمین نگاه نمی کردند؟ زمینی که در فصل زمستان، مرده است و هیچ گیاهی در آن نیست، بهار که می شود، این زمین، سرسبز می شود، هر گوشه ای را که نگاه کنی، گیاهی می روید. این نشانه ای از قدرت توست که در چشم انسان ها، عادی جلوه کرده است، امّا برای کسانی که اهل اندیشه اند، درس های زیادی دارد.

* * *

نَمل : آیه ۶۸ – ۶۷

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ (۶۷) لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۶۸)

کافران به محمّد صلی الله علیه و آله گفتند: «آیا وقتی که ما مُردیم و استخوان های ما و پدرانمان، خاک شد، دوباره زنده می شویم و از دل خاک بیرون می آییم؟ این سخن تو حرف تازه ای نیست. پیش از این نیز به ما و پدران ما این وعده ها را داده بودند، امّا ما می بینیم که هیچ مرده ای زنده نشده است، پس این سخنان، افسانه ای بیش نیست. افسانه ای که گذشتگان آن را ساخته اند».

تو این سخن آن کافران را در اینجا نقل کردی تا همه بدانند آنان به قیامت ایمان نداشتند. آنان چگونه انسان هایی بودند، آنان از محمّد صلی الله علیه و آله پرسیدند که قیامت کِی برپا می شود، در حالی که قیامت را افسانه می دانستند.

* * *

در قرآن بارها جواب این سؤال را داده ای: در سوره مریم آیه ۶۶، سخن کافری را ذکر کردی: «آیا پس از مرگ دوباره زنده می شوم و از قبر بیرون می آیم».

تو جواب سخن او را دادی، به راستی چرا به یاد نمی آورد که تو او را آفریدی در حالی که چیزی نبود و وجودی نداشت. آن کافر تعجّب می کند و می گوید: چگونه ممکن است استخوان های پوسیده، زنده شوند، چرا او تعجّب نمی کند که تو او را از هیچ آفریدی؟

وقتی می خواستی او را بیافرینی، از او هیچ استخوانی هم نبود، تو قدرت داری او را از هیچ بیافرینی، پس می توانی او را از استخوان پوسیده ای هم

ص:۱۳۸

زنده کنی.

* * *

نَمل : آیه ۶۹

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (۶۹)

محمّـد صلی الله علیه و آله برای مردم مکّه قرآن می خوانـد و از آنان می خواست تا از بُت پرستی دست بردارنـد و فقط تو را بپرستند، امّا بُت پرستان سخن او را نپذیرفتند و او را دروغگو خواندند.

اکنـون تـو بـا محمّـد صـلی الله علیـه و آله چنین سـخن می گـویی: «ای محمّـد ! به این مردم بگـو که در زمین گردش کننـد و سرنوشت کسانی که پیامبران مرا تکذیب کردند، ببینند، شاید که پند بگیرند و دیگر تو را دروغگو نخوانند».

* * *

نَمل : آیه ۷۰

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۷۰)

تو می دانستی که محمّد صـلی الله علیه و آله برای ایمان نیاوردن آن بُت پرسـتان بسـیار غصّه می خورد. محمّد صلی الله علیه و آله آنان را به هـدایت و رسـتگاری فرا می خواند و برای آنان قرآن می خواند. اکنون تو به او چنین می گویی: «ای محمّد ! از کفر آنان اندوهناک نشو».

آری، محمّـد صـلی الله علیه و آله فقط وظیفه دارد پیام قرآن را به آنان برساند، مهم نیست که آنان ایمان می آورند یا نه، مهم این است که حقّ به گوش آنـان برسـد. این سـنّت توست، تو هیـچ کس را مجبور به ایمـان آوردن نمی کنی، فقـط راه را به او نشان

می دهی، دیگر اختیار با خود اوست.

از طرف دیگر، بزرگـان مکّه دور هم جمع می شدنـد و نقشه می کشـیدند. آنـان می خواسـتند کاری کننـد که مردم به سـخن محمّد صلی الله علیه و آله گوش ندهند، بزرگان مکّه به مردم می گفتند: «محمّد جادوگر است و...».

محمّد صـلی الله علیه و آله وقتی این سـخنان را شـنید، دلتنگ شد، اکنون تو به او چنین می گویی: «ای محمّد ! از مکر و نقشه های آنان دلتنگ مباش».

آری، تو پیـامبران خود را تنهـا نمی گـذاری و یـاری می کنی، تاریـخ به یـاد دارد که تو پیـامبران را یـاری کردی، ابراهیم علیه السلام را از آتش رهاندی، نوح علیه السلام و یارانش را از طوفان بزرگ نجات دادی و...

آری، هر کس دین تو را یـاری کنـد، تو او را یـاری می کنی، تو خـدای توانـا و قدرتمنـد هستی و هیـچ کس نمی توانـد تو را شکست بدهد.

* * *

نَمل : آیه ۷۲ – ۷۱

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۷۱) قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ (۷۲)

بُت پرسـتان به محمّد صـلی الله علیه و آله می گفتند: «تو از قیامت سخن گفتی و ما را از آتش جهنّم ترساندی، اگر راست می گویی بگو بدانیم این وعده، کِی فرا می رسد؟».

تو از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا این پاسخ را به آنان بدهد: «شاید بعضی از آن وعده ها نزدیک شما باشد، همان وعده ای که برای رسیدن آن عجله دارید».

آری، آنـان در انتظار قیامت بودنـد، امّا نمی دانسـتند که مرگ در کمین آنان است، هیـچ کس نمی دانـد مرگ او کی فرا می رسد، چه بسا مرگ آنان بسیار

ص:۱۴۰

نزدیک باشد.

وقتی که مرگ آنان فرا رسد، در آن وقت تو فرشتگان را به سوی آنان می فرستی تا جان آن ها را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشمانشان کنار می رود و عذاب تو را می بینند.

کافران خیال می کردند که وقتی مُردند، نیست و نابود می شوند، امّا چنین نیست، با مرگ، «برزخ» آغاز می شود. وقتی انسان می میرد، روح او از جسمش جدا می شود، جسم او را داخل قبر می گذارند و پس از مدّتی این بدن می پوسد و از بین می رود. امّا روح انسان به دنیایی می رود که به آن «عالَم برزخ» می گویند. برزخ، مرحله ای است بین این دنیا و قیامت.

در برزخ، قبر کافر به گودالی از آتش تبدیل می شود، کافر در آن گودال در آتش می سوزد و به سختی عذاب می شود. این آتش از جنس آتش دنیا نیست، اگر قبر کافری شکافته شود، آتشی دیده نمی شود، این آتش از جنس برزخ است.(۵۲)

آری، لازم نیست هزاران سال بگذرد و قیامت برپا شود و عذاب کافران فرا رسد، با مرگ، عذاب کافران آغاز می شود. مرگ به آنان بسیار نزدیک است، شاید مرگ در چند قدمی آنان باشد و آنان از آن بی خبر باشند.

* * *

نَمل : آیه ۷۳

وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ (۷۳)

تو به بندگان خود لطف فراوان داری ولی بیشتر آنان فراوانی لطف تو را درک نمی کنند، آنان تصوّر می کنند تو قیامت را برپا می کنی تا فقط بندگانت را

ص:۱۴۱

عذاب کنی، امّا هرگز چنین نیست. روز قیامت، روز رحمت تو هم هست.

اصلاً برپایی قیامت، جلوه ای از مهربانی توست !

تو از خلقت جهان، هدفی مشخّص داشتی، پس روز قیامت، حقّ است. اگر قیامت نباشد به بندگان خوب تو ظلم می شود، کسانی که در این دنیا ایمان می آورند و اعمال نیک انجام می دهند، در آن روز به پاداش عمل خود می رسند. تو آنان را در بهشت جاودان جای می دهی، بهشتی که هیچ کس نمی تواند آن را وصف کند.

البتّه کافران در روز قیامت به سزای اعمال خود می رسند، امّا عذاب آن ها، نتیجه انتخابِ غلط خود آنان بوده است، آنان به اختیار خود، راه گمراهی را برگزیدند و در روز قیامت نتیجه آن را می بینند.

* * *

نَمل : آیه ۷۵ – ۷۴

وَإِنَّ رَبَّکَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۴) وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (۷۵)

تو همه آنچه انسان ها در دل های خود نهان می دارند می دانی، تو از نهان و آشکار انسان ها باخبر هستی، علم تو بی اندازه است، هر چیز پنهانی که در آسمان ها و زمین است در علم بی پایان تو ثبت شده است و تو از آن باخبری.

تو با همین علم و آگاهی از بندگان خود حسابرسی می کنی، تو از همه رفتارها، نیّت ها و اسرار آنان باخبر هستی، در روز قیامت تو همه چیز را آشکار می کنی، هیچ گناهکاری نمی تواند گناه خود را انکار کند.

آری، روز قیامت، روز حسابرسی است، تو از همه چیز باخبر هستی و برای همین است که در آن روز به اندازه سر سوزنی به کسی ظلم نمی شود، همه

رفتارها و کردارهای انسان ها، ثبت شده است. هر کسی نتیجه اعمال خود را می بیند.

تو در آن روز به نیّت های خوب بندگانت نیز پاداش می دهی، خیلی ها هستند که نیّتِ کار خوبی داشتند، امّا فرصت انجام آن را پیدا نکرده بودند یا امکانات اجرایی آن را نداشتند، آنان نیّت خود را به هیچ کس نگفته بودند، امّا تو از آن باخبر بودی و در روز قیامت به آن نیّت ها پاداش می دهی.

همچنین تو از نفاق و دورویی منافقان باخبر هستی، ممکن است یک نفر یک عمر در میان مسلمانان زندگی کند و نماز بخواند و روزه بگیرد، امّا منافق باشد، روز قیامت تو او را به آتش جهنّم می افکنی. تو از راز دل همه باخبر هستی.

* * *

نَمل : آیه ۷۷ – ۷۶

إِنَّ هَذَا الْقُرْآَنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۷۶) وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (۷۷)

محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری فرستادی و قرآن را بر قلب او نازل کردی. قرآن، آخرین کتاب آسمانی است و انحرافات بنی اسرائیل را بیان می کند.

بنی اسرائیل همان یهودیانی بودند که در زمان محمّد صلی الله علیه و آلهزندگی می کردند، کتاب آسمانی آنان تورات بود، امّا با گذشت زمان، عدّه ای در تورات دست برده بودند، از این رو در میان آنان اختلاف پدیدار شده بود، مثلاً آنان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مادرش اختلاف داشتند. گروهی از یهودیان به مریم علیهاالسلامنسبت ناروا می دادند و می گفتند او زنا کرده است و عیسی علیه السلام را به دنیا آورده است.

قرآن حقیقت را در این باره بیان کرد و به همه اعلام کرد که مریم علیهاالسلام زنی

ص:۱۴۳

پاکدامن بوده است و عیسی علیه السلام هم نشانه ای از قدرت توست. قرآن، تحریف ها و انحرافاتی که در دین یهود به وجود آمده بود را بیان کرد.(۵۳)

قرآن، مایه هـدایت و رحمت برای مؤمنان است، قرآن راه سـعادت را به انسان نشان می دهد و انسان را از انحرافات و تحریف هـا بـاز می دارد. کسانی که آمادگی پـذیرش حقّ را داشـته باشـند، به این قرآن ایمان می آورنـد و رحمت تو را به سوی خود جذب می کنند.

* * *

نَمل : آیه ۷۸

إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ بِحُکْمِهِ وَهُوَ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ (۷۸)

سخن از اختلاـف یهودیـان به میـان آمـد، به راستی چرا آنان با هم اختلاف کردنـد؟ چرا عـدّه ای تورات را تحریف کردنـد و زمینه این اختلافات را فراهم کردند؟ چرا گروهی از آنان تهمت ناروا به مریم علیهاالسلام زدند؟

تو در روز قیامت در آنچه اختلاف کردنـد، داوری خواهی کرد که تو دانا و توانا هستی. هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، تـو می دانی چه کسـانی در دین یهـود، انحراف ایجـاد کردنـد و تورات را تحریف کردنـد، آنـان را در روز قیـامت، به عـذاب سختی گرفتار می سازی.

* * *

نَمل : آیه ۸۱ – ۷۹

فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّکَ عَلَی الْحَقِّ الْمُبِینِ (۷۹) إِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ (۸۰) وَمَا أَنْتَ بِهَادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۸۱)

ص:۱۴۴

محمّد صلی الله علیه و آله برای مردم مکّه حقّ را بیان کرد و به آنان فهماند که بُت پرستی، چیزی جز خسران در پی ندارد، او از برپایی قیامت برایشان سخن گفت، امّا آنان سخنان محمّد صلی الله علیه و آله را انکار کردند.

اکنون به محمّد صلی الله علیه و آله چنین می گویی: «ای محمّد ! بر من توکّل کن و کار خودرا به من واگذار کن که تو بر حقّ هستی و حقّ بودن تو برای همه آشکار است».

به راستی اگر محمّد صلی الله علیه و آله بر حقّ است، پس چرا مردم به او ایمان نمی آورند؟

اکنون تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی: حقّ بودن محمّد صلی الله علیه و آله دلیل بر آن نیست که مردم به اجبار ایمان بیاورند، حقیقت را حقّ پذیران می پذیرند و بس !

کافرانی که به سخن محمّد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند، مرده دل هستند، هیچ کس نمی تواند سخنی را به گوش این مردگان برساند.

آیا می توان با کرها، سخن گفت و سخنی را به آنان فهماند؟

کسانی که حقّ را نمی پذیرند، گویی کر و کورند !

کسی که گوشِ دلش، کر شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حقّ را به او فهماند.

کسی را که چشم دلش کور شده است نمی توان هدایت کرد.

فقط کسانی سخن حقّ را می شنوند که روحیّه حق پذیری دارند و تسلیم حقّ و حقیقت هستند.

این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. انسان باید خودش تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند. همه حقّ را می شناسند، عدّه ای آن را می پذیرند، آنان کسانی هستند که در برابر حقّ، متواضع هستند، امّا عدّه ای دیگر تصمیم می گیرند حقّ را انکار کنند. آنان اسیر لجاجت شده اند، حقّ را می شناسند امّا تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند.(۵۴)

ص:۱۴۵

نَمل : آیه ۸۵ - ۸۲

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳) حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ مَاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴) وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵)

وقتی که فرمان عذاب کافران فرا رسد، جنبنده ای را از زمین بیرون می آوری که به کافران چنین می گوید: «مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند، پس باید منتظر عذاب باشند».

روزی فرا می رسد که تو از هر امّتی، گروهی را زنده می کنی، آن گروه از کسانی هستند که آیات تو را دروغ می شمردند، در آن روز، آنان در پیشگاه تو،به صف می ایستند تا از آنان سؤال شود.

ص:۱۴۶

وقتی آنان جمع شدند، چنین می گویی: «شما آیات مرا شنیدید، شما می گفتید دانش ما به آن راه ندارد و به همین خاطر آن را انکار کردید، این چه کاری بود که شما می کردید؟ چرا آیات مرا انکار کردید».

پس از آن، فرمان عذاب به کیفرِ ستم هایی که کرده اند می رسد و آنان از شدّت ترس و نگرانی، سخنی نمی گویند.

* * *

این چهار آیه را یک بار دیگر می خوانم، دوست دارم بدانم در اینجا از چه روزی سخن می گویی.

آیا منظور تو، روز قیامت است؟

تو در اینجا (آیه ۸۳) می گویی: «از هر امّتی، گروهی را زنده می کنم». در حالی که در روز قیامت همه انسان ها زنده خواهند شد. تو در آیه ۴۷ سوره «کهف» چنین می گویی: «در روز قیامت، همه انسان ها را زنده می کنم و هیچ کس را فروگذار نمی کنم».

روز قیامت، روزی است که همه زنده می شوند، امّا در اینجا از روزی سخن می گویی که فقط گروهی از مردم زنده می شوند.

آن روز چه روزی است؟

* * *

جواب این است: روز رجعت.

«رجعت»، همان زنده شدنِ دوباره است، وقتی مهدی علیه السلامظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن، روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می کنی تا به سزای اعمالشان در

این دنیا برسند.

نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست. چگونه می شود که تو گروهی از مردگان را زنده کنی؟ آیا این مطلب عجیب نیست؟

در سوره بقره آیه **۲۵۹** داستان «عُزَیر» ذکرشده است. او یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود، روزی گذرش به شهری افتاد که ویران شده بود و استخوان های مردگان زیادی در آنجا بود. او با خود گفت: در روز قیامت، چگونه این مردگان زنده خواهند شد؟ عزرائیل نزد او آمد، جان او را گرفت. صد سال گذشت. پس از گذشت صد سال، او دوباره زنده شد.

* * *

اکنون دانستم که این آیات درباره روزگار رجعت است، امّا می خواهم بدانم ماجرای آن جنبنده ای که از دل زمین بیرون می آید چیست.

در آیه ۸۳ بیان شد که وقتی فرمان عذاب کافران فرا رسد، جنبنده ای از زمین بیرون می آید و با کافران سخن می گوید. من دوست دارم بدانم تفسیر این آیه چیست و این جنبنده کیست؟

در کتاب های حدیثی به مطالعه می پردازم، گمشده خود را می یابم، این مطلب تفسیر این آیه را آشکار می کند:

روزی پیامبر به مسجد آمد، او دید که علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد خوابیده است. پیامبر جلو رفت و علی علیه السلام را بیدار کرد و گفت: «برخیز ای جنبنده خدا !».

کسانی که همراه پیامبر بودند از این سخن تعجّب کردند، یکی از آنان رو به پیامبر کرد و پرسید:

ـــــ ای پیامبر ! شما علی را «جنبنده خدا» صدا زدی، آیا ما هم می توانیم یکدیگر را به این نام صدا بزنیم.

ـــــ نه. این نام مخصوص علی است. علی همان جنبنده ای است که خدا در سوره نمل از آن سخن گفته است.

بعد از آن پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «ای علی ! در آخرالزّمان خدا تو را زنده می کند...».(۵۵)

* * *

اکنون خلاصه این بحث را در چند نکته ذکر می کنم:

۱ – واژه «دابِّه» به معنای «جنبنده» می باشد، این واژه بیشتر درباره موجودات دیگر به کار می رود، امّا در قرآن هم درباره انسان و هم غیر انسان استفاده شده است.(۵۶)

۲ – در روزگار رجعت، علی علیه السلام به دنیا باز می گردد، او سر از قبر بر می آورد و زنده می شود. همچنین گروهی از مؤمنان که ایمان خالص داشتند نیز زنده می شوند.

۳ – در آن روزگار، گروهی از کافران که در کفر و انکار از دیگران سبقت گرفته بودند، زنده می شوند.

۴ – علی علیه السلام در آن روز عصای موسی علیه السلام و انگشتر سلیمان علیه السلامرا همراه دارد، عصای موسی علیه السلام، رمز قدرت و اعجاز است. انگشتر سلیمان علیه السلام، رمز حکومت خدایی است. او با کافران سخن می گوید و آنان را رسوا می نماید.(۵۷)

۵ – کافران در روزگار رجعت، مجازات می شوند، البتّه آنان در روز قیامت در جهنّم گرفتار خواهند بود.(۵۸)

ص:۱۴۹

نَمل : آیه ۸۸ – ۸۶

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۸۶) وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷) وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)

تو شب را مایه آرامش انسان قرار دادی و روز را برای کار و تلاش، روشن ساختی، پیدایش شب و روز که از گردش زمین به دور خود پدیدار می شود، نشانئ روشنی از قدرت توست، نظم دقیقی که در این طلوع و غروب خورشید قرار داده ای، شگفت انگیز است.

کسانی که ایمان آورده اند در این نشانه ها فکر می کنند و از آن پند می گیرند. آنان می دانند که تو این جهان را بیهوده نیافریدی، از آفرینش جهان، هدفی داری، آنان می دانند که روز قیامت حقّ است و به آن ایمان دارند.

ص:۱۵۰

اکنون از زمانی سخن می گویی که روز قیامت برپا می شود، وقتی که در «صورِ اسرافیل» دمیده می شود و همه زنده می شوند و ترس و وحشت آنان را فرا می گیرد.

آری، آن روز، همه کسانی که در آسمان ها و زمین هستند، می ترسند، البتّه کسانی که تو اراده کرده ای در آرامش باشند، در آن روز در آرامش هستند. بندگان خوب تو هیچ هراسی به دل نخواهند داشت، این وعده تو است. در آن روز همه با فروتنی برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می شوند.

* * *

صور اسرافیل چیست؟

«صور» به معنای «شیپور» است. در روزگار قدیم، وقتی لشکری می خواست فرمان حرکت دهد، در شیپور می دمید و سربازان آماده حرکت می شدند. صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند. اسرافیل یکی از فرشتگان است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

* * *

اکنون یکی دیگر از نشانه های عظمت خود را بیان می کنی: از من می خواهی

تا به کوه ها با دقّت نگاه کنم، من آن ها را بی حرکت می پندارم در حالی که کوه ها همانند ابرها در حرکتند.

آری، این کوه ها مایه آرامش زمین هستند، زمین در هر ساعت ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می کند. در واقع کوه ها هر ساعت، ۱۱۰ هزار کیلومتر حرکت می کنند.

زمین در منظومه شمسی است، منظومه شمسی در هر ثانیه ۳۰۰ کیلومتر به دور مرکز کهکشان راه شیری می چرخد !

من کوه ها را بی حرکت می پندارم، امّا همین کوه ها (همراه با حرکت زمین) در یک ساعت، بیش از یک میلیون کیلومتر حرکت کرده اند !

چه کسی این آرامش را به کوه ها و زمین داده است؟ چرا انسان قدری با خود فکر نمی کند؟

آری، این هنر آفرینش توست که همه چیز را با استوار و نظم آفریده ای. زمین در مقابل عظمت آنچه تو آفریدی، ذرّه ای بیش نیست. یکی از ستارگان آسمان، ستاره «وی. کی» است که در زمان قدیم به آن «کلب اکبر» می گفتند.

این ستاره ۱۰۰۰۰ تریلیون برابر زمین است. برای نوشتن این عدد من باید عدد یک را بنویسم و جلوی آن ۱۶ صفر بگذارم.

* * *

تو از رفتار و کردار بندگان خود باخبر هستی، در روز قیامت تو همه چیز را آشکار می کنی، هیچ گناهکاری نمی تواند گناه خود را انکار کند. هیچ چیز از تو پنهان نیست.

آری، تو از نیازهای انسان ها اطّلاع داری، کارهای خوب و بد آنان را می دانی، فقط تو شایسته پرستش هستی. تو در روز قیامت به خوبان پاداش

بهشت می دهی و کافران را به کیفر اعمالشان می رسانی.

* * *

نَمل : آیه ۹۰ – ۸۹

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹) وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَهِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۰)

روز قیامت روزی است که تو به اعمال خوب بندگانت، پاداش می دهی، کسانی که با خود «نیکی» آورده باشند، تو به آنان پاداشی بهتر می دهی و آنان از ترس و وحشت روز قیامت در امان می مانند و بهشت جاودان منزلگاه آنان خواهد بود.

امّا کسانی که با خود «بدی» آورده باشند، فرشتگان آنان را با صورت به آتش جهنّم می افکنند و به آنان چنین می گویند: «این آتش جهنّم، جزای کارهای خود شماست، شما فقط نتیجه کارهای خود را می بینید».

* * *

کسانی که با خود نیکی آورده باشند به بهشت می روند.

تو در اینجا از نیکی ها و کارهای خوب سخن نمی گویی، بلکه تو از یک نیکی سخن می گویی !

کدام نیکی است که اگر من با خود همراه داشته باشم، در روز قیامت در امن و امان هستم؟ من می خواهم بدانم آن «نیکی» چیست که دلیل ورود به بهشت است.

کسانی که با خود بدی آورده باشند در آتش جهنّم می سوزند. تو از بدی ها و کارهای زشت سخن نمی گویی، بلکه تو از یک بدی سخن می گویی. آن بدی

چیست که دلیل ورود به جهنّم است؟

* * *

این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطنِ قرآن» یاد می کنیم. «بطنِ قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است: روزی یکی از یاران علی علیه السلام نزد او رفت. علی علیه السلام به او چنین فرمود:

ـــــ آیا می خواهی تو را از تفسیر آیات ۸۹ و ۹۰ سوره نمل آگاه کنم؟

ـــــ آری. جانِ من به فدای شما !

ـــــ بدان که منظور خدا از «نیکی» ولایت و محبّت ما می باشد و منظور خدا از «بدی»، دشمنی با ماست.(۵۹)

* * *

تو درباره ولایت اهل بیت علیهم السلام سفارش بسیاری نموده ای، می دانم اگر کسی در این دنیا عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حجّ هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه، اگر ولایت اهل بیت علیهم السلام را انکار کند، وارد بهشت نخواهد شد.(۶۰)

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است».(۶۱)

در اینجا از ولایت اهل بیت علیهم السلام سخن گفتی، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، امّا ممکن است یک نفر سال های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنّم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست.

ص:۱۵۴

من بایـد در راه و مسـیر تو بـاشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم السـلامرا قبول داشـته باشم، نشانه این است که در راه صـحیح هستم، راه تو و راه پیامبرانت !

آری، راه ولایت، امتداد راه پیامبران است.

* * *

در حیاط خانه ما، بوته گل یاسی بود، فصل بهار که می رسید عطر یاس همه خانه و خانه های اطراف را پر می کرد، هر کس از آنجا عبور می کرد، مدهوش این بوی خوش می شد.

امّا من در بهار دچار حسّاسیت می شدم، عطسه های شدید و سردرد !

اوّل نمی دانسـتم علّت چیست، نزد دکتر رفتم او وقتی از من سؤالا-ت زیـادی کرد فهمیـد که من به گـل یاس حسّاسـیت دارم. سرانجام مجبور شدم آن بوته را بِبُرّم.

یک سال گذشت، بار دیگر گل یاس سبز شد و قد کشـید، دوباره گل های خوشـبو که همه جا را معطّر می کرد. من بار دیگر گل یاس را بریـدم. چاره ای نداشـتم. چند سال این ماجرا تکرار شد، من همه شاخه های آن درخت را می بریدم، امّا فایده ای نداشت.

یک روز، یکی از دوستانم که کشاورز بود، مهمان من بود، او به من گفت:

ــــ اگر هزار بار هم این گل را بِبُری، باز هم رشد خواهد کرد، چون ریشه آن سالم است، تو باید ریشه آن را خشک کنی !

ــــ چطور؟

ــــ مقداری آهک بگیر و در آب مخلوط کن و پای گل یاس بریز.

من این کار را کردم، اتّفاقاً چنـد روز بعد، چند مهمان برای من آمد، آنان به گل یاس علاقه زیادی داشـتند، آنان این بوته گل را دیدند و چقدر از آن تعریف

کردند: به به چه گل های خوشبویی !

من به آنان گفتم: این گل به زودی خشک می شود، باور نکردند، آنان نمی دانستند که ریشه گل تباه شده است و به زودی این گل برای همیشه از بین خواهد رفت.

* * *

ولایت، همانند ریشه گل یاس است، ممکن است من همه شاخه های آن را نابود کنم، امّا چون ریشه آن سالم است، بار دیگر رشد می کند، شاخه و گل می دهد.

امان از وقتی که ریشه خراب باشد و تباه شده باشد، کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه اش تباه شده است، به زودی نابود می شود و از بین می رود.

* * *

یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «کسانی که با خود نیکی آورده باشند، از ترس و وحشت روز قیامت در امان خواهند بود». فهمیدم اگر کسی ولایت داشته باشد، بهشت جایگاه او خواهد بود.

آیا همین که کسی ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، کفایت می کند؟ اگر کسی گناهان زیادی انجام بدهد، آیا همین قدر که ولایت اهل بیت علیهم السلام را داشته است به بهشت می رود؟

در جواب باید دو نکته را بنویسم:

* نکته اوّل

این آیه می گوید: کسی که ولایت دارد، در روز قیامت در امن و امان است، امّا در برزخ چه اتّفاقی می افتد؟

کسی که ولایت دارد و گناهکار است، در برزخ، عذاب می شود، این سخن امام صادق علیه السلام است: «شفاعت ما برای روز قیامت است، امّا در برزخ از شفاعت خبری نیست».(۶۲)

اگر من گناهکار باشم، بعد از مرگ باید مجازات شوم تا آلودگی های روح من پاک شود. معلوم نیست چه مدّت من در برزخ، عذاب شوم.

آری، این قانون خداست: کسی که ولایت را قبول داشته است، در روز قیامت در امن و امان است !

* نکته دوم

اگر کسی بر انجام گناهان اصرار بورزد، ممکن است دیگر روح ایمان را از دست بدهد و نتواند در لحظه جان دادن، ولایت اهل بیت علیهم السلام را با خود به همراه ببرد.

آری، بعضی از گناهان آن قدر روح انسان را آلوده می کنند که دیگر انسان راه کفر را برمی گزیند و بی ایمان از دنیا می رود.

مهم این است که چه کسی می تواند این ایمان و این ولایت را با خود به آن دنیا ببرد، برای همین ما باید مواظب باشیم و فریب شیطان را نخوریم، باید همواره از گناهان دوری کنیم، اگر گاهی خطایی از ما سر زد، فوراً توبه کنیم و به جبران آن بپردازیم تا مبادا از کسانی باشیم که با اصرار بر گناه، روح ایمان را از دست دادند و با کفر از این دنیا رفتند.

* * *

نَمل : آیه ۹۳ – ۹۱

إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِی حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَیْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ (۹۱) وَأَنْ أَتْلُوَ

الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ (۹۲) وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۹۳)

اکنون تو از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا با بُت پرستان مکّه چنین سخن بگوید:

ای مردم ! من مأمورم خدای یگانه و صاحب این شهر مقدّس را عبادت کنم، شهر مکّه، حرم خدای یگانه است. کعبه، خانه اوست و یادگار ابراهیم علیه السلاماست، امّا حرمت این شهر را حفظ نکردید و آن را با بُت پرستی آلوده کردید.

من گفتم این شهر، شهر خداست، امّا فکر نکنید که فقط این شهر، شهر اوست، همه جهان هستی و هر چه در آن است، از آنِ خدای یگانه است.

او مرا به پیامبری برگزیده است و به من فرمان داده است تا برای هدایت شما برخیزم و از او اطاعت کنم و تسلیم امر او باشم.

خدای من از من خواسته است تا قرآن را برای شما بخوانم و راه هدایت را برای شما آشکار کنم، اکنون انتخاب با خود شماست. این شمایید که باید راه خود را انتخاب کنید: یا راه یکتاپرستی یا راه کفر و بُت پرستی !

هر کس راه هدایت را برگزیند به نفع خود اوست و هر کس گمراهی را انتخاب کند، به خود ظلم کرده است.

من وظیفه ندارم که شما را به پذیرش حقیقت و ایمان آوردن مجبور کنم، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد، من مأمورم تا پیام خدا را به شما برسانم و شما را از عذاب روز قیامت بترسانم.

من حمد و ستایش خدا را می کنم که به من نعمت های زیادی عطا کرد، شما نشانه های قدرت خدا را می بینید و آن ها را می شناسید. شما قیامت و بهشت و

جهنّم را دروغ می شمارید، امّا وقتی قیامت برپا شود، شما زنده خواهید شد، همه آنچه درباره قیامت در قرآن آمده است، با چشم خواهید دید. در آن روز فرشتگان شما را به سوی آتش جهنّم خواهند کشاند و به شما خواهند گفت: «این همان آتشی است که آن را دروغ می شمردید».(۶۳)

فکر نکنید که خدا از کارهای شما غافل است، او به همه کارهای شما آگاهی دارد، امّا به شما مهلت می دهد. او در عذاب شما شتاب نمی کند، این انسان است که عجول است، چون می ترسد فرصت را از دست بدهد، امّا همه چیز در اختیار اوست.

وقتی که مرگ شما فرا رسد و فرشتگان پرده از چشمان شما بر گیرند، شما جهنّم و آتش سوزان آن را می بینید، آن وقت شما پشیمان می شوید، امّا دیگر پشیمانی سودی ندارد.(۶۴)

ص:۱۵۹

سوره قَصص

اشاره

ص:۱۶۱

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۲۸ قرآن می باشد.

۲ - «قَصص» به معنای «قصّه ها و ماجراها» می باشد، در آیه ۲۵ ذکر شده است که وقتی موسی علیه السلامنزد شعیب علیه السلام رفت، شعیب علیه السلام درباره سرگذشت او سوال کرد، موسی علیه السلام هم ماجراهای خود را گفت. در واقع در این سوره، ماجراهایی که بر موسی علیه السلام گذشته است، بیان شده است.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سرگذشت تولّد موسی علیه السلام و این که مادرش او را در صندوقچه ای قرار می دهد و در رود نیل می اندازد، فرعون او را از آب می گیرد و او را بزرگ می کند، ماجرای فرار موسی علیه السلام از مصر، سفر او به مدین، آشنایی با شعیب علیه السلام، ازدواج با دختر شعیب، بازگشت به مصر... همچنین داستان قارون که به عذاب گرفتار شد در این سوره آمده است.

ص:۱۶۲

قَصص : آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم (۱) تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (۲) نَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳) إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (۴) وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (۵) وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (۶)

در ابتـدا، سه حرف «طـا»، «سـین» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شـکل گرفته است. این آیاتِ کتاب روشنگری است که حقایق جهان را برای انسان بیان می کند و راه سعادت را به او می آموزد.

تو می خواهی در اینجا ماجرای موسی علیه السلام و فرعون را برای مؤمنان بیان کنی،

ص:۱۶۳

داستانی حقیقی که امید به دل ها می بخشد.

تو این سوره را زمانی نازل کردی که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه بود و تعداد مسلمانان کم بود ولی دشمنان آنان زیاد بودند، آنان باید به قدرت تو توکّل کنند، تو می توانی آنان را بر دشمنانشان پیروز کنی همان گونه که موسی علیه السلام را بر فرعون پیروز کردی.

داستان را از اینجا آغاز می کنی: فرعون در سرزمین مصر قدرتی به هم رساند و سر به طغیان زد و ادّعای خدایی کرد. او بین مردم اختلاف انداخت و آنان را به طبقات مختلف اجتماعی تقسیم نمود و بنی اسرائیل را به ضعف و ناتوانی کشاند.

شبی فرعون در خواب دید که آتشی از سوی سرزمین فلسطین به مصر آمد. این آتش وارد قصر او شد و همه جا را سوزاند و ویران کرد.(۶۵)

وقتی صبح شد فرعون دستور داد تا همه کسانی که تعبیرِ خواب می دانند به قصر بیایند. فرعون خواب خود را برای آن ها تعریف کرد.

تعبیر خواب برای همه روشن بود؛ امّا کسی جرأت نداشت آن را بیان کند. همه به هم نگاه می کردند. سرانجام یکی از آن ها نزدیک فرعون رفت. فرعون با تندی به او نگاه کرد و فریاد زد:

___ تعبیر خواب من چیست؟

___ خواب شما از آینده ای پریشان خبر می دهد، آیا شما ناراحت نمی شوید آن را بگویم؟

___ زود بگو بدانم از خواب من چه می فهمی؟

___ به زودی در قوم بنی اسرائیل (که در مصر زندگی می کنند) پسری به دنیا

می آید که تاج و تخت شما را نابود می کند.(۶۶)

سکوت همه جا را فرا گرفت. عرق سردی بر پیشانی فرعون نشست. او به فکر چاره بود. جلسه مهمّی تشکیل شد، بزرگان مصر در این جلسه حضور پیدا کردند. فرعون چنین دستور داد: «همه نوزادان پسر آنان را سر ببرید، دخترانشان را برای کنیزی نگاه دارید».(۶۷)

آری، فرعون جنایتکاری بود که دستش به خون بی گناهان زیادی آغشته شد. هفتاد هزار نوزاد پسر به فرمان او، مظلومانه کشته شدند.(۶۸)

* * *

فرعون می خواست که موسی علیه السلام به دنیا نیاید و بنی اسرائیل به قدرت و حکومت نرسند، امّا تو چیز دیگری اراده کرده بودی.

تو اراده کردی که بر بنی اسرائیل که ضعیف و ذلیل شده بودند، منّت نهی و آنان را پیشوایان مردم آن روزگار قرار دهی و نیز وارث زمین کنی.

فرعون و وزیرش هامان برای این که موسی علیه السلام به دنیا نیاید و بنی اسرائیل به حکومت نرسد، تلاش زیادی نمودند، آنان از حکومت بنی اسرائیل در هراس بودند، آنان می خواستند حکومت سرزمین مصر برای همیشه از خود آنان باشد، امّا تو اراده کردی تا به بنی اسرائیل حکومت عطا کنی تا فرعون و وزیرش هامان و سپاهیان آنان آنچه را از آن می ترسیدند، با چشم خود ببینند.

فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت آنان را در هم بشکند، او فرزندان پسر آنان را می کشت، دختران آنان را به کنیزی می گرفت تا همواره در ضعف و ناتوانی باشند، امّیا تو می خواستی که به آنان قدرت دهی و آنان را بر فرعونیان پیروز گردانی.

وقتی تو بخواهی کاری انجام بدهی، هیچ قدرتی نمی تواند مانع کار تو شود،

فرعون می خواست موسی علیه السلام را به قتل رساند، امّا تو کاری کردی که خود او موسی علیه السلام را همچون پسر خود، بزرگ کند و مانند پدر به او مهربانی کند.

* * *

یک بار دیگر آیه ۵ این سوره می خوانم: «من اراده می کنم تا بر کسانی که ضعیف و ذلیل شده اند، منّت نهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم».(۶۹)

این آیه چقدر امیدوار کننده است، فرعون چیزی خواست، امّا تو چیز دیگری خواستی. او می خواست موسی علیه السلام را بکشد امّا تو موسی علیه السلام را حفظ کردی.

تاریخ تکرار می شود، خواست تو هم تکرار می شود...

موسی علیه السلام، مهدی علیه السلام.

فرعون، مُعتزّ عباسی !

مُعتزّ خود را خلیفه جهان اسلام می دانست و در زمان امام یازدهم (امام عسکری علیه السلام) حکومت می کرد.

مُعتّز شنیده بود پسرِ امام عسکری علیه السلام، همان مهدی علیه السلام است، همان مهدی موعود که قرار است به همه حکومت های باطل پایان بدهد.

معتزّ می خواست تا از تولّد مهدی علیه السلام جلوگیری کند و مهدی علیه السلام را قبل از این که به دنیا بیاید، بکشد. او زنان زیادی را به عنوان جاسوس استخدام کرد.

زنان هر روز به خانه امام عسکری علیه السلام می رفتند و همسر آن حضرت را (که نرجس نام داشت) زیر نظر می گرفتند.

وظیفه آنان این بود که اگر اثری از حامله بودن در نرجس دیدند سریع گزارش دهند. جاسوسان، زنان معمولی نبودند، آن ها زنان قابله بودند و با

نگاه کردن به چهره یک زن می توانستند تشخیص بدهند که آیا او حامله است یا نه. آن ها می توانستند حتّی شش ماه قبل از تولّد یک نوزاد، حامله بودن مادر او را بفهمند.

مُعتزّ می خواست اگر نرجس حامله شد هر چه زودتر او را همراه با فرزندش به قتل برساند. او می خواست نقش فرعون را بازی کند، او برای حفظ حکومت خود، حاضر بود هر کاری انجام دهد.

امّا تو چیز دیگری اراده کردی، تو می خواستی مهدی علیه السلام به دنیا بیاید، در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ مهدی علیه السلام به دنیا آمد، هیچ جاسوسی این ماجرا را نفهمید، چون تو خواستی مهدی علیه السلامرا حفظ کنی.

* * *

شب نیمه شعبان بود، حکیمه، عمّه امام عسکری علیه السلام بود، حکیمه آن شب مهمان امام عسکری علیه السلام بود، آن شب مهدی علیه السلامبه دنیا آمد، حکیمه مهدی علیه السلام را در آغوش گرفت و او را نزد پدر آورد.

امام عسکری علیه السلام پسرش را در آغوش گرفت و بر صورتش بوسه زد و در گوشش اذان گفت و سپس دستی بر سر فرزند خویش کشید و فرمود: «به اذن خدا، سخن بگو ! فرزندم !».

مهدی علیه السلام به صورت پدر نگاه کرد و لبخند زد. صدای زیبایِ مهدی سکوت فضا را می شکند، او آیه ۵ سوره قصص را می خواند: «من اراده کرده ام تا بر کسانی که مورد ظلم واقع شدند، منّت نهم و آن ها را پیشوای مردم گردانم و آنان را وارث زمین نمایم».(۷۰)

* * *

سخن گفتن یک نوزاد در آغوش پدر !

ص:۱۶۷

آیا این عجیب نیست؟

باید قرآن بخوانم. سوره مریم، آیه ۲۹ را می خوانم. آنجا از سخن گفتن عیسی علیه السلام سخن گفتی، مدّت زیادی از تولّد عیسی علیه السلام نگذشته بود، مریم علیهاالسلامروزه سکوت گرفته بود، او به مردم گفت که با عیسی علیه السلام سخن بگویند. عیسی علیه السلام به آنان چنین گفت: «من بنده ای از بندگان خدا هستم که خدا مرا به پیامبری مبعوث کرده است».

آن خدایی که قدرت دارد عیسی علیه السلام را در گهواره به سخن درآورد، می تواند مهدی علیه السلام را در آغوش پدر به سخن آورد. این هرگز عجیب نیست.

امّا به راستی چرا مهدی علیه السلام آیه ۵ این سوره را خواند؟ چه رازی در این آیه نهفته است؟

* * *

پیامبر به خانه فاطمه علیهاالسلام آمده بود، همه کنار پیامبر نشسته بودند. فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام.

پیامبر از دیدن آن ها بسیار خشنود بود و با آنان سخن می گفت. در این میان نگاه پیامبر به گوشه ای خیره ماند و اشک پیامبر جاری شد. همه تعجّب کرده بودند. به راستی چرا پیامبر گریه می کرد؟

بعد از لحظاتی، پیامبر رو به آن ها کرد و گفت: «شما بعد از من مورد ظلم و ستم واقع می شوید».(۷۱)

پیامبر از همه ظلم هایی که در آینده نسبت به عزیزانش می شد خبر داشت. او می خواست تفسیر این آیه قرآن را بازگو کند.

آری، به اهل این خانه، ظلم های زیادی خواهد شد، امّا خدا آن ها را به عنوان امام برمی گزینند، سرانجام این خاندان پاک به حکومت جهانی خواهند رسید

ص:۱۶۸

و جهان را از عدالت راستین پر خواهند نمود، حکومتی پایدار که شرق و غرب دنیا را فرا می گیرد.

این وعده بزرگ خداست و خدا همیشه به وعده های خود عمل می کند.

* * *

وقتی مهدی علیه السلام در آغوش پدر قرار گرفت، این آیه را خواند، او می خواست این حقیقت را بیان کند.

اگر کسی اهل دقّت باشد، از این سخن مهدی علیه السلام خیلی چیزها را می فهمد، مهدی علیه السلام این آیه را می خواند تا با مادر خویش سخن بگوید.

همان مادر مظلومی که در مدینه به خانه اش حمله کردند و آنجا را به آتش کینه سوزاندند. فاطمه علیهاالسلام اوّلین کسی بود که مورد ظلم و ستم واقع شد و حقّش را غصب کردند. گویا مهدی علیه السلامی خواهد با مادرش سخن بگوید: «ای مادر پهلو شکسته ام ! دیگر غمگین مباش که من آمده ام ! من آمده ام تا برای این مظلومیّت، پایانی باشم. این وعده خداست».

چرا مهدی علیه السلام در آغوش پدر این آیه را می خواند؟ چرا یاد از مظلومیّت این خاندان می کند؟

کیست که مظلومیّت این خانـدان را ندانـد؟ تـا زمانی که پیامبر زنـده بود این خانـدان عزیز بودنـد؛ امّا وقتی پیامبر رفت، ظلم و ستم آغاز شد. مسلمانان چقدر زود ماجرای غدیر را فراموش کردند و حکومت سیاهی ها فرا رسید و چه کارها که نکردند...

* * *

وقتی پیامبر از دنیا رفت، مردم با ابوبکر بیعت کردند، چند روز گذشت، ابوبکر عُمر را فرستاد تا علی علیه السلام را برای بیعت به مسجد بیاورد.

ص:۱۶۹

عُمر در حالی که شعله آتشی را در دست داشت به سوی خانه فاطمه علیهاالسلام آمد، او فریاد می زد: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید» .(۷۲)

چند نفر جلو آمدند و گفتند:

ـــــ در این خانه فاطمه و حسن و حسین هستند .

ـــــ باشد ، هر که می خواهد باشد ، من این خانه را آتش می زنم .(۷۳)

هیچ کس جرأت نداشت مانع کار عُمر شود ، سرانجام او نزدیک شد و شعله آتش را به هیزم ها گذاشت ، آتش شعله کشید . درِ خانه، نیم سوخته شد . او جلو آمد و لگد محکمی به در زد .(۷۴)

فاطمه علیهاالسلام پشت در ایستاده بود... صدای ناله فاطمه علیهاالسلام بلند شد . عُمَر درِ خانه را محکم فشار داد ، صدای ناله فاطمه علیهاالسلامبلندتر شد . میخِ در که از آتش، داغ شده بود در سینه فاطمه علیهاالسلام فرو رفت .(۷۵)

فریاد فاطمه علیهاالسلام در فضای مدینه پیچید: «بابا ! یا رسول اللّه ! ببین با دخترت چه می کنند... ».(۷۶)

ص:۱۷۰

قَصص : آیه ۹ – ۷

وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (۷) فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ (۸) وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۹)

نام مادر موسی علیه السلام «یوکابد» بود. او موسی علیه السلام را در مخفیگاهی به دنیا آورد. او نمی دانست با پسرش چه کند، چگونه جان او را نجات دهد؟ سربازان فرعون به زودی از راه می رسیدند.(۷۷)

اینجا بود که به مادر موسی علیه السلام چنین وحی کردی: «به موسی شیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی، او را در صندوق بگذار و در رود نیل افکن. نترس و غمگین مباش که من موسی را به تو بازمی گردانم و او را از

پیامبران خود قرار می دهم».

یوکابد صندوقی تهیّه کرد و موسی علیه السلام را داخل آن نهاد و صبح زود قبل از طلوع آفتاب که ساحل رود نیل خلوت بود کنار ساحل آمد و صندوق را در رود نیل انداخت.

* * *

فرعون پسر نداشت، او فقط یک دختر داشت که به یک بیماری پوستی مبتلا شده بود، هیچ طبیبی نتوانست آن دختر را درمان کند. پیش گویان دربار به فرعون گفته بودند: «هنگام طلوع آفتاب، از سمت رود نیل، انسانی به این قصر قدم می نهد که اگر آب دهان او را به بدن دختر شما بمالند، او شفا می گیرد».

رود نیل از کنار کاخ فرعون عبور می کرد، فرعون و همسرش، آسیه همیشه هنگام طلوع آفتاب به رود نیل نگاه می کردند شاید آن شفادهنده دخترشان از راه برسد.

آن روز فرعون همراه با آسیه به رود نیل نگاه می کردند که ناگهان چشمشان به صندوقچه ای افتاد که در میان آب ها شناور بود، فرعون دستور داد تا آن صندوقچه را از آب بگیرند، آری، آنان موسی علیه السلام را از آب گرفتند تا سرانجام موسی علیه السلام، دشمن و مایه اندوه آنان شود، فرعون و وزیرش (هامان) خطاکار بودند و حکومت خود را بر ظلم و ستم بنا نهاده بودند و هفتاد هزار نوزاد را سر بریده بودند تا موسی علیه السلامبه دنیا نیاید، اکنون خود آنان موسی علیه السلام را از آب نجات می دهند و آنان نمی دانند چه می کنند !(۷۸)

* * *

مأموران صندوقچه را نزد فرعون و آسیه آوردند، آسیه صندوقچه را باز کرد،

چشمش به موسی علیه السلام افتاد، همان لحظه محبّت او در دلش جای گرفت و او را در آغوش گرفت.

وقتی فرعون موسی علیه السلام را دید عصبانی شد و گفت: «چرا این پسر را نکُشته اند؟».

آسیه گفت: «این بچّه نور دیده من و تو خواهد بود. این بچّه را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، شاید ما او را به عنوان پسر خود برگزینیم».

دختر فرعون جلو آمد و از آب دهان موسی علیه السلام به بدن خود مالید و تو در همان لحظه او را شفا دادی، او موسی علیه السلام را در بغل گرفت و شروع به بوسیدن او کرد.

آسیه به فرعون گفت: «ای فرعون ! این نوزاد سبب شفای دختر ما شده است، چرا می خواهی او را بکشی؟». فرعون کم کم احساس کرد که این نوزاد را دوست دارد، تو محبّت او را در قلب فرعون قرار دادی و فرعون را از کشتن او پشیمان نمودی.(۷۹)

این گونه بود که فرعون، موسی علیه السلام را از غرق شدن نجات داد و تصمیم گرفت او را بزرگ کند، او نمی دانست که می خواهد دشمن اصلی خود را در آغوش مهر خود، بزرگ کند.

* * *

قَصص : آیه ۱۱ - ۱۰

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِی بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۰) وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۱۱)

در دل مادر موسی علیه السلام، شوری به پا بود، قلب او پر از اندوه گردید و از صبر و

تحمّل خالی گشت.

اگر تو قلب او را به وسیله ایمان و امید، محکم نکرده بودی، نزدیک بود که راز خود فاش کند و مأموران فرعون بفهمند که آن نوزادی که به رود نیل انداخته شده است، نوزادی از بنی اسرائیل است، اگر فرعونیان این مطلب را می فهمیدند، موسی علیه السلام را می کشتند.

تو قلب مادر موسی علیه السلام را آرام کردی و او را به آینده امیدوار نمودی.

او به دخترش گفت: «به دنبال برادرت برو و از دور مراقب او باش».

خواهر موسی علیه السلام مراقب بود و از دور ماجرا را مشاهده می کرد، او چشم از صندوقچه برادرش برنمی داشت، در کنار ساحل همراه با حرکت صندوقچه می رفت. او دید که فرعونیان، صندوقچه را از آب گرفتند و به قصر فرعون بردند.

* * *

قَصص : آیه ۱۳ – ۱۲

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ (۱۲) فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۳)

موسی علیه السلام در قصر فرعون بود و گرسنه اش شد، مأموران به دستور فرعون به دنبال یافتن دایه حرکت کردند، هر دایه ای آمد، موسی علیه السلام شیر او نخورد، تو شیر همه دایه ها را بر موسی علیه السلامحرام کرده بودی.

اینجا بود که خواهر موسی علیه السلام نزدیک آمد و به مأموران گفت: «آیا اجازه می دهید دایه ای خوب و دلسوز را به شما معرّفی کنم».

ساعتی بعد مادر موسی علیه السلام همراه مأموران به کاخ فرعون آمد، او موسی علیه السلام را در آغوش گرفت، موسی علیه السلام با اشتیاق کامل شیر خورد، فرعون و همسرش بسیار خوشحال شدند.

همسر فرعون به مادر موسی علیه السلام گفت:

ــــ تو نزد ما بمان و به پسرمان شیر بده !

ــــ من نمی توانم اینجا بمانم، من فرزندانی خردسال دارم که به من نیاز دارند.

ــــ پسر ما وقت و بی وقت نیاز به شیر دارد، شب گرسنه می شود. او از هیچ زن دیگری شیر نمی خورد. پس چه کنیم؟

ــــ اگر می خواهید می توانم پسر شما را به خانه ببرم و همچون پسر خود از او مواظبت کنم و هر روز او را به اینجا بیاورم تا شما او را ببینید.

ــــ فکر خوبی است.

این گونه بود که تو موسی علیه السلام را به مادرش بازگرداندی تا چشمش به فرزندش روشن شود و اندوهگین نباشد و بداند که وعده تو حقّ است. تو بر هر کاری توانا هستی و به وعده خود وفا می کنی، امّا بیشتر مردم این حقیقت را نمی دانند.(۸۰)

* * *

قَصص : آیه ۱۸ – ۱۴

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ (۱۴) وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ (۱۵) قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ

ص:۱۷۵

الرَّحِيمُ (۱۶) قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ (۱۷) فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَهِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ (۱۸)

موسی علیه السلام در کاخ فرعون بزرگ و بزرگ تر شد، وقتی او به سنّ هجده سالگی رسید، تو به او حکمت و دانش عطا کردی، آری تو این گونه نیکوکاران را پاداش می دهی.(۸۱)

بنی اسرائیل کم کم فهمیدند که موسی علیه السلام همان کسی است که سال ها در انتظار او بوده اند، آنان به او علاقه پیدا کردند و پیرو او شدند، آنان این راز را بین خود مخفی نگه داشتند.

به فرعون خبر دادند که بنی اسرائیل به موسی علیه السلام محبّت دارند، فرعون پیش خود فکر کرد: «موسی قلب مهربانی دارد و به بیچارگان مهربانی می کند، برای همین است که بنی اسرائیل او را دوست دارند». فرعون هنوز نمی دانست که موسی علیه السلام همان کسی است که قرار است تاج و تخت او را نابود کند !

فرعون دستور داد که دیگر موسی علیه السلام به شهر نرود و با مردم عادی دیدار نکند.

موسی علیه السلام دوست داشت با بیچارگان دیدار کند، حال و هوای کاخ فرعون، روح او را آزار می داد. موسی علیه السلامی توانست از قصر خارج شود، امّا او نباید وارد شهر شود و با مردم سخن بگوید. بین کاخ فرعون و شهر مصر، تقریباً ده کیلومتر فاصله بود.

روزی که او از کاخ خارج شده بود، تصمیم گرفت به شهر برود و با بنی اسرائیل دیداری تازه کند، در زمانی که مردم سرگرم کار و امور خود بودند

به سوی دروازه شهر رفت.

خوشبختانه کسی متوجّه ورود او به شهر نشد، مأموران که کنار دروازه شهر ایستاده بودند، مشغول کار دیگری بودند، موسی علیه السلام توانست بدون این که کسی بفهمد، وارد شهر شود. او می خواست چند ساعتی در شهر باشد و سپس به قصر بازگردد.

موسی علیه السلام در شهر قدم می زد که با صحنه ای روبرو شد، برای یکی از پیروان او گرفتاری درست شده بود. مردی از بنی اسرائیل نیاز به کمک داشت، یکی از مأموران فرعون می خواست او را برای کار کردن در قصر فرعون ببرد. آن مرد بنی اسرائیلی، وقتی موسی علیه السلام را دید، او را شناخت و از او تقاضای کمک کرد و به او گفت: «مرا از دست این ظالم نجات ده».

موسی علیه السلام جلو رفت و مشت محکمی به آن قبطی (که مأمور فرعون بود) زد. آن قبطی بر روی زمین افتاد و مرد.

در اینجا موسی علیه السلام گفت: «این شیطان بود که آن مرد قبطی را وسوسه کرد تا با این مرد بنی اسرائیلی درگیر شود و سرانجام هم به هلاکت رسید، به راستی که شیطان، دشمنی گمراه کننده است، او آشکارا با انسان دشمنی می کند».(۸۲)

موسی علیه السلام می دانست که این کار، گرفتاری برایش به همراه می آورد، اگر فرعون بفهمد که او یکی از مأمورانش را کشته، دستور اعدام او را خواهد داد، برای همین موسی علیه السلام دست به دعا برداشت و گفت: «بارخدایا ! من بر خود ستم کردم و با این کار امنیّت خود را به خطر انداختم، من نباید خود را این گونه در فتنه می انداختم. اکنون از تو می خواهم مرا ببخشی».

تو هم دعای او را مستجاب کردی، او را بخشیدی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

ص:۱۷۷

سپس موسی علیه السلام چنین گفت: «خدایا ! به شکرانه این نعمتی که به من ارزانی داشتی، هرگز پشتیبان گناهکاران نخواهم بود».

* * *

موسی علیه السلام گناهی انجام نداده بود. کشتن آن مرد قبطی، معصیت نبود، فرعونیان ظلم و ستم های زیادی کرده بودند، فرعون با کمک مأموران خود توانسته بود هفتاد هزار نوزاد بنی اسرائیل را بکشد، آن قبطی هم در خون آن هفتاد هزار کودک شریک بود.

موسی علیه السلام قصد کشتن مرد قبطی را نداشت، زیرا او می دانست که این کار به هیچ صورت به صلاح نیست. آری، بهتر بود که این کار را نمی کرد.

این کار برای موسی علیه السلام خطر زیادی به همراه داشت، او نباید چنین بی احتیاطی را انجام می داد، برای همین بود که او از این بی احتیاطی خود، از تو تقاضای بخشش کرد.

بخشش او به معنای بخشش گناه نبود، بلکه او از تو خواست تا اثر این بی احتیاطی را از بین ببری، او می ترسید که نکند کسی او را در حالی که از اینجا فرار می کند، ببیند. او از تو خواست یاریش کنی تا بتواند به سلامت از این حادثه بگذرد.

* * *

قَصص : آیه ۲۲ – ۱۹

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ یَا مُوسَی أَتُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنِی کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِیدُ إِلَّا أَنْ تَکُونَ جَبَّارًا فِی الْأَرْضِ وَمَا تُرِیدُ أَنْ تَکُونَ مِنَ

ص:۱۷۸

الْمُصْلِحِينَ (۱۹) وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَهِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّی لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ (۲۰) فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِی مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱) وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّی أَنْ يَهْدِيَنِی سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲)

موسی علیه السلام پس از این ماجرا ترسان و نگران در شهر قدم می زد، او دیگر به کاخ فرعون بازنگشت. صلاح ندید که این کار را بکند. او شب را سپری کرد.

فردا صبح فرا رسید، او برای تهیّه غذا به کوچه و بازار آمد، امّا دید آن مرد بنی اسرائیلی با یکی دیگر از مأموران در حال دعواست، او تا موسی علیه السلام را دید بار دیگر از موسی علیه السلام طلب کمک کرد. موسی علیه السلام به او گفت: «تو هر روز با کسی درگیر می شوی و دردسر درست می کنی. چرا دست به کاری می زنی که الآن زمان آن نیست، تو آشکارا در گمراهی هستی، تو وظیفه ات را نمی دانی».

منظور موسی علیه السلام این بود که هنوز زمان مبارزه با دشمنان فرا نرسیده است. بنی اسرائیل باید صبر کنند تا زمان مناسب فرا رسد، امّا موسی علیه السلام چه باید می کرد، مظلومی از او طلب یاری کرده بود، اگر به یاری او نمی رفت چه بسا آن مرد کشته می شد، درست است که آن مرد نباید با مأمور فرعون درگیر می شد، امّا اکنون این اتّفاق افتاده است و او نیاز به کمک دارد، موسی علیه السلامی داند او مظلوم است و اکنون گرفتار ستمگری شده است، موسی علیه السلام تصمیم گرفت به یاری او برود. آن دو نفر با هم گلاویز بودند.

موسی علیه السلام می خواست آن مرد بنی اسرائیلی را یاری کند، پس به سمت آنان رفت و دستش را بالا برد تا مأمور فرعون را بزند، امّا مرد بنی اسرائیلی فکر

ص:۱۷۹

کرد کـه موسـی علیـه السـلام می خواهـد او را بزنـد و او را بکشـد ! آخر موسـی علیه السـلام به او گفته بـود: «تـو در گمراهی هستی»، آن مرد خیال کرد که موسـی علیه السلام قصد جان او را دارد، برای همین فریاد برآورد: «آیا امروز می خواهی مرا هم بکشـی همـان گونه که دیروز یک نفر را کشتی؟ تو می خواهی در این سـرزمین زورگو باشـی، تو نمی خواهی خیرخواه مردم باشی».

موسـی علیه السـلام وقتی این سـخن را شـنید، ناخودآگاه دسـتش را پایین آورد، او از سخن آن مرد تعجّب کرد و با خود فکر کرد: «چرا ایـن مرد مرا بـه زورگـویی و سـتمگری می شـناسد؟ چرا او فکر می کنـد کـه مـن می خـواهم او را بکشـم؟ من می خواستم او را یاری کنم و او را از دست دشمن نجات بدهم، حالا او خیال می کند که می خواهم او را بکشم».

ذهن موسـی علیه السـلام درگیر این سؤالات شد، در همان لحظه مأمور فرعون توانست از چنگال موسـی علیه السلام فرار کند، او بـا سـرعت خود را به کاخ فرعون رسانـد و ماجرا را برای فرعون تعریف کرد، همه فهمیدنـد که این موسـی علیه السـلامبوده است که دیروز یکی از مأموران را کشته است.

* * *

فرعون بزرگـان را در جلسه ای جمع کرد و دربـاره قتـل موسـی علیه السـلام بـا آنـان مشورت کرد. اینجاست که نقش یکی از بندگان مؤن خدا آشکار می شود، کسی که او را به «مؤن آلِ فرعون» می خوانند. او از بستگان فرعون بود امّا یکتاپرست بود و دین خـود را از مردم مخفی می کرد. هیـچ کس از راز دل او بـاخبر نبـود، او در جلسه فرعون حاضـر بود، به بهـانه ای جلسه را ترک گفت و به سوی شهر رفت. (فاصله کاخ تا شهر مصر، تقریباً ده کیلومتر بود). او هرطور بود، خود را به موسی علیه السلام رساند و به او گفت: «ای موسی ! بزرگان درباره کشتن

ص:۱۸۰

تو با هم مشورت می کنند، از این شهر بیرون برو که من خیرخواه تو هستم».

موسی علیه السلام تشکّر کرد و خیلی زود از شهر مصر بیرون آمد، او در ترس و اضطراب بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای !

او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا ! مرا از دست این گروه ستمکار نجات بده».

تو به قلب موسی علیه السلام وحی کردی تا به سوی سرزمین «مدین» برود، «مدین» نام منطقه ای در جنوب شام (سوریه) بود، آن منطقه جزء قلمرو فرعون نبود، او می توانست در آنجا از دست فرعون رهایی پیدا کند.

موسی علیه السلام سفر سختی را در پیش داشت، نه زاد و توشه ای همراه داشت، نه اسب و شتری. او با پای پیاده در بیابان ها پیش می رفت، نه رفیق داشت و نه راهنمایی !

اینجا بود که موسی علیه السلام چنین گفت: «امیدوارم خدایم مرا راهنمایی کند».

آری، او هر لحظه نگران بود که مبادا مأموران فرعون از راه برسند و او را دستگیر کنند، امّا تو او را یاری کردی و سرانجام او توانست به سلامت، به مَدیَن برسد.

ص:۱۸۱

قَصص : آیه ۲۵ - ۲۳

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ (۲۳) فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ (۲۴) فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۵)

موسی علیه السلام به سرزمین مَدیَن رسید، چاه آبی را دید، نزدیک رفت و از آب گوارای آن نوشید و تشنگی اش را برطرف کرد، سپس به زیر سایه درختی رفت، او چندین روز در راه بود، خسته و گرسنه بود.

غروب آفتاب نزدیک شد، گلّه های گوسفندان از راه رسیدند، چوپانان به سر چاه رفتند و آب کشیدند و به گوسفندان خود دادند. کمی دورتر دو دختر را

دید که کناری ایستاده بودند و مواظب گوسفندان خود بودند.

گوسفندان آنان تشنه بودند و می خواستند به سوی آب بروند، امّا آن دو دختر با زحمت مانع می شدند که گوسفندان جلو بروند، زیرا با گوسفندان دیگران درمی آمیختند.

موسی علیه السلام نزدیک رفت و به آنان گفت:

ـــ چرا اینجا ایستاده اید؟

ـــ ما از چاه آب نمی کشیم تا چوپانان گوسفندان خود را آب بدهند و بروند، ما نمی توانیم در جمع مردان حاضر شویم. باید صبر کنیم آن ها بروند، بعد کنار چاه برویم و برای گوسفندان خود از چاه آب بکشیم.

ـــ چگونه شده است که شما برای آب دادن گوسفندان آمده اید؟

ـــ پدر ما، پیری سالخورده است، برادری هم نداریم. ما نمی خواهیم سربار مردم باشیم، چاره ای نیست خودمان باید این کار را انجام دهیم.

* * *

موسی علیه السلام ناراحت شد، این مردان چقدر بی انصاف هستند، چرا فقط به فکر خود هستند و هیچ کمکی به ضعیفان نمی کنند؟ او جلو رفت، دلو را از آنان گرفت و در چاه افکند و آب از چاه کشید و همه گوسفندان آن دو دختر را سیراب نمود، سپس به سایه درخت بازگشت.

موسی علیه السلام خیلی گرسنه بود، کسی را در این شهر نمی شناخت، او دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! من نیازمند نعمتی هستم که تو برایم بفرستی».

این سخن موسی علیه السلام چقدر زیباست، او خسته و گرسنه بود، امّا بی تابی نکرد، او به تو نگفت: «برایم غذا بفرست !». او با کمال ادب و فروتنی، نیاز خود را بازگو کرد و بقیّه را به لطف تو واگذار نمود.

* * *

آن دو دختر، دخترانِ شعیب علیه السلام بودند، شعیب علیه السلام پیامبر تو بود که در آن سرزمین زندگی می کرد. آنان زودتر از روزهای قبل به خانه بازگشتند، پدر از آنان سؤال کرد:

ـــ چه شده که امروز زودتر آمدید؟

ـــ جوانی برایمان از چاه آب کشید و گوسفندان ما را سیراب کرد. او این کار را برای رضای خدا انجام داد.

ـــ آن جوان که بود؟ اهل کجا بود؟

ـــ او اهل این شهر نبود، مسافری بود که برای رفع خستگی زیر سایه ای نشسته بود.

ـــ یکی از شما گوسفندان را به آغل ببرد، دیگری به سر چاه برود و آن جوان را به اینجا بیاورد، من باید پاداش کار خیر او را بدهم.

* * *

«صفورا» نام یکی از دختران شعیب علیه السلام بود، صفورا به سوی چاه بازگشت، او با کمال حیا گام برمی داشت، معلوم بود که او از سخن گفتن با مردان نامحرم شرم دارد، او به موسی علیه السلامگفت: «پدرم می خواهد تو را ببیند تا به تو مزد کاری را که برای ما انجام دادی، بدهد».

درست بود که موسی علیه السلام این کار را برای رضای خدا انجام داده بود، امّا او برای دیدار آن پیرمرد حرکت کرد، او نمی خواست در مقابل کاری که برای خدا انجام داده است، مزد بگیرد، امّا وقتی دید آن پیرمرد از او دعوت کرده است، دعوت او را اجابت کرد، موسی علیه السلام با خود فکر کرد شاید آن پیرمرد به کمک او نیاز دارد.

ص:۱۸۴

موسی علیه السلام از جا بلند شد و همراه آن دختر حرکت کرد و به خانه آن ها رفت و دید پیرمردی با موهای سفید در گوشه حیاط خانه نشسته است، موسی علیه السلامسلام کرد و شعیب علیه السلام به او پاسخ داد:

ــــ پسرم ! به منزل ما خوش آمدی. شنیدم که برای گوسفندان ما آب کشیدی، من چگونه باید محبّت تو را جبران کنم.

ــــ پدر جان ! من این کار را برای خدا انجام دادم، انتظار هیچ پاداشی ندارم.

ــــ پسرم ! من شعیب هستم. پیامبر خدا. بگو بدانم اهل کجایی؟ در این سرزمین چه می کنی؟ چرا تنها آمده ای؟

موسی علیه السلام ماجرای خود را بیان کرد، او به شعیب علیه السلام گفت که از دست مأموران فرعون فرار کرده است و به اینجا پناه آورده است.

شعیب علیه السلام وقتی این ماجرا را شنید به موسی علیه السلام گفت: «پسرم ! نترس، تو از گروه ستمگران نجات پیدا کردی، این سرزمین خارج از قلمرو حکومت فرعون است. تو در اینجا در امن و امان خواهی بود، از غربت و تنهایی هم دلگیر مباش که با لطف خدا همه مشکلات بر طرف می شود».

* * *

قَصص : آیه ۲۸ – ۲۶

قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ (۲۶) قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷) قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ (۲۸)

ص:۱۸۵

شعیب علیه السلام از موسی علیه السلام پذیرایی کرد و برای او سفره ای انداخت، موسی علیه السلام که خیلی گرسنه بود، مشغول خوردن غذا شد.

ساعتی گذشت، صفورا رو به پدر کرد و گفت:

ـــ ای پدر ! این جوان را به خدمت بگیر زیرا او بهترین فردی است که می توانی به خدمت بگیری، او مردی درست کار و تواناست.

ـــ دخترم ! می دانم توانایی او را وقتی متوجّه شدی که از چاه آب کشید، امّا از کجا فهمیدی او درستکار است.

ـــ وقتی به دنبال او رفتم که او را به خانه بیاورم، من جلوی او راه می رفتم تا راه خانه را به او نشان بدهم. کمی که راه رفتیم، او به من گفت: «اجازه بده من از جلوی تو راه بروم و تو از پشت سرم بیا و مرا راهنمایی کن»، او دوست نداشت که از پشت سر به نامحرم نگاه کند. این نشانه درست کاری اوست.

اینجا بود که شعیب علیه السلام پیشنهاد دخترش را پذیرفت، پس نزد موسی علیه السلام رفت و به او گفت:

ـــ من می خواهم یکی از این دو دختر خود را به همسری تو درآورم.

ـــ برای ازدواج کردن باید پولی داشته باشم که بتوانم مهریه بدهم. من هیچ پولی ندارم.

ـــ مهریه دختر من این است که هشت سال برای من کار کنی، البتّه اگر ده سال خدمت کنی، لطف کرده ای. من نمی خواهم کار را بر تو سخت بگیرم، ان شاءاللّه تو مرا از نیکوکاران خواهی یافت.

ـــ قبول می کنم. این قرارداد میان من و تو باشد، با میل خود یکی از این دو مدّت را انتخاب خواهم کرد، یا هشت سال یا ده سال به تو خدمت می کنم و خدا بر این قرارداد ما گواه است.

ص:۱۸۶

اکنون موسی علیه السلام باید تصمیم بگیرد با یکی از دو دختر شعیب علیه السلام ازدواج کند، او صفورا را انتخاب نمود، همان دختری که به دنبالِ او آمده بود و موسی علیه السلام را به خانه آورده بود و از درستکاری او با پدر سخن گفته بود. (۸۳)

* * *

قَصص : آیه ۳۰ – ۲۹

فَلَمَّا قَضَی مُوسَی الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْکُثُوا إِنِّی آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّی آتِیکُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَهٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ (۲۹) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَیْمَنِ فِی الْبُقْعَهِ الْمُبَارَکَهِ مِنَ الشَّجَرَهِ أَنْ یَا مُوسَی إِنِّی أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ (۳۰)

موسی علیه السلام هشت سال برای شعیب علیه السلام چوپانی کرد، دو سال دیگر هم اضافه ماند، در آن دو سال او شریک شعیب علیه السلام بود و تعدادی از گوسفندانی که به دنیا آمدند، از آنِ او شد.

از زمانی که او به مَدیَن آمده بود، ده سال گذشت، او دیگر تصمیم گرفت به مصر بازگردد، او می خواست طوری به مصر برود که فرعونیان متوجّه آمدن او نشوند. او با شعیب علیه السلامخداحافظی کرد و با همسرش آماده حرکت شد. او گوسفندان خود را به همراه گرفت و به سوی مصر به راه افتاد. راه مصر از صحرای سینا می گذشت.

موسی علیه السلام راهی طولانی در پیش داشت، در راه، سرما و طوفان فرا رسید و موسی علیه السلام در آن تاریکی راه را گم کرد، او به جای این که به سوی مصر برود، به سمت جنوب صحرای سینا به پیش رفت تا این که نزدیک رشته کوه «طور» رسید.

او به سمت راست خود نگاه کرد، آتشی در تاریکی شب دید. آن نور از «درّه طُوی» بود. (درّه طوی، سمت راستِ کوه طور بود).

موسی علیه السلام نمی دانست که به چه مهمانی بزرگی فرا خوانده شده است، او نمی دانست که این گم کردن راه، بهانه ای برای رسیدن به این سرزمین بوده است. او به خانواده خود گفت: «شما اینجا بمانید، من آتشی از دور می بینم، بروم ببینم چیست، شاید بتوانم شعله ای از آن را بیاورم تا در این شب سرد با آن گرم شویم».

موسی علیه السلام برای آوردن آتش به سوی درّه «طوی» رفت، او امید داشت که در آنجا آتش به دست آورد. او به سوی روشنایی رفت، دید نور از درختی شعله ور است، نزدیک تر رفت، ناگهان از سمت راست آن درّه، صدایی به گوشش رسید: «ای موسی ! منم خدای یکتا ! منم آفریدگار جهانیان».

آری، تو آن شب با موسی علیه السلام سخن گفتی، آن درخت، جلوه ای از نور تو بود، تو جسم نیستی، بالاتر از آن هستی که به چشم بیایی، تو خدای یگانه ای و شباهت به هیچ کدام از مخلوقات خود نداری، تو آن شب صدایی را در فضا ایجاد کردی و آن صدا به گوش موسی علیه السلام رسید.

* * *

قَصص : آیه ۳۵ – ۳۱

وَأَنْ أَلْقِ عَصَاکَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّکَ مِنَ الْآمِنِينَ (۳۱) اسْلُکْ يَدَکَ فِی جَيْبِکَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْکَ جَنَاحَکَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِکَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّکَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (۳۲) قَالَ رَبِّ إِنِّی قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ (۳۳) وَأَخِی هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی

لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ (۳۴) قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُما وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ (۳۵)

سخن تو با موسی علیه السلام چنین ادامه پیدا کرد: «ای موسی ! عصایت را به زمین افکن».

موسی علیه السلام عصایش را به زمین انداخت، ناگهان آن عصا مار بزرگی گردید و به سرعت به تکاپو افتاد، ترس تمام وجود موسی علیه السلام را فرا گرفت و فرار کرد، تو او را صدا زدی، آرامش به قلب موسی علیه السلامبازگشت، او دست دراز کرد و با دست سر آن مار را گرفت، آن مار به عصا تبدیل شد.(۸۴)

تو از موسی علیه السلام خواستی تا دست خود را در گریبان ببرد و آن را بیرون آورد، ناگهان دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی علیه السلام بود.

تو دو معجزه به موسی علیه السلام دادی: عصا و دست نورانی. اکنون به او می گویی:

ـــــ ای موسی ! دست خود را به روی قلب خود بگذار تا آرامش به تو بازگردد، ای موسی ! با این دو دلیل و این دو معجزه، به سوی فرعون و بزرگان قومش برو که آنان گروهی تبهکارند.

ـــــ بارخدایا ! من یکی از آن فرعونیان را کشته ام، اگر به کاخ فرعون بروم، می ترسم مرا به قتل برسانند. بارخدایا ! برادرم هارون از من بهتر سخن می گوید، از تو می خواهم او را همراه من بفرستی تا مرا یاری کند، می ترسم آنان سخن مرا دروغ پندارند و من نتوانم به خوبی به آنان پاسخ دهم.

ـــــ به زودی بازوی تو را با فرستادن برادرت، توانمند می کنم، به شما قدرت

ویژه ای می دهم، ای موسی ! با این معجزاتی که به تو دادم، هرگز دشمنان نمی توانند به شما دست پیدا کنند. شما و هر کس از شما پیروی کند، پیروزید.

* * *

هارون، برادر موسی علیه السلام بود و از او بزرگ تر بود، او قامتی بلند و زبانی گویا و فکری عالی داشت. پس از دعای موسی علیه السلام تو مقام پیامبری به هارون عطا کردی.(۸۵)

هارون علیه السلام با کمال رغبت و اشتیاق، موسی علیه السلام را در این راه یاری کرد و همراه او به کاخ فرعون رفت.

هارون علیه السلام در همه مراحل مأموریّت موسی علیه السلام او را یاری نمود. (وقتی موسی علیه السلام چهل شب به کوه طور رفت، هارون جانشین او در میان مردم بود. هارون علیه السلام زودتر از موسی علیه السلام از دنیا رفت).

* * *

قَصص : آیه ۳۷ – ۳۶

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَی بِآَیَاتِنَا بَیِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًی وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِی آَبَائِنَا الْأَوَّلِینَ (۳۶) وَقَالَ مُوسَی رَبِّی أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَی مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَکُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (۳۷)

موسی علیه السلام از کوه طور باز گشت، او اکنون پیامبر بود. او مأموریّت بزرگی بر عهده داشت، او ابتدا با برادرش دیدار کرد و با هم به سوی کاخ فرعون رفتند.

آن ها به فرعون خبر دادند که فرستاده تو هستند و او را به یکتاپرستی فرا خواندند و از او خواستند تا بنی اسرائیل را همراه آنان روانه کند تا آنان را به فلسطین بازگردانند.

ص:۱۹۰

فرعون به موسی علیه السلام گفت: «اگر راست می گویی، معجزه خود را نشان بده».

موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

* * *

فرعون این معجزات را دید، امّا او همه را دروغ شمرد و سرکشی کرد، او قدری فکر کرد و سپس به موسی علیه السلام رو کرد و گفت:

ـــ چه حرف ها می زنی؟ ادّعا می کنی که فرستاده خدا هستی. تو جادوگر و دروغگو هستی، هرگز از گذشتگان خود چنین سخنانی نشنیده ایم.

ـــ به من تهمت می زنی و مرا دروغگو و جادوگر می خوانی، امّا خدا بهتر از هر کس می داند من دروغگو نیستم. من برای هدایت شما از طرف او آمده ام.

ـــ آیا تو خیال می کنی با این جادوی خود می توانی در کار خودت موفّق می شوی؟ من تو را شکست می دهم.

ـــ خدا به من وعده داده است که هر کس از من پیروی کند به بهشت برود. ای فرعون بدان که هرگز ستمکاران پیروز نمی شوند.

* * *

قَصص : آیه ۳۸

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ (۳۸)

ص:۱۹۱

مردم شکست فرعون را در روز عید با چشم دیدند، زمانی که عصای موسی علیه السلامبه اذن تو به اژدها تبدیل شد و بساط جادوگری ساحران را بلعید، جادوگران که فهمیدند این کار موسی علیه السلام معجزه است نه جادو، به سجده افتادند و به خدای موسی علیه السلام ایمان آوردند.

آری، ایمان آوردن جادوگران دلیلی محکم بر راستگویی موسی علیه السلام بود. فرعون می دانست که باید ذهن مردم را از موسی علیه السلام منحرف کند، خطر بیداری توده های مردم وجود داشت و این برای حکومت او، بزرگ ترین تهدید بود. او به دنبال راه حلّی بود تا بتواند مردم را به چیز دیگری مشغول کند.

سرانجام او جواب را یافت:

ساختن برجی برای مقابله با خدای آسمان !

فرعون جلسه ای تشکیل داد و همه بزرگان را دعوت کرد و به آنان رو کرد و گفت: «ای بزرگان ! من جز خود خدایی برای شما سراغ ندارم. من خدای زمین هستم. موسی آمده است و می گوید خدای آسمان او را فرستاده است. من می خواهم از خدای موسی آگاهی یابم».

پس از آن فرعون رو به وزیرش (هامان) کرد و گفت: «ای هامان ! خزینه من پر از سکّه های طلاست، در خزینه را باز کن، مردم را به خدمت بگیر، آتشی بیفروز و از گِل، آجرهای محکم بساز و برای من برج بلندی بنا کن تا من بتوانم از خدای موسی که در آسمان است خبر بگیرم، هر چند من موسی را دروغگو می دانم».

* * *

هامان دستور فرعون را اجرا کرد، او مکان مناسبی را برای ساختن برج در نظر گرفت، پنجاه هزار بنّا استخدام کرد و کارگران زیادی برای این کار جمع

کرد. او درهای خزینه را باز کرد. خبر ساختن این برج به همه جا رسید.

فرعون به هامان دستور داده بود هرگز در ساختن این برج، صرفه جویی نکند، به بنّاها و کارگران پول زیادی بدهد.

آری، هدف اصلی، خام کردن مردم بود !

فرعون می خواست کاری کند که مردم ماجرای پیروزی موسی علیه السلام را فراموش کنند، نیروهای جوانی که ممکن بود در سخنان موسی علیه السلام فکر کنند، در ساخت این برج به خدمت گرفته شدند و پول خوبی هم به آنان داده می شد.

هر چه ساختمان برج بالا و بالاتر می رفت، مردم بیشتری برای تماشای آن می آمدند.

سرانجام برج آماده شد، برجی بلند که دور آن، پلّه های مارپیچی بود که اسب سوار می توانست از آن پلّه ها بالا برود. به مردم خبر داده شد که در روز مشخّصی به پای برج بیایند، فرعون می خواهد به جنگ خدای آسمان برود.

* * *

روز موعود فرا رسید، مردم گرداگرد برج جمع شدند و منتظر آمدن فرعون بودند، فرعون که بر اسبی سوار بود به آنجا آمد، او تیر و کمان بزرگی در دست داشت و با اسب از برج بالا رفت.

ساعتی گذشت، فرعون از برج پایین آمد و رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم ! من خدای موسی را کشتم».(۸۶)

مردم شروع به پایکوبی کردند و این گونه خام شدند، آری، فرعون این گونه مردم را به بازی گرفت و فرصت فکر کردن را از آنان گرفت، گویا فرعون و درباریان او به خوبی می دانستند که این کار، کاری بیهوده است، امّا برای

فریب مردم، هیچ چیز بهتر از این نیست که آنان به کاری بیهوده مشغول شوند. این راز بقای حکومت های باطل است.

* * *

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحبِ رود نیل می دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می دانست.

در آیه ۳۸ این سوره آمده است که فرعون به موسی علیه السلام گفت: «من خدایی غیر از خود نمی شناسم».

در آیه ۱۴ سوره نازعات چنین می خوانم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۱۲۷ سوره اعراف آمده است که پیروان فرعون به فرعون گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده ای که در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می کنیم به این نتیجه می رسیم:

۱ – مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدایِ زمین و صاحب رود نیل می دانستند.

۲ – مردم مصر و حتّی خود فرعون، خدایان آسمان را می پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان ها می دانست.

۳ – خدای آسمان ها در نظر آنان در بُت ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت ها سجده می کردند و بر این باور بودند که روحِ خدایان آسمان در این بت ها جلوه کرده است.

۴ – مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بُت های مختلف

را می پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدایِ زمین سجده می کردند.

* * *

قَصص : آیه ۴۲ – ۳۹

وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ (۳۹) فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (۴۰) وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ (۴۱) وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ (۴۲)

پس از مدّتی موسی علیه السلام بار دیگر نزد فرعون آمد و از او خواست تا بنی اسرائیل را آزاد کند تا آن ها را به فلسطین ببرد، امّا فرعون قبول نکرد. اینجا بود که کشور مصر را به خشک سالی مبتلا کردی تا شاید فرعون و پیروان او از کفر دست بردارند. فرعون قول داد که اگر خشکسالی برطرف شود، بنی اسرائیل را آزاد کند، موسی علیه السلام دعا کرد و خشکسالی برطرف شد، امّا فرعون به قول خود عمل نکرد.

پس از آن، بلای طوفان، هجوم ملخ ها و... از راه رسید، امّا باز هم فرعون بنی اسرائیل را آزاد نکرد. این ماجرا تقریباً هشت سال طول کشید. هر بار موسی علیه السلام نزد فرعون می رفت و از او آزادی بنی اسرائیل را می خواست، سرانجام فرعون تصمیم گرفت تا بنی اسرائیل را همراه موسی علیه السلام روانه کند و سپس با سپاه بزرگش به جنگ آن ها برود و آنان را نابود کند.

تو به فرعون و فرعونیان فرصت دادی، امّا آنان بر طغیان خود افزودند، وقتی مهلت آنان به پایان آمد، تو فرعون و سپاه او را به بلا گرفتار ساختی و آنان را در رود نیل غرق کردی، این عاقبت ستمکاران بود.

* * *

به موسی علیه السلام دستور دادی تا شب هنگام به سوی فلسطین حرکت کند، او با بنی اسرائیل حرکت کرد و پس از مدّتی به رود نیل رسیدند، از موسی علیه السلامخواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند. (چون رود نیل بسیار وسیع است از آن به دریا تعبیر شده است).

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اوّل بازگشت و همه آن ها در آب غرق شدند و دیگر اثری از آن سپاه باشکوه باقی نماند.(۸۷)

* * *

این سرنوشت آنان در این دنیا بود، امّا در روز قیامت، هم آنان را پیشوایانی قرار می دهی که پیروان خود را به سوی آتش جهنّم فرا می خوانند و در آن روز، هیچ کس به آنان کمک و یاری نخواهد کرد.

در این دنیا، لعنت خود را بدرقه آنان نمودی، زیرا آنان از ستمکاران بودند و تو ستمکاران را لعنت کردی و از رحمت خود دور کردی. فرشتگان و بندگان مؤمن تو، آنان را لعن و نفرین می کنند.

در روز قیامت، هم چهره های آنان را سیاه و زشت می کنی، هر کس به آنان نگاه کند، از آنان متنفّر می شود. این هم عذاب دیگری برای آنان است، این ها نتیجه کردار زشتی است که در دنیا انجام داده اند.

* * *

ص:۱۹۶

قَصص : آیه ۴۳

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۳)

بنی اسرائیل را به سلامت از آب عبور دادی و آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، آنان باید از صحرای سینا می گذشتند.

آنان مدّتی در این صحرا توقّف کردند تا موسی علیه السلام با گروهی از آنان به کوه طور برود، سمت راست کوه طور، «درّه طوی» واقع شده بود، درّه ای که بسیار مقدّس بود. تو با موسی علیه السلامبرای اوّلین بار در آنجا سخن گفتی، آنجا وعده گاهی مقدّس بود.

کوه طور در سمت جنوب صحرای سینا بود، آنان برای رسیدن به فلسطین باید به سمت شمال می رفتند، از این رو آنان مدّتی در صحرای سینا ماندند تا موسی علیه السلام برای آوردن تورات به کوه طور برود. موسی علیه السلام به آنان گفت: «سی شب به کوه طور می روم، در این مدّت از برادرم هارون اطاعت کنید».

* * *

موسی علیه السلام به کوه طور آمد، تو کتاب آسمانی خویش را بر موسی علیه السلام نازل کردی، پس از نابودی قوم نوح و قوم ثمود و قوم لوط و فرعون، این اوّلین کتابی بود که تو از آسمان نازل کردی. تو زمین را از کافران و ستمکاران پاک کردی و دیگر وقت آن بود تا انسان ها را از هدایت و راهنمایی خود بهره مند سازی، تورات، کتاب رحمت و هدایت بود و سبب بینش و بصیرت می شد. تو تورات را نازل کردی، باشد که انسان ها پند بگیرند.

* * *

قرار بود موسی علیه السلام سی شب در کوه طور بماند، تو صلاح را در این دانستی که

موسـی علیه السـلام چهـل روز در کوه طور بمانـد، وقتی بنی اسـرائیل دیدنـد موسـی علیه السـلامدیر کرد، دچـار فتنه شدنـد و گوساله پرست شدنـد، (مجسّـمه گوساله ای را می پرستیدنـد) هارون آنان را از این کار نهی کرد، امّا آنان هارون را تهدید به قتل کردند و او را تنها گذاشتند.

* * *

موسی علیه السلام در کوه طور بود، تو ماجرای گوساله پرستی را به او خبر دادی، او بسیار آشفته شد و خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت.

اینجا بود که موسـی علیه السـلام بر سـر آنان فریاد برآورد و آن گوساله را در آتش سوزاند و خاکستر آن را بر باد داد. موسی علیه السلام از مردم خواست تا توبه کنند و تو توبه آنان را پذیرفتی.

بعد از آن موسـی علیه السلام مردم را به سوی فلسطین (سرزمین موعود) حرکت داد، وقتی آنان به مرز صحرای سینا و فلسطین رسـیدند، فهمیدند که بیت المقدس در دست دشمنانشان است، برای همین آنان به موسی علیه السلام گفتند: «ای موسی ! تو با خدایِ خودت به جنگ دشمنان برو و ما همین جا می مانیم».

اینجـا بود که تو بر آن مردم غضب کردی و چهـل سـال آنـان را در صـحرای سـینا سـرگردان نمودی، آنـان هر روز به راه می افتادنـد و تا شب راه می پیمودنـد، شب در جایی استراحت می کردنـد، صـبح که از خواب بیـدار می شدنـد، خود را در همان نقطه آغاز حرکت می یافتند.(۸۸)

روزهـا ابرهـا را می فرسـتادی تـا بر سـرشان سـایه افکنـد و نـور خورشـید اذیّتشـان نکنـد، برایشـان از آسـمان غـذای گوارا می فرستادی، امّا آنان تمام این مدّت در سرگردانی بودند.(۸۹)

* * *

قَصص : آیه ۴۴

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ (۴۴)

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! هنگامی که ما به موسی فرمان دادیم، تو در طرف غرب کوه طور نبودی و شاهد آن ماجرا نبودی».

به راستی منظور از این فرمان چیست؟

بنی اسرائیل سال ها در صحرای سینا سرگردان بودند. موسی علیه السلام، هارون علیه السلامرا به عنوان جانشین خود انتخاب کرده بود، امّا هارون بزرگ تر از موسی علیه السلامبود و از دنیا رفت.

روزی که هارون علیه السلام از دنیا رفت، بنی اسرائیل در سمت غرب کوه طور بودند، (کوه طور در سمت جنوب صحرای سینا قرار دارد).

تو به موسی علیه السلام فرمان دادی تا برای خود، جانشینی انتخاب کند، تو مردم را بدون سرپرست رها نمی کنی، مردم نمی توانند امام خود را انتخاب کنند.

تو «یوشع» را برای رهبری مردم برگزیدی، به موسی علیه السلامفرمان دادی تا مردم را جمع کند و یوشع را به آنان معرّفی کند. آن روز آنان در سمت غرب کوه طور بودند.

موسی علیه السلام مردم را جمع کرد و یوشع را به عنوان جانشین خود به مردم معرّفی نمود.(۹۰)

سه سال گذشت، موسی علیه السلام هم از دنیا رفت، «یوشع» که جانشین موسی علیه السلامبود، رهبری مردم را به دست گرفت. وقتی چهل سال سرگردانی به پایان رسید، یوشع بنی اسرائیل را به سرزمین فلسطین برد و آنان توانستند وارد شهر بیت المقدس شوند.

* * *

یک بار دیگر این آیه را می خوانم: «ای محمّد ! هنگامی که ما به موسی فرمان دادیم، تو در طرف غربِ کوه طور نبودی و شاهد آن ماجرا نبودی».

این فرمان، فرمان امامت و جانشینی بود !

فرمانی مهم !

تو می خواهی به همه بفهمانی که امامت، ادامه نبوّت است، این پیامبر است که باید جانشین خود را معرّفی کند، امامت، عهدی است آسمانی و تو امام را برای مردم معیّن می کنی.

* * *

قَصص : آیه ۴۶ – ۴۵

وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ (۴۵) وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۴۶)

ماجرای موسی علیه السلام را بیان کردی، داستانی حقیقی که امید را به دل ها می بخشد، تو سرانجام دوستانت را یاری می کنی و آنان را بر دشمنانشان پیروز می گردانی، همان گونه که موسی علیه السلام را پیروز کردی.

تو قوم ها و ملّت های مختلف آفریدی و آنان روزگاری دراز در این دنیا، زندگی کردند، تو برای هدایت همه آنان، پیامبرانی فرستادی، اکنون نیز محمّد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم مکّه می فرستی.

قبل از این که محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری بفرستی، او از ماجرای موسی علیه السلام، فرار او از مصر، رفتن به سرزمین «مدین» و... چیزی نمی دانست، بین محمّد صلی الله علیه و آله و

موسی علیه السلام بیش از دو هزار و پانصد سال فاصله است. مردم مکّه هم از این ماجراها چیزی نمی دانستند.

آری، داستان زندگی پیامبران از یادها رفته بود و کسی از آن چیزی نمی دانست.

تو او را شایسته مقام پیامبری دانستی و قرآن خود را بر قلب او نازل کردی تا داستان پیامبران را برای مردم بیان کند.

* * *

چرا بُت پرستان مکّه به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند؟ محمّد صلی الله علیه و آلهاز ماجرای موسی علیه السلام سخن می گوید، چرا بُت پرستان از خود نمی پرسند که محمّد از کجا ماجرای آن شب موسی علیه السلام را می داند؟ محمّد صلی الله علیه و آله که در آن زمان نبوده است؟ پس چگونه از شبی سخن می گوید که موسی علیه السلام با خانواده اش گرفتار طوفان شد و از دور آتشی دید؟ محمّد صلی الله علیه و آله از کجا می داند که در آن شب، تو با موسی علیه السلامسخن گفتی؟

اگر این بُت پرستان قدری فکر کنند می فهمند که تو قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آلهنازل کردی.

آری، قرآن کتابی است که از طرف تو و نشان رحمت توست، تو این کتاب را فرستادی تا محمّد صلی الله علیه و آله مردم را از عذاب روز قیامت بترساند و آنان را از بُت پرستی برهاند.

مردم مکّه اسیر بُت پرستی شده بودند و از زمان عیسی علیه السلام تا آن زمان، پیامبری نیامده بود تا آنان را به عذاب تو هشدار دهد، آنان در جهل و نادانی بودند، محمّد صلی الله علیه و آله با قرآن تو آمد تا شاید آنان پند بگیرند و راه هدایت پیش گیرند.(۹۱)

قَصص : آیه ۵۱ – ۴۷

وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷) فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ (۴۸) قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۴۹) فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (۵۰) وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۵۱)

تو پیامبران را فرستادی تا مردم را از عذاب روز قیامت بترسانند، هدف تو این بود که مردم در روز قیامت نگویند ما در جهل و نادانی بودیم و راه حقّ را نمی شناختیم.

ص:۲۰۲

اگر تو قبل از آمدن پیامبران، مردم را به خاطر کفر و گناهانشان کیفر می کردی، آنان می گفتند: «خدایا ! چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا ما را هدایت کند و ما از سخن او پیروی کنیم و از مؤمنان شویم». آری، پس از آمدن پیامبران، هیچ بهانه ای باقی نماند و حجّت بر همه تمام شد.

تو معجزه محمّد صلی الله علیه و آله را قرآن قرار دادی و او را برای هدایت بُت پرستان فرستادی. بُت پرستان مکّه به او چنین گفتند: «ای محمّد ! تو می گویی من پیامبر هستم، پس چرا آن معجزاتی که موسی علیه السلام داشت، با خود نداری؟ چرا عصایت را به زمین نمی زنی تا اژدهایی بزرگ شود؟ اگر تو آن معجزات را بیاوری، ما به تو ایمان می آوریم».

آیا بُت پرستان مکّه در جستجوی حقیقت بودند؟ اگر واقعاً به دنبال معجزه بودند، معجزه قرآن که بهترین معجزه بود، قرآن حقّ را برای آنان آشکار کرده بود. آنان به دنبال بهانه بودند.

وقتی انسان تصمیم بگیرد، حقّ را انکار کند، فرق نمی کند چه معجزه ای را ببیند، وقتی انسان اسیر لجاجت شود، سخن پیامبران را دروغ می شمارد. در زمان موسی علیه السلام نیز بهانه جویان به موسی علیه السلام ایمان نیاوردند.

وقتی موسی و برادرش (هارون) علیهماالسلام به کاخ فرعون رفتند و معجزات خود را نشان فرعون و فرعونیان دادند، آنان این معجزات را دروغ شمردند و گفتند: «موسی و هارون، جادوگرند و دست به دست هم داده اند تا ما را از دین خود جدا کنند، ما هرگز به این دو ایمان نمی آوریم».

آری، بهانه جویی کافران، چیز تازه ای نیست، روش و سخن کافران در طول تاریخ، مثل یکدیگر است.

راه پیامبران، راه یکتاپرستی و خوبی هاست، راه کافران، راه کفر و

زشتی هاست، تو تورات را به موسی علیه السلام و قرآن را به محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردی، در زمان موسی علیه السلام تورات موسی علیه السلام را دروغ شمردند و اکنون قرآن را دروغ می شمارند.

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! شما می گویید که تورات و قرآن، چیزی جز سحر و جادو نیستند، پس شما کتابی از نزد خدا بیاورید که بهتر از تورات و قرآن، مردم را هدایت کند. اگر راست می گویید چنین کتابی را بیاورید تا من از آن پیروی کنم».

آنان هرگز نمی توانند کتابی بهتر از تورات و قرآن بیاورند، پس چرا ایمان نمی آورند؟ تورات و قرآن، مردم را از بُت پرستی نهی می کنند، چرا آنان بُت ها را می پرستند؟

آنان حقّ را شناخته اند، می دانند که قرآن، معجزه توست، امّا آنان پیرو هوای نفس شده اند و حقیقت را انکار می کنند. کسی که هدایت تو را رها کند و از هوای نفس خود پیروی کند، ستمگر است، به راستی چه کسی از او گمراه تر است؟

این قانون توست: تو می دانی چه کسی در قبول حقّ لجاجت می کند، تو او را به حال خود رها می کنی، زیرا او حقّ را شناخته است امّا از روی لجاجت آن را نمی پذیرد. او در گمراهی خود غوطه ور می شود و دیگر به راه راست هدایت نمی شود. آری، تو ستمکاران را به حال خود رها می کنی.

* * *

تو آیات قرآن را پیوسته به یکدیگر نازل کردی تا مردم هدایت شوند و از آن پند بگیرند، محمّد صلی الله علیه و آله آیات قرآن را همچون قطرات باران، پی در پی برای آنان می خواند، گاهی به آنان وعده بهشت می داد و گاهی از عذاب جهنّم

می ترساند، گاهی آنان را نصیحت می کرد و گاهی به آنان هشدار می داد، ولی آن کوردلان به قرآن ایمان نیاوردند و تو هم آنـان را به حـال خود رهـا کردی، تو هیـچ کس را مجبور به ایمـان نمی کنی، تو انسـان را بـا اختیـار آفریـده ای، راه حقّ را به روشنی برای او بیان می کنی، او خودش باید راه خود را انتخاب کند.

* * *

قَصص : آیه ۵۵ – ۵۲

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ (۵۲) وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ (۵۳) أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۵۴) وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ (۵۵)

یهودیان و مسیحیان همان «اهل کتاب» هستند، کسانی که به کتاب آسـمانی ایمان دارند، تو در قرآن «اهل کتاب» را سرزنش کردی، همه بایـد بداننـد این سـرزنش ها، جنبه نژادی نـدارد، تو فقط می خواهی منحرفان از اهل کتاب را سـرزنش کنی، اگر کسی یهودی یا مسیحی بود و حقّ را شناخت و به آن ایمان آورد، تو پاداش بزرگی به او می دهی.

اکنون می خواهی از کسانی که اهل کتاب بودند و حقّ را پذیرفتند، سخن بگویی و از پاداش بزرگی که به آنان می دهی، یاد کنی.

* * *

در تورات و انجیـل، بشـارت ظهور محمّـد صـلی الله علیه و آله را ذکر کردی و از یهودیان و مسـیحیان خواستی تا وقتی محمّد صلی الله علیه و آله به پیامبری رسید، به او ایمان بیاورند.

ص:۲۰۵

خبر پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله به گوش یهودیان و مسیحیان رسید، گروهی از آنان از شهر خود به مکّه آمدند تا در این زمینه تحقیق کنند، آنان نزد محمّد صلی الله علیه و آلهآمدند و محمّد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن خواند، آنان وقتی آیات زیبای قرآن را شنیدند چنین گفتند: «ما به قرآن ایمان آوردیم، این قرآن حقّ است و از سوی خدا نازل شده است، ما قبل از این هم تسلیم امر خدا بودیم».

آری، آنان نشانه های آخرین پیامبر تو را در کتاب های آسمانی خود خوانده بودند و به او دل بسته بودند و در انتظار آمدن او بودند، اکنون آنان گمشده خود را یافتند و با جان و دل به او ایمان آوردند و مسلمان شدند.

آنان قبل از این که محمّد صلی الله علیه و آله را ببینند منتظر او بودند و به «پیامبر موعود» ایمان داشتند، پس از آن که به مکّه آمدند و با محمّد صلی الله علیه و آله دیدار کردند، به او ایمان آوردند.

آنان به کتاب آسمانی خود ایمان داشتند و به قرآن هم ایمان آوردند، برای همین تو به آنان دو پاداش می دهی. تو آنان را بسیار دوست می داری و به آنان اجر می دهی، زیرا می دانی که آنان به دنبال حقیقت بودند و هرگز حقیقت را فدای منافع خود نکردند.

آری، بسیاری از یهودیان و مسیحیان، حقّ را انکار کردند، آنان محمّد صلی الله علیه و آله را شناختند و یقین کردند او پیامبر موعود است، امّا به او ایمان نیاوردند، امّا این گروهی که در اینجا از آن ها سخن گفتی، وقتی محمّد صلی الله علیه و آله را شناختند، مسلمان شدند.

وقتی آنان به شهر خود بازگشتند، با سختی های زیادی روبرو شدند، دیگران آنان را سرزنش کردند و با آنان دشمنی کردند، امّا آنان بر ایمان خود ثابت ماندند و از منافع مادی و ریاست گذشتند.

ص:۲۰۶

آری، آنان در میان هم کیشان خود اذیّت و آزار شدنـد، امّا آنان بـدی ها را با خوبی ها پاسـخ دادنـد، دیگران با آنان دشـمنی کردند و آنان با محبّت پاسخ دادند و به فقیران و نیازمندان کمک کردند.

هرگاه از دشـمنان سـخن یاوه ای شـنیدند از آنان دوری گزیدنـد و گفتند: «اعمال ما برای خودمان است، اعمال شـما هم برای خودتان است. بروید به سلامت ! ما با شما جاهلان کاری نداریم».

پیام آنان به جاهلان این بود: «ما را به خیر و شما را به سلامت».

آری، آنان اهل زشت گویی و فساد نبودنـد، آنان می دانسـتند که سـخن گفتن با کوردلان، چیزی جز هـدر دادن وقت نیست، آنان با بزرگواری از کنار جاهلان گذشتند و وقت خود را صرف برنامه های اساسی خود نمودند. آنان می خواستند کسانی را به سوی اسلام دعوت کنند که زمینه هدایت در آن ها بود و روحیّه حق پذیری داشتند.

* * *

اگر من آرمانی بزرگ دارم، اگر می خواهم به هدفی عالی برسم، نباید وقت خود را صرف سخن گفتن با جاهلان کنم. سخن گفتن با آنان، فایده ای جز اتلاف وقت ندارد.

بایـد آنان را به حال خود رها کنم و در راه رسیدن به هدف خویش تلاش کنم. سیاست جاهلان این است که با دشـنام دادن می خواهند ذهن مرا درگیر کنند و کاری کنند که من از هدف خود باز بمانم.

من باید هشیار باشم که در دام آنان گرفتار نشوم، باید یک جمله به آنان بگویم: «ما را به خیر و شما را به سلامت».

این درس بزرگ موفّقیّت است.

ص:۲۰۷

* * *

قَصص : آیه ۵۶

إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ (۵۶)

گروهی از یهودیان و مسیحیان به مکّه آمدند و سخن محمّد صلی الله علیه و آله را شنیدند و مسلمان شدند، آنان اهل مکّه نبودند و از راه دوری آمده بودند. محمّد صلی الله علیه و آله با خود فکر کرد: چگونه است که افرادی از راه دور به اینجا آمدند و مسلمان شدند، امّا مردم مکّه ایمان نمی آورند؟ مردم مکّه که سال های سال با من زندگی کرده اند و مرا به خوبی می شناسند، چرا سخن حقّ را از من نمی پذیرند؟

اکنون این گونه به او پاسخ می دهی: «ای محمّد ! تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، امّا من هر کس را که بخواهم هدایت می کنم، من می دانم چه کسی شایسته هدایت است».

* * *

منظور تو از این جمله چیست؟ من درباره این سخن تو مطالعه می کنم، بعد از مدّتی به این نتیجه می رسم:

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی، راه خوب و بد را نشان می دهی.

به این هدایت، «هدایت اوّل» می گویند، این اوّلین مرحله هدایت است، هدایتی است که برای همه انسان ها می باشد.

پس از آن، برای کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و راه حقّ را برگزیدند،

هدایت دیگری قرار می دهی. تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می گویند.

این اراده و قانون توست: هر کس هـدایت اوّل را پذیرفت، شایسـتگی و لیاقت وارد شدن به مرحله بعدی هدایت را دارد. تو به او راه کمـال را نشـان می دهی، کـاری می کنی که لحظه به لحظه به تو نزدیـک تر شود، تو دست او را می گیری و به بهشـت خویش رهنمونش می سازی.

در اینجا مثالی ساده می نویسم: همه می توانند به مدرسه بروند و درس بخوانند، اگر کسی به دبستان نرفت و درس نخواند، در آینـده نمی توانـد به دانشـگاه برود. فقط کسـی می تواند به دانشـگاه برود (و بعدها پزشک، مهندس و... شود) که دیپلم گرفته باشد.

مـدرسه رفتن، مثـال هـدایت اوّل است که برای همه فراهم است، دانشـگاه رفتن مثـال هـدایت دوم است که فقط برای عـدّه ای فراهم است.

آری، هـدایت دوّم مخصوص کسـانی است که تو بخواهی آنـان را از این هـدایت بهره منـد کنی، آنـان کسـانی هسـتند که از هدایت اوّل به خوبی بهره برده اند.

اکنون دیگر می دانم هـدایت اوّل برای همه انسـان هـا هست، همه آن ها پیام تو را درک می کننـد، امّا هـدایت دوم فقط برای کسانی است که هـدایت اوّل را پـذیرفته اند، تو این گونه اراده کرده ای. هر کسـی نمی تواند از هدایت دوم بهره مند شود. تو می دانی چه کسانی هـدایت اوّل را پـذیرفته انـد، تو آنان را به سوی هدایت دوم، راهنمایی می کنی و راه کمال بیشتر را نشان آن ها می دهی.

قَصص : آیه ۵۷

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۵۷)

یکی از بزرگان مکّه نزد محمّد صلی الله علیه و آله آمد و به او گفت: «ای محمّد ! ما می دانیم حقّ با توست، امّا می ترسیم اگر به تو ایمان بیاوریم، عرب ها ما را از این شهر بیرون کنند و ما آواره شویم».

در آن روزگار، هر یک از قبایل عرب، بُتی را در کنار کعبه قرار داده بودند. بزرگان مکّه می دانستند که اگر مسلمان شوند باید این بُت ها را بشکنند، این کار، خوشایند قبایل عرب نبود.

بزرگان مکّه می ترسیدند که قبایل عرب به مکّه حمله کنند و آنان را از این شهر بیرون کنند و آواره بیابان ها شوند، امّا این سخن از روی جهل و نادانی است، اگر آنان به قدرت تو ایمان داشتند، هرگز چنین سخنی نمی گفتند.

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «شما از چه نگرانید؟ آیا

خدا این شهر مکّه را محلّ امنی قرار نداد تا انواع نعمت ها و میوه ها از هر طرف به این شهر بیاید؟ خدا این نعمت ها و میوه ها را روزی شما می کند، امّا بیشتر شما نادان هستید».

آری، آب و هوای مکّه، گرم و خشک است و بیشتر آن کوه و سنگلاخ است، در آنجا درختان میوه رشد نمی کنند، امّا خانه تو در آنجاست، تو به ابراهیم علیه السلامفرمان دادی تا به اینجا بیاید و خانه تو را بازسازی کند، وقتی ابراهیم علیه السلام کعبه را بازسازی کرد دست به دعا برداشت، به خاطر دعای ابراهیم علیه السلامتو برکت زیادی در شهر مکّه قرار دادی. آری، مکّه «حرم امن» توست و کعبه، یادگار ابراهیم علیه السلام است.

به راستی بزرگان مکّه نگران چه هستند؟ این شهر، شهر توست، اگر آنان ایمان بیاورند، تو می توانی نعمت ها را بر آنان ادامه دهی و شرّ دشمنان را از سر آنان کوتاه کنی.

افسوس که آنان قدرت انسان ها را بالاتر از قدرت تو می دانند و از ترس این که منافعشان به خطر بیفتد به حقّ ایمان نمی آورند !

خوشا به حال کسانی که وقتی حقّ را شناختند آن را پذیرفتند و هرگز به منافع خود فکر نکردند ! آنان ثروت دنیا را رها کردند و سعادت همیشگی آخرت را برای خود خریدند.

* * *

قَصص : آیه ۵۹ – ۵۸

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ (۵۸) وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ (۵۹)

بزرگان مکّه به فکر ثروت و منافع خود هستند، پس حقیقت را انکار می کنند، چرا آنان به تاریخ انسان ها اندیشه نمی کنند؟

قبل از این شهرهای زیادی بودند که مردمان آن ها، سرمست زندگی خوش خود بودند و راه کفر را در پیش گرفته بودند، تو به آنان مهلت دادی و سرانجام همه آنان را هلاک کردی.

آنان برای خود کاخ ها و خانه های باشکوه ساخته بودند، امّا همگی نابود شدند و کاخ ها و خانه های آنان ویران شد و دیگر کسی در آن شهرها سکونت نکرد. (فقط گاهی مسافران از آنجا عبور می کنند و مدّت کوتاهی برای استراحت در آنجا منزل می کنند).

آری، آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و تو عذاب خود را بر آنان فرستادی، هیچ کس از آنان باقی نماند تا وارث آنان باشد، آنان هیچ وارثی از خود باقی نگذاشتند، همگی با هم هلاک شدند، تو وارث شهر و سرزمین آنان شدی.

هرگز قبل از اتمام حجّت و روشن شدن حقیقت، آنان را عذاب نکردی. این سنّت توست: قبل از آگاهی دادن و آشکار کردن حقّ و باطل، کسی را عذاب نمی کنی.

اگر مردمی که در یک منطقه زندگی می کردند، در جهل و نادانی بودند، ابتدا پیامبری را در مرکز آن منطقه می فرستادی تا آنان را هدایت کند، آن پیامبر سخن خود را به گوش مردم آن منطقه می رساند، همه کسانی که در روستاها و شهرهای آن منطقه بودند، از سخن آن پیامبر آگاه می شدند و حقّ برای آنان آشکار می شد.

آنان می توانستند حقّ را برگزینند و اهل سعادت و رستگاری شوند، امّا خودشان آزادانه راه کفر را انتخاب کردند و سرانجام به عذاب تو گرفتار

شدنـد. آری، تو فقط کسانی را عـذاب کردی که بر خود ظلم کردند، آنان حقّ را شـناختند و آن را انکار کردند و پیامبر تو را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی و سرانجام آنان را نابود کردی.

* * *

قَصص : آیه ۶۰

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۶۰)

بزرگان مکّه برای این که ثروت و منافع خود را از دست ندهند به محمّد صلی الله علیه و آلهایمان نیاوردند، آنچه به آنان داده شـده است، دنیـا و زینت هـای آن است، ثروت دنیا، زودگـذر و بی وفاست، آنچه نزد توست، بهتر و پایـدارتر است، چرا آنان قدری فکر نمی کنند؟

آنان از ترس این که ثروت و ریاست خود را از دست بدهند، ایمان نمی آورند، در حالی که دیر یا زود، مرگ سـراغ آنان می آیـد و آنان باید با دست خالی از این دنیا بروند، چرا آنان فکر نمی کنند اگر ایمان بیاورند، بهشت جاودان از آنِ آنان خواهد بود؟

* * *

بزرگان مکّه از ترس این که عرب ها آنان را از شـهر مکّه بیرون کنند و ثروت خود را از دست بدهند، به محمّد صـلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند، تو در این آیات، سه جواب به آنان دادی:

۱ – اگر شما به یکتایی من ایمان بیاورید، من می توانم نعمت ها را بر شما ادامه دهم و شرّ دشمنان را از سر شما کوتاه کنم.

۲ – انسان های زیادی بودند که ثروت بیشماری داشتند، امّا چون حقّ را

انکار کردند، به عذاب گرفتار شدند، شما هم از عذاب من بترسید.

۳ - دنیا و آنچه در آن است، وفا ندارد، دیر یا زود شما از ثروت های خود جدا می شوید، به خاطر ثروت دنیا، پا روی حقیقت نگذارید.

این سخن تو برای همه کسانی است که حقّ را می شناسند امّا برای حفظ منافع خود، آن را انکار می کنند.

* * *

قَصص : آیه ۶۱

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ (۶۱)

گروهی از مردم مکّه به محمّد صلی الله علیه و آله ایمان آورده بودند، آنان در فقر و تنگدستی بودند، گروهی از آنان به محمّد صلی الله علیه و آله می گفتند: «بزرگان مکّه در کفر و بُت پرستی هستند، چرا خدا به آنان ثروت داده است؟ چرا باید آنان این گونه در ناز و نعمت باشند و ما این همه سختی بکشیم و در فقر باشیم».

اکنون تو می خواهی جواب سؤال آنان را بدهی: «گروهی به من و پیامبرم ایمان آوردند و من به آن ها وعده نیک دادم و پاداش آنان را بهشت قرار دادم، آنان در روز قیامت در بهشت من مهمان خواهند بود، به گروهی هم در این دنیا، نعمت و ثروت دنیا داده ام، امّا آنان مرا فراموش کردند و راه کفر پیش گرفتند و در روز قیامت برای حسابرسی نزد من می آیند و من آنان را کیفر می کنم، این دو گروه هرگز مانند هم نیستند».

آری، هیچ ثروتی بهتر از ایمان نیست، مؤمنان نباید به ثروت کافران چشم بدوزند، ثروت دنیا نابود می شود و از بین می روند، هیچ کس نمی تواند ثروت خود را با خود به آن دنیا ببرد، امّا کسی که مؤمن باشد، تو او را برای همیشه در بهشت جای خواهی داد و این همان سعادت بزرگ است.

* * *

قَصص : آيه ۶۴ – ۶۲

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۶۲) قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ (۶۳) وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ (۶۴)

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت ها رو آورده اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه داد و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی منع کرد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا رسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می کنی و به بُت پرستان چنین می گویی: کجایند آن بُت هایی که شما آن ها را شریک من می دانستید و آن ها را عبادت می کردید؟

* * *

شیطان و یاران او، بُت پرستان را وسوسه کردند و از آن ها خواستند تا به پیامبران تو ایمان نیاورند، آن بُت پرستان هم سخن شیطان و هم سخن یاران او را گوش کردند و راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند.

روز قیامت که فرا می رسد، تو فرمان می دهی تا بُت پرستان را به سوی جهنّم ببرند، اینجاست که آنان با شیطان و یاران او چنین سخن می گویند:

ـــ ای شیطان ! ای یاران شیطان ! شما به ما می گفتید که جهنّم دروغ است، عذاب خدا دروغ است، روز قیامت دروغ است. چرا آن سخنان را به ما گفتید؟

ـــ ای مردم ! شما چرا به حرف ما گوش فرا دادید؟ اگر می خواستید به سخن

پیامبران گوش می کردید.

ــــ مگر فراموش کرده اید؟ شما ما را مجبور به این کارها کردید؟

ــــ چنین سخن نگویید، ما هرگز بر شما تسلّطی نداشتیم، ما فقط شما را به سوی کفر فرا خواندیم و شما اجابت کردید، کار ما فقط وسوسه کردن بود.(۹۲)

در آن روز، عذاب برای شیطان و یاران او حتمی می شود، شیطان و یارانش چنین می گویند: «خدایا ! ما این مردم را گمراه کردیم، همان گونه که خود گمراه بودیم، اکنون در پیشگاه تو از آنان بیزاری می جوییم، آنان از ما پیروی نمی کردند، بلکه از هوای نفس خود پیروی می کردند».(۹۳)

پس از آن، فرشتگان به بُت پرستان می گویند: «حالا از بُت هایی که می پرستیدید، کمک بخواهید ! آنان را صدا بزنید ! آنان را به یاری بطلبید».

آن بُت پرستان بُت هایی را که می پرستیدند، صدا می زنند، امّا هیچ جوابی نمی شنوند. در این هنگام آنان آتش سوزان جهنّم را به چشم خود می بینند، آن وقت است که آرزو می کنند کاش سخن پیامبران را می پذیرفتند و به عذاب گرفتار نمی شدند.

* * *

قَصص : آیه ۶۷ – ۶۵

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ (۶۵) فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۶۶) فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ (۶۷)

سخن از روز قیامت به میان آمد، محمّد صلی الله علیه و آله بُت پرستان مکّه را از بُت پرستی نهی کرد و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، ولی آنان محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو

ص:۲۱۶

و جادوگر می خواندند.

روز قیامت که فرا رسد، تو از آن بُت پرستان سؤال می کنی: «چه پاسخی به پیامبران من دادید؟».

آنـان در جواب چه بگوینـد؟ آیـا بگوینـد: «سـخن پیـامبران را گوش کردیم»، این که دروغی آشـکار است، در آن روز دروغ خریداری ندارد. آیا بگویند: «آنان را دروغگو پنداشتیم»، این جواب که مایه بدبختی و رسوایی آنان است.

آری، آن روز آنـان هیـچ پاسـخی برای گفتن ندارنـد، آنان نمی داننـد چه بگوینـد، هر گونه بهانه ای از یاد آنان می رود، آن چنان ترس و اضطراب آنان را فرا می گیرد که از یکدیگر هم سؤال نمی پرسند، آنان فقط سکوت می کنند.

فرشـتگان آنـان را با صورت، روی زمین می کشـند و به سوی جهنّم می برنـد، آنان نمی تواننـد فرار کننـد، جایگاه آنان جهنّم خواهد بود، همان جهنّمی که هرگاه آتش آن فروکش می کند، فرشتگان بر شعله های آن می افزایند.(۹۴)

* * *

این سـرنوشت کسـانی است که بـا شـرک و بُت پرستی این دنیـا را ترک کننـد، امّا اگر کسـی توبه کرد و به یگانگی تو ایمان آورد و عمل نیک انجام داد به رستگاری می رسـد، تو او را در روز قیامت در بهشت خود جای می دهی و رحمت خود را بر او نازل می کنی. آری، تو توبه کنندگان را دوست داری و آنان همان رستگاران هستند.

قَصص : آیه ۷۰ – ۶۸

وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۶۸) وَرَبُّکَ یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا یُعْلِنُونَ (۶۹) وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِی الْأُولَی وَالْاٰخِرَهِ وَلَهُ الْحُکْمُ وَإِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۷۰)

محمّد صلی الله علیه و آله بزرگان مکّه را به یکتاپرستی فرا می خواند و از آنان می خواست از بُت پرستی دست بردارند، محمّد صلی الله علیه و آله برای آنان قرآن می خواند و به آنان می گفت: اگر در پیامبری من شک دارید، یک سوره مانند قرآن بیاورید.

بزرگان مکّه، معجزه بودن قرآن را درک کردند، امّا باز هم ایمان نیاوردند، آن ها به دنبال بهانه بودند، آنان به محمّد صلی الله علیه و آلهچنین گفتند: «اگر خدا می خواست کسی را برای هدایت ما بفرستد، چرا تو را انتخاب کرده است؟ تو مانند ما ثروتمند نیستی، تو فقیری و هیچ گنجی از طلا نداری».

آنان تصوّر می کردند که ثروت دنیا، نشانه ارزش انسان نزد توست، اگر تو بخواهی می توانی به محمّد صلی الله علیه و آله ثروتی بهتر از آنچه کافران گفتند، عطا کنی.

ص:۲۱۸

کافران خیال می کنند که شخصیّت انسان به ثروت اوست، امّا چنین نیست، داشتن ثروت زیاد با هدف پیامبر سازگاری ندارد، پیامبر آمده است تا انسان ها را تربیت کند، تو چنین اراده کردی که او ثروت زیادی نداشته باشد، تو این را برای هدف او بهتر دانستی.

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد:

* * *

خدا هر آنچه را بخواهد خلق می کند و هر کس را که بخواهد برمی گزیند، انسان ها در برابر انتخاب او، اختیاری ندارند.

خدا بالاتر و والاتر از آن است که برای او شریک قرار دهید. او از آنچه در دل پنهان می کنید یا آشکار می کنید، آگاه است.

او خدای یگانه است، خدایی جز او نیست. در این دنیا و در آخرت، ستایش مخصوص اوست، پادشاهی جهان از آنِ اوست و همه شما برای حسابرسی به پیشگاه او می آیید و او سزای اعمال شما را می دهد.

* * *

سر کلاس بودم، یکی از دانشجویان رو به من کرد و گفت:

ـــ آیا انسان، حقّ انتخاب دارد؟

ـــ آری. خدا انسان را با اختیار آفرید و به او حقّ انتخاب داد تا خود انسان راه را انتخاب کند.

ـــ پس چرا خدا در قرآن می گوید: «انسان ها هیچ اختیاری ندارند»، قرآن از مجبور بودن انسان ها سخن گفته است.

ـــ کجای قرآن، چنین سخنی آمده است؟

ـــ سوره قصص آیه ۶۸.

ـــ برای فهمیدن این آیه باید کلّ آیه را بخوانی، چرا فقط قسمتی از آیه را می خوانی؟ چرا به تفسیر مراجعه نمی کنی؟ باید سخن امام رضا علیه السلام را درباره

این آیه بخوانی.

ـــــ برایم از سخن امام رضا علیه السلام بگو، کسی تا به حال، آن سخن را برای من نگفته است.

* * *

یکی از یاران امام رضا علیه السلام می گوید:

من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم درباره امامت سخن می گویند. آنان می گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا علیه السلامبروم و نظر آن حضرت را درباره امامت جویا شوم.

از مسجد بیرون آمدم و به خانه امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و چنین فرمود:

خدا دین خودش را با «ولایت »کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خمّ، علی علیه السلامرا به عنوان امام معرّفی نمود و از مردم خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند.

به راستی مردم چه می دانند که امامت چیست؟ امام، همچون خورشیدی است که جهان را روشن می کند. امام همچون آب گوارا برای تشنگان است. امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم پس از وفات پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

خدا در آیه ۶۸ سوره قصص می گوید: «خدای تو آنچه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند، آنان حقّ انتخاب ندارند».

چگونه مردم می خواهند امام را برگزینند؟ امام، معصوم است و از خطا و لغزش در امان است، خدا او را این گونه قرار داده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می دهد.(۹۵)

* * *

این سخن امام رضا علیه السلام طولانی است، من قسمتی از آن را بیان کردم، مناسب می بینم در اینجا چند نکته بنویسم:

۱ – اهل سنّت معتقدند که پیامبر از دنیا رفت در حالی که برای مردم امام معرّفی نکرده بود، مردم ناچار شدند دور هم جمع بشوند و ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود انتخاب کنند.

۲ – شیعه معتقد است که امامت، عهدی است آسمانی. مردم هرگز نمی توانند امام را انتخاب کنند. امام باید معصوم باشد و از هرگونه خطایی به دور باشد تا بتواند جامعه را به سوی رستگاری هدایت کند. فقط خداست که می داند چه کسی مقام عصمت را دارا می باشد.

۳ – انسان ها هیچ اختیاری در انتخاب امام ندارند، همان گونه که هیچ اختیاری در انتخاب پیامبر نداشتند. این خداست که هر کس را شایسته بداند به مقام پیامبری یا مقام امامت می رساند.

۴ – خدا به امام مقام عصمت داده است و سپس اطاعت او را بر مردم واجب کرده است. مردم وظیفه دارند از امام، اطاعت کنند، زیرا او از هرگونه خطایی به دور است. خدا دوازده امام را برای هدایت جامعه قرار داد، علی علیه السلام اوّلین امام بود و آخرین امام، مهدی علیه السلام است که دوازدهمین امام می باشد.

با توجّه به مطالبی که گفته شد، روشن شد که این آیه اصلاً درباره مجبور بودن انسان سخن نمی گوید. اصلاً سخن این آیه درباره اعمال انسان نیست. خدا انسان را با اختیار آفریده است و انسان مسئول کردار و گفتار خود است. این آیه، درباره انتخاب پیامبر و امام سخن می گوید.

* * *

قَصص : آيه ۷۳ – ۷۱

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ (۷۱) قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (۷۲) وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۷۳)

از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی باز هم برای بُت پرستان از یکتاپرستی سخن بگوید، برای آنان، نعمت هایی را که تو به انسان ها داده ای بیان کند و چنین بگوید:

ای مردم ! اگر خدا نعمت روز را به شما نمی داد، چه می کردید؟ اگر او تاریکی شب را تا قیامت پایدار سازد، چه کسی می تواند روشنایی را برای شما پدید آورد؟ آیا در آن وقت، خدایان دروغین می توانستند برای شما، روز را بیافرینند؟ چرا شما سخن حقّ را نمی شنوید؟ چرا بُت های بی جان را می پرستید؟

اگر خدا روز را تا رسیدن قیامت پایدار می ساخت، چه می کردید؟ آیا خدایان دروغین می توانستند نعمت شب را به شما بدهند؟ آیا با دیدن حقّ، باز هم غفلت می کنید؟

این از رحمت خداست که برای شما روز و شب قرار داد تا شب ها آرامش داشته باشید و استراحت کنید و در روز برای کسب روزی تلاش کنید، باشد که شکر نعمت های او را به جا آورید.

* * *

قَصص : آيه ۷۵ – ۷۴

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ

كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (۷۴) وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۷۵)

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت ها رو آورده اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا جلوه داد و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی پرهیز داد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا رسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می کنی و به بُت پرستان چنین می گویی: کجایند آن بُت هایی که شما آن ها را شریک من می دانستید و آن ها را عبادت می کردید؟

روز قیامت که فرا رسد، تو از هر امّت و گروهی، یک شاهد می آوری تا بر گفتار و کردار آنان شاهد باشد.

آن روز، همه بُت پرستان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو به بُت پرستان می گویی: «شما چرا بُت ها را می پرستیدید؟ چه دلیلی برای این کار خود داشتید؟ دلیل خود را بیاورید». آن روز حقّ آشکار می شود و همه می فهمند که تو خدای یگانه ای.

تو فرمان می دهی که بُت پرستان به جهنّم بروند، هیچ کس نمی تواند نافرمانی تو کند، در آن روز، همه بُت ها نابود می شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می شوند، آنان خیال می کردند که بُت ها می توانند به آنان سود برسانند و از خطرها نجاتشان بدهند، امّا وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود.

＊＊＊

تو در روز قیامت، کسانی را می آوری تا به کردار مردم گواهی دهند، آنان

بندگان خاصّ تو هستند که تو به آنان علم مخصوصی داده ای تا از کردار و رفتار اهل زمان خود باخبر باشند و در روز قیامت گواهی می دهند مردمی که در زمان آن ها زندگی می کردند، چه کارهایی انجام داده اند.

وقتی آنان گواهی دادند، دیگر هیچ کس نمی تواند اعمال خود را انکار کند، در آن روز، کافران آرزو می کنند که ای کاش با خاک زمین یکسان بودند و دیده نمی شدند تا مورد بازخواست قرار گیرند، آری، آنان نمی توانند هیچ سخنی را از خدا پنهان کنند.

* * *

من می خواهم بدانم آن کسانی که بر کردار و رفتار مردم هر زمان شاهد و گواهند، چه کسانی هستند؟

آنان، دوازده امامی هستند که تو آنان را جانشین پیامبر قرار داده ای، آنان شاهد و گواه مردم هستند و پیامبر هم بر همه آنان گواه است.(۹۶)

امروز هم مهدی علیه السلام ، امام زمان من است، تو او را شاهد و ناظر بر اعمال ما قرار داده ای، او به اذن تو از آنچه ما انجام می دهیم، باخبر است.

به راستی آیا تو نیازی به گواهی آنان داری؟

هرگز ! تو به همه چیز آگاهی داری، امّا این مطلب فواید تربیتی دارد، وقتی من بدانم که امام زمان شاهد اعمال من است، خود را در حضور او حس می کنم و این برای رعایت تقوا بهتر است.(۹۷)

قَصص : آیه ۷۸ – ۷۶

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ (۷۶) وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (۷۷) قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ (۷۸)

بُت پرستان سخن محمّد صلی الله علیه و آله را شنیدند و آن را انکار کردند، آنان حقّ را شناختند و از آن روی گردان شدند، چرا آنان این گونه رفتار کردند، راز طغیان آنان چه بود؟ آنان که معجزه بودن قرآن را درک کردند ونتوانستند حتّی یک آیه هم مانند قرآن بیاورند، پس چرا باز هم با قرآن دشمنی کردند؟

ص:۲۲۵

تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی، پس داستان «قارون» را بیان می کنی. وقتی من این داستان را می خوانم، می فهمم که راز طغیان آدمی، شیفتگیِ دنیاست. کسی که شیفته دنیا شود و به ثروت خود دل ببندد، حقّ را به راحتی انکار می کند. دلبستگی به دنیا، ریشه همه بدی ها است.

قارون که بود؟ در چه زمانی زندگی می کرد؟

او، پسر خاله موسی علیه السلام بود و ابتدا مردی مؤمن بود و هیچ کس در بنی اسرائیل، تورات را به زیبایی او نمی خواند. او «قاری تورات» بود. کم کم، ثروت و مال او زیاد شد و دچار غرور و تکبّر شد.

آری، او از ثروتمندان بنی اسرائیل شد ولی به قوم خود ستم کرد، تو به او گنج های زیادی داده بودی. اگر او می خواست صندوق های طلای خود را جا به جا کند، یک گروه از افراد قوی هم کافی نبود، باید گروه های زیادی از افراد قوی را صدا می زد و از آنان برای جا به جایی صندوق های خود کمک می گرفت.

* * *

گروهی از مؤمنان، قارون را نصیحت کردند و به او چنین گفتند:

ای قارون ! این قدر به مال و ثروت خود نناز و سرمستی مکن که خدا ثروتمندان سرمست را دوست ندارد.

از ثروتی که خدا به تو داده است، توشه ای برای آخرت خود بفرست. قدری فکر کن از این همه ثروت چه چیزی برای توست؟ آیا به جز یک کفن برای تو باقی خواهد ماند؟ وقتی مرگ سراغ تو آمد، بیش از یک کفن نمی توانی با خود ببری !

ای قارون ! تا فرصت داری به نیازمندان کمک کن، از ثروتی که خدا به تو

داده است به آنان انفاق کن. روی زمین فساد و تباهی نکن که خدا تبهکاران را دوست ندارد؟

* * *

قارون به جای آن که از این سخنان پند بگیرد در جواب چنین گفت: «این ثروت را به سبب دانش و لیاقت خود به دست آورده ام، من خودم می دانم ثروتم را چگونه مصرف کنم، من نیاز به راهنمایی شما ندارم».

آری، قارون به ثروت خود می نازید و فکر می کرد که ثروت زیاد، نشانه آن است که نزد تو مقامی بس بزرگ دارد. قارون با خود فکر نکرد که قبل از او، تو قوم های زیادی را به خاطر گناهانشان هلاک کردی که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند، ثروت آنان باعث نشد که تو آنان را هلاک نکنی. هرگز ثروت نشانه دوستی تو نیست، تو به کافران هم ثروت زیادی دادی و سپس آنان را به عذاب گرفتار ساختی.

این قانون توست: تو به گناهکاران فرصت می دهی، امّا وقتی فرصت آنان تمام شد، عذابی آسمانی را بر آنان نازل می کنی. وقتی عذاب تو فرا می رسد، دیگر از گناه آن گناهکاران سؤالی نمی شود، آنان در غفلت هستند و مشغول لذّت های دنیای خود هستند که ناگهان عذاب تو فرا می رسد و آنان را نابود می کند.

قوم عاد چگونه نابود شدند؟ هود علیه السلام آنان را به یکتاپرستی فرا خواند، امّا آنان او را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، ناگهان صدای وحشتناک آسمانی (همراه با طوفان شدید و صاعقه) آنان را فرا گرفت و همه آنان را نابود کرد، هیچ کس از آنان سؤال نکرد، تو آنان را خار و خاشاک بیابان ها ساختی.(۹۸)

ص:۲۲۷

* * *

قَصص : آیه ۸۱ – ۷۹

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۷۹) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ (۸۰) فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ (۸۱)

روزی قارون با شکوه و جلال زیادی در برابر مردم به خودنمایی پرداخت، او گرفتار «جنون نمایش ثروت» شده بود و دوست داشت تا ثروت خود را به رخ دیگران بکشد.

گروهی از مردم که خواهان دنیا بودند گفتند: «ای کاش ما به جای او بودیم، به راستی که بهترین لذّت های دنیا از آنِ اوست»، آری، آنان آرزو کردند که کاش ثروتی همانند ثروت قارون داشتند.

گروهی که اهل علم و معرفت بودند به آنان گفتند: «وای بر شما ! این چه سخنی است که می گویید؟ پاداش خدا برای کسی که ایمان بیاورد و عمل نیک انجام دهد، از همه ثروت قارون بهتر است، البتّه پاداش خدا به کسانی می رسد که در راه ایمان شکیبا باشند و بر سختی ها صبر کنند».

آری، مردم ادّعای ایمان می کنند، امّا تو آنان را با سختی ها و بلاها امتحان می کنی، کسانی که بر سختی ها صبر می کنند، لیاقت بهره بردن از ثواب تو را دارند، تو آنان را در روز قیامت در بهشت جاودان خود مهمان می کنی. دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، مرگ در کمین همه است، هیچ کس نمی تواند بیش

ص:۲۲۸

از یک کفن با خود به قبر ببرد، امّا کسی که با ایمان واقعی از این دنیا برود، سعادتمند خواهد بود.

* * *

قارون از راه راست دور شده بود، موسی علیه السلام تصمیم گرفت تا با او سخن بگوید، روزی موسی علیه السلام به قصر قارون رفت و با او سخن گفت و او را نصیحت کرد، امّا قارون موسی علیه السلام را مسخره کرد.

موسی علیه السلام از جا بلند شد و بیرون آمد و برای لحظاتی در حیاط قصر قارون نشست، قارون دستور داد تا مقداری خاکستر را با آب مخلوط کنند و از بالای پشت بام بر سر موسی علیه السلامبریزند، موسی علیه السلام از جا بلند شد و قصر قارون را ترک کرد.

اینجا بود که تو بر قارون خشم کردی و قارون و قصر باشکوه او را در زمین فرو بردی، آری، این عذاب تو به گونه ای بود که هیچ کس غیر از تو نمی توانست او را کمک کند. در آن هنگام نه کسی توانایی داشت او را یاری کند و نه او می توانست خود را نجات دهد، زمین او و همه ثروتش را در خود فرو برد و او هلاک شد.

* * *

قَصص : آیه ۸۲

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ (۸۲)

مردم از این حادثه باخبر شدند، کسانی که روز قبل آرزو می کردند کاش جای قارون بودند، به خود آمدند، آنان چنین گفتند:

ما اکنون فهمیـدیم که هیـچ کس از خود چیزی نـدارد، این خـداست که روزیِ هر کس را بخواهـد، زیاد یا کم قرار می دهد، ثروت زیاد، نشان خشـنودی او نیست، فقر هم دلیل بر نارضایتی او نیست، او با این ثروت، بنـدگان خود را امتحان می کنـد، ما دیروز از خدا خواستیم تا ما را مانند قارون قرار دهد، اگر خدا این دعای ما را مستجاب می کرد، امروز چه می کردیم؟

خدا بر ما منّت نهاد که ما را مثل قارون در زمین فرو نبرد ! ما چگونه شکر او را به جا آوریم؟

وای ! گویی که کافران هرگز سعادتمند نمی شوند !

* * *

قَصص : آیه ۸۴ – ۸۳

تِلْـکَ الـدَّارُ الاْـخِرَهُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لَا یُرِیـدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۸۳) مَنْ جَاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّیِّئَهِ فَلَا یُجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئَاتِ إِلَّا مَا کَانُوا یَعْمَلُونَ (۸۴)

این مـاجرای قـارون بود، کسـی که زمانی قاری «تورات» بود و برای مردم کتاب تو را می خوانـد، کارش به آنجا رسـید که در دل زمین فرو رفت، به راستی راز هلاکت او چه بود؟ چرا او این گونه سقوط کرد و با کفر از این دنیا رفت؟ چرا قلب او از نور ایمان خالی شد؟ چرا عاقبت او چنین شد؟

اکنـون جـواب این سؤال را این گونه می دهی: «من بهشت را خـانه آخرت کسـانی قرار می دهم که در این دنیـا قصـد برتری جویی و فساد ندارند و عاقبت نیک برای پرهیزکارن است».

قارون گرفتار برتری جویی شده بود، او خود را از دیگران برتر می دانست و

به ثروت خود می نازیـد و فکر می کرد که ثروت زیاد، نشانه آن است که مقامی بس بزرگ دارد، او روی زمین، فساد کرد و با پیامبر تو دشمنی نمود.

آری، بهشت برای کسانی است که در این دنیا، فروتن هستند و از غرور و تکبّر و برتری جویی به دور هستند.

بهشت، وعـده ای است که تو به نیکوکـاران داده ای، کسـانی که در این دنیا، کار نیکی انجام دهنـد، به آنان پاداشـی بهتر می دهی، تـو آنـان را در بهشت جـاودان مهمـان می کنی و او برای همیشه از نعمت هـای آن بهره منـد می شـود، ولی کسـانی که اعمال بدی انجام می دهند، به همان اندازه، کیفر می بینند.

این که زمین قـارون و ثروت او را در خـود فرو برد، چیزی جز نـتیجه کارهـای خـود او نبود. در روز قیـامت هم کـافران نـتیجه اعمال خودشان را می بینند، تو هرگز به بندگان خود حتّی به اندازه سـر سوزنی ظلم نمی کنی، آنان نتیجه کارهای خود را می بینند.

* * *

قَصص : آیه ۸۷ – ۸۵

إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ لَرَادُّکَ إِلَی مَعَادٍ قُلْ رَبِّی أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَی وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ (۸۵) وَمَا کُنْتَ تَرْجُو أَنْ یُلْقَی إِلَیْکَ الْکِتَابُ إِلَّا رَحْمَهً مِنْ رَبِّکَ فَلَا تَکُونَنَّ ظَهِیرًا لِلْکَافِرِینَ (۸۶) وَلَا یَصُدُّنَّکَ عَنْ آیَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَیْکَ وَادْعُ إِلَی رَبِّکَ وَلَا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِینَ (۸۷)

دیگر به آخر این سوره نزدیک می شوم، تو این سوره را زمانی نازل کردی که محمّد صـلی الله علیه و آله در مکّه بود و تعداد مسـلمانان کم بود و دشـمنان آنان زیاد بودند، تو ماجرای موسـی علیه السـلام را بیان کردی و سپس از نابودی فرعون و قارون سخن

گفتی، اکنون می خواهی وعده ای بزرگ به محمّد صلی الله علیه و آله بدهی، پس چنین می گویی:

ای محمّد ! من قرآن را بر تو نازل کردم و تو را به سوی وعده گاه باز می گردانم !

ای محمّد ! من تو را به پیامبری فرستادم تا این مردم را هدایت کنی، امّا آنان تو را دروغگو می خوانند، اکنون به آنان چنین بگو: «خدای من می داند چه کسی برنامه هدایت آورده است و چه کسی در گمراهی آشکار است».

ای محمّد ! تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی بر تو نازل شود، تنها لطف و رحمت من بود که تو را به پیامبری برگزیدم، پس، از تو می خواهم که هرگز از کافران پشتیبانی نکنی.

ای محمّد ! اکنون که تو را به پیامبری برگزیدم، مبادا کفر کافران تو را از قرآنی که بر تو نازل شده است، باز دارد ! تو مردم را به سوی من دعوت کن و هرگز از مشرکان نباش !

* * *

محمّد صلی الله علیه و آله هرگز رو به شرک نمی آورد، تو به او مقام عصمت دادی و او را از هر خطا و گناهی حفظ نمودی، منظور تو در این سخن، پیروان محمّد صلی الله علیه و آلهاست.

تو محمّد صلی الله علیه و آله را مخاطب خود قرار می دهی ولی منظور تو پیروان اوست، این شیوه در بعضی از آیات قرآن است، این کار، اثر روانی زیادی در روحیّه مسلمانان دارد، وقتی تو به پیامبر می گویی که از مشرکان نباش، مسلمانان حساب کار خودشان را می کنند و می فهمند که این مسأله بسیار مهمّی است.

* * *

ص:۲۳۲

بار دیگر آیه ۸۵ را می خوانم: «ای محمّد ! من قرآن را بر تو نازل کردم و تو را به سوی وعده گاه باز می گردانم».

من دوست دارم بدانم منظور از این «وعده گاه» چیست؟ به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم. به سخنی از امام صادق علیه السلاممی رسم، روزی یکی از یاران آن حضرت از ایشان درباره این آیه سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام در جواب از روزگار رجعت سخن گفت، در آن روزگار، پیامبر هم به دنیا باز می گردد.

وقتی این سخن را خواندم، فهمیدم که منظور از «وعده گاه» در این آیه، روزگار رجعت است.

«رجعت»، همان زنده شدنِ دوباره است، وقتی مهدی علیه السلامظهور کند، سال ها روی زمین حکومت می کند، بعد از آن، روزگار رجعت فرا می رسد، تو محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام را همراه با گروهی از بندگان خوبت، زنده می کنی، همچنین در آن روز، گروهی از کافران را زنده می کنی تا آنان به سزای اعمالشان در این دنیا برسند.

نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست.

* * *

این سوره را وقتی نازل کردی که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه بود و هنوز به مدینه هجرت نکرده بود، محمّد صلی الله علیه و آله مردم مکّه را به سوی یکتاپرستی دعوت می کرد، امّا آن ها به او سنگ می زدند، خاکستر بر سرش می ریختند، او را جادوگر و دروغگو می خواندند، پیروانش را شکنجه می کردند.

تو از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی بر همه سختی ها صبر کند و راه خود را ادامه بدهد

ص:۲۳۳

که سرانجام او از کافران انتقام خواهد گرفت، روزگار رجعت محمّد صلی الله علیه و آلهبه دنیا باز می گردد، آن کافران هم زنده می شوند تا در همین دنیا کیفر شوند.

تو می خواهی آن کافران را در همین دنیا هم عذاب کنی، البتّه آنان در روز قیامت هم به آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

* * *

قَصص : آیه ۸۸

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۸۸)

از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا هیچ خدایی را جز تو پرستش نکند، آری هیچ خدایی جز تو نیست.

همه چیز نابود می شود مگر وجه اللّه.

پادشاهی جهان از آنِ توست و در روز قیامت، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و سزای اعمال آنان را می دهی.

* * *

«همه چیز نابود می شود مگر وجه اللّه».

«وجه» یعنی «صورت».

آیا معنای «وجه اللّه»، «صورت خدا» می شود؟

مگر خدا جسم است که صورت و چهره داشته باشد؟

تفسیر این آیه چه می شود؟ چه کسی به من کمک می کند؟

* * *

روزی، یکی از یاران امام صادق علیه السلام به خانه آن حضرت رفت و از ایشان چنین پرسید: «آقای من ! عدّه ای می گویند که خدا مانند انسان ها، چهره دارد».

امـام صـادق علیـه السـلام در جـواب چنیـن فرمـود: «هر کس اعتقـاد داشـته باشـد کـه خـدا چهره و صـورت دارد، کـافر شـده است...خدا از آنچه اینان می گویند، بالاتر و والاتر است، منظور از صورت خدا، پیامبران و اولیای او می باشند».(۹۹)

هر کس، دینِ خدا را می خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن ها هسـتند که می توانند دین واقعی را برای مردم بیان کنند.

وقتی من به دیدار شخصِ بزرگی می روم، با کمال احترام روبروی آن شخص می ایستم و سلام می کنم.

خـدا حجّت خود را به عنوان چهره خود معرّفی کرده است، حجّت خـدا همان پیامبر و دوازده امام پاک می باشـند، اگر کسـی می خواهد به سوی خدا برود باید از راه آنان برود و دین را از آنان فرا گیرد.

راه رسـیدن به خـدا فقط در پیروی از سـخنان آنان است، دین واقعی، دینی است که پیامبر و دوازده امام معرّفی کننـد. اگر من می خواهم به سعادت برسم، باید از دینی که آنان بیان کرده اند، پیروی کنم.

* * *

همه چیز نابود می شود مگر وجه اللّه.

همه دین ها نابود می شوند مگر دین اللّه !

منظور از «دین اللّه»، همان اسلام واقعی است، اسلامی که ولایت اهل بیت علیهم السلامرا ستون و اساس خود می داند.

عدّه زیادی در این دنیا برای خود دین درست کردند و مردم را فریب دادند، همه این ادیان روزی از بین می روند.

این وعـده توست، دین حقّ هرگز نـابود نمی شود، دشـمنان اهـل بیت علیهم السـلام برای نـابودی نـام و یاد آنان چقـدر تلاش کردند و چقدر ظلم ها نمودند، امّا تو اراده

کردی که دین واقعی زنده بماند، راه و مکتب اهل بیت علیهم السلام روز به روز رونق بیشتری می گیرد.

وقتی زمان ظهور مهـدی علیه السـلام فرا رسـد، همه ادیان دروغین و مـذهب های باطل نابود می شوند و فقط مذهب اهل بیت علیهم السلامباقی می ماند.

پس از ظهور، روزگـار رجعت فرا می رسـد، در آن روزگـار هم فقـط یک دین وجود دارد. هیـچ کس نمی دانـد که روزگار رجعت چقدر طول خواهد کشید، سال های سال، فقط مکتب اهل بیت علیهم السلام باقی خواهد بود.

ایـن وعـده تـوست: تـو روی این زمین، نـدایِ اسـلام واقعی را طنین انـداز خـواهی کرد و پس از آن، تـا روز قیـامت هیـچ دین دروغین دیگری روی زمین نخواهد بود.(۱۰۰)

ص:۲۳۶

سوره عنکبوت

اشاره

ص:۲۳۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره **۲۹** قرآن می باشد.

۲ - نـام این سوره از آیه **۴۱** گرفته شده است. در آن آیه از بُت پرسـتانی که به بُت ها دل بسـته اند، سخن به میان آمده است، این آیه می گویـد: «آن بُت پرسـتان ماننـد عنکبوتی هسـتند که خـانه ای می سـازد و نمی دانـد که سـست ترین خانه ها، خانه عنکبـوت است»، اگر بُت پرسـتان می دانسـتند که دل بسـتن به بُت هـا هماننـد دل بسـتن به خـانه عنکبـوت است، از کـار خود پشیمان می شدند.

۳ - موضوعـات مهم این سوره چنین است: امتحان شـدن انسان ها در دنیا، اشاره ای به تلاش های پیامبران (نوح، ابراهیم، لوط علیهم السلام و...) در راه مبارزه با بُت پرستی، نا امیدی بُت پرستان در روز قیامت، نکوهش بُت پرستی، حقیقت زندگی دنیا و ...

عنکبوت : آیه ۷ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (١) أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (٢) وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (٣) أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (٤) مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (٥) وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (٦) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِى كَانُوا يَعْمَلُونَ (٧)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

محمّد صلی الله علیه و آله در شهر مکّه است، گروهی از مردم به او ایمان آورده اند، کافران، پیروان محمّد صلی الله علیه و آله را اذیّت و آزار می کنند و از آن ها می خواهند تا از یکتاپرستی دست بردارند و به بُت پرستی بازگردند.

ص:۲۳۹

بعضی از آن مسلمانان که ایمان سستی داشتند، وقتی با این سختی ها روبرو

شدند، دست از ایمان خود برداشتند و بار دیگر بُت پرست شدند، اکنون تو درباره آنان سخن می گویی، تو از سنّت «امتحان» سخن می گویی، وقتی انسان ها می گویند: «ما ایمان آوردیم»، تو آنان را به حال خود رها نمی کنی، بلکه امتحانشان می کنی.

تو در همه زمان ها بندگان خود را با سختی ها امتحان می کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو. وقتی که سختی ها پیش می آید، معلوم می شود چه کسی واقعاً ایمان آورده است.

مؤمنان باید در سختی ها صبر پیشه کنند، تو به کافران فعلاً مهلت داده ای، آنان مؤمنان را شکنجه می کنند و بر کفر خود اصرار می ورزند، امّا هرگز نمی توانند از کیفر تو خلاصی یابند. کافران تصوّر می کنند که می توانند از حیطه قدرت تو خارج شوند، امّا چنین نیست، تو به زودی آنان را کیفر خواهی کرد و به سزای کارهایشان خواهی رساند.

روز قیامت، روز عذابِ کافران خواهد بود، امّا آن روز برای کسانی که راه تو را انتخاب کرده اند، روز زیبایی خواهد بود.

آری، سرانجام روز قیامت فرا می رسد و تو مؤمنان را در بهشت جای می دهی و آنان از نعمت های زیبای تو بهره مند می شوند.

هر کس که به پاداش تو در روز قیامت امید دارد، می داند که سرانجام آن روز فرا می رسد، تو خدای شنونده و دانایی هستی و به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی و مؤمنان را پاداش بزرگی می دهی.

آری، کسانی که در راه دین و ایمان تلاش کنند، برای خود تلاش می کنند، آنان نتیجه ایمان و عمل نیکوی خود را می بینند، تو از گناه و خطای آنان درمی گذری و آنان را می بخشی و در قیامت بهتر از آنچه انجام داده اند، به آنان پاداش می دهی.

ص:۲۴۰

ایمان یا کفر بندگان برای تو سود و زیانی ندارد، این بندگان هستند که با ایمان آوردن به خود سود می رسانند و یا با کفر به خود ستم می کنند، تو خدای یکتایی هستی که از همه جهانیان بی نیازی. تو به چیزی نیاز نداری، اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، به عبادت آنان هرگز نیاز نداری، تو می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.

* * *

در آیه ۲ این سوره از «قانون امتحان» برایم سخن گفتی، ممکن است در زندگی، حوادث ناگواری برایم پیش بیاید، باید بدانم که این حوادث یا «بلا» است یا «سختی».

«بلا» حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر من گناه نکنم، بلاها به سراغ من نمی آید.

ممکن است من اصلاً گناهی نکرده باشم، امّا برای من حادثه ناگواری پیش بیاید. من باید بدانم که این یک «سختی» است که تو برایم فرستادی تا مرا امتحان کنی، اگر من در این امتحان موفّق شوم، مقام من بالاتر می رود.

آری، وجودِ من، فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آن ها بپردازد. سختی، بد نیست، بلکه سبب می شود تا از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورم و تضرّع کنم !

اگر سختی ها نباشد دل من اسیر دنیا می شود، ارزش من کم و کم تر می شود، سختی ها، دل مرا آسمانی می کند.

اگر حادثه ناگواری برای من پیش آمد، با خود می گویم: آیا من گناهی کرده ام؟ آیا خطایی انجام داده ام؟

اگر پاسخ این سؤال، مثبت است، باید بدانم که تو بلا فرستادی تا مرا از گناه پاک کنی، تو خواستی من نتیجه گناه خود را در این دنیا ببینم.

ولی اگر من گناهی انجام نـداده ام (و حادثه ناگواری برایم پیش آمـد)، بایـد بدانم که تو می خواهی مرا امتحان کنی، آیا من در برابر سختی ها، دست از ایمان خود برمی دارم؟

این قانون توست: تو بندگان خود را امتحان می کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو !

* * *

عنکبوت : آیه ۸

وَوَصَّیْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاکَ لِتُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸)

محمّـد صـلی الله علیه و آله بـا مردم مکّه سـخن می گفت و آنـان را به اسـلام دعوت می کرد، چنـد نفر از جوانـان به او ایمان آوردنـد و مسـلمان شدنـد، وقتی مادران آن ها این ماجرا را فهمیدنـد، بسـیار ناراحت شدنـد و به آنان چنین گفتنـد: «چرا شـما مسلمان شده اید؟ چرا از دین نیاکان خود دست برداشته اید؟ ما آب و غذا نمی خوریم تا شما به بُت پرستی بازگردید».

جوانان در فکر فرو رفتند، مادران آنان در تصمیم خود جدّی بودند، آنان اعتصاب غذا کردند، جوانان نگران حال مادران خود شدند، آنان می دانسـتند که تو به مسلمانان امر کرده ای به پدر و مادر خود نیکی کنند و احترام آنان را بگیرند، امّا احترام پدر و مادر تا چه اندازه؟ آیا انسان به خاطر پدر و مادر خود می تواند به کفر بازگردد؟

اکنون این آیه را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل می کنی: «ای محمّد ! من به انسان ها سفارش کردم که به پدر و مادر خود نیکی کننـد، امّـا اگر پـدران و مادرانشان اصـرار کردنـد تا از روی نادانی به من شـرک بورزنـد، در این موضوع از آنان پیروی نکنند. همه شما در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه من می آیید

ص:۲۴۲

و شما را به آنچه انجام می دادید، آگاه می سازم و به خوبان پاداش می دهم و بدان را کیفر می کنم».

آری، این یک اصل است: پیوند انسان با تو به همه پیوندها مقدّم است، اگر پدر و مادری بخواهند فرزند خود را از ایمان به تو باز دارند، او نباید به سخن آنان گوش فرا دهد.

* * *

عنکبوت : آیه ۹

وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ (۹)

سخن دربـاره آن جوانانی بود که مادرانشان اعتصاب غـذا کرده بودنـد، تو از آنان خواستی که به خاطر مادران خود، دست از ایمان خود برندارنـد، آنان به سـخن تو گوش فرا دادند و در نتیجه تنها ماندند، پدران و مادران آنان وقتی دیدند آنان دست از عقیده خود برنمی دارند، آنان را از جمع خانواده طرد کردند.

درست است که آنان به خاطر تو تنها شدند، امّا تو آنان را در روز قیامت در جمع نیکوکاران قرار می دهی، آنان را در بهشـت جای می دهی و آنان همنشین پیامبران و بندگان خوب تو خواهند بود.

آری، این وعده توست: «هر کس ایمان آورد و عمل نیک انجام دهد، تو او را در زمره نیکوکاران قرار می دهی».

* * *

عنکبوت : آیه ۱۱ – ۱۰

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِیَ فِی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَهَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ إِنَّا کُنَّا مَعَکُمْ أَوَلَیْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِی صُدُورِ

ص:۲۴۳

الْعَالَمِينَ (۱۰) وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ (۱۱)

آن جوانان در ایمان خود این قدر محکم بودند که برای حفظ دین خود از زندگی آرام خود گذشتند. تو به آنان وعده همنشینی با بهشتیان را دادی، امّا گروهی از مسلمانان سست عقیده، برای حفظ آرامش خود، از اسلام دست کشیدند.

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله دعوت را آغاز کرد، بزرگان مکّه باور نمی کردند که کار او جدّی باشد برای همین آنان در ابتدا، با پیروان او کاری نداشتند، امّا پس از چند سال که تعداد مسلمانان زیاد شد، بزرگان مکّه منافع خود را در خطر دیدند، آنان تصمیم گرفتند تا مسلمانان را شکنجه کنند.

افرادی همچون بلال محکم و استوار زیر شکنجه ها از ایمان به تو سخن می گفتند، امّا عدّه ای همین که تهدید به شکنجه شدند، دست از ایمان خود برداشتند و دوباره بُت پرست شدند.

آنان در برابر سختی ها، صبر و استقامت نکردند، وقتی آنان زیر فشار قرار گرفتند، ناله سر دادند و فکر کردند که آن شکنجه ها، عذابی از طرف توست، در حالی که تو هرگز مؤمنان را عذاب نمی کنی. ممکن است مؤمنی دچار سختی هایی شود، امّا این سختی ها، عذاب تو نیست، این کافران هستند که ظلم و ستم می کنند و تو در عذاب کافران شتاب نمی کنی و به آنان مهلت می دهی.

مؤمنی که زیر شکنجه قرار می گیرد، می داند که به ظلم و ستم کافران گرفتار شده است و تو به زودی از کافران انتقام می گیری، مؤمنی که زیر شکنجه صبر می کند، می داند که تو پاداش صبر او را می دهی.

کسانی که سست ایمان بودند، خیال می کردند که اگر مسلمان بشوند، به ثروتی می رسند، آنان به این فکر بودند که محمّد صلی الله علیه و آله حکومتی تشکیل خواهد

ص:۲۴۴

داد و آنان به نوایی خواهند رسید، آنان به ظاهر ادّعای اسلام می کردند تا اگر مسلمانان به موفقیت دست پیدا کردند، آنان بتوانند به پول و ثروتی برسند. در ابتدای کار، کافران با مسلمانان کاری نداشتند، امّا ناگهان دستور شکنجه مسلمانان صادر شد، آن افراد سست ایمان دیدند که دیگر مسلمان بودن خطر دارد، باید شکنجه ها را تحمّل کنند. اینجا بود که آنان بُت پرست شدند.

تو از راز دل همه انسان ها آگاه هستی، می دانی که در دل آنان چه می گذرد، تو آن افراد سست ایمان را به خوبی می شناختی. تو می دانستی که آنان به طمع پول و ثروت دنیا، ادّعای اسلام کرده اند، آنان اصلاً مؤمن نبودند بلکه منافق و دورو بودند.

تو قدرت داشتی و می توانستی مانع آن بشوی که کافران، مسلمانان را شکنجه کنند، امّا چنین کاری نکردی، تو به کافران مهلت دادی تا مؤمنان از منافقان جدا شوند، تو به مؤمنان پاداشی بس بزرگ عطا می کنی.

* * *

مناسب می بینم در اینجا از آن مؤمنان واقعی یاد بنمایم:

بلال، جوان سیاه پوستی بود که وقتی زیبایی اسلام را دید، مسلمان شد. او به پیامبر علاقه زیادی داشت.

آفتاب بر ریگ ها تابیده بود، ریگ ها داغِ داغ شده بود، کافران پیراهن بلال را از بدنش بیرون کردند و او را روی ریگ های داغ قرار دادند و سنگِ داغ و بزرگی را روی سینه اش گذاشتند:

___ ای بلال ! بگو که لات و عُزّی، دختران خدا هستند. بگو که آن ها را دوست داری.

___ اَحَد ! اَحَد ! خدا یکی است، او شریکی ندارد. من فقط به خدای یگانه ایمان دارم.

___ آن قدر تو را می سوزانیم تا از عقیده ات دست برداری. تو باید به آنچه ما

می گوییم معتقد باشی. تو فقط یک جمله بگو که این بُت ها، شریک خدا هستند. آن وقت تو را رها می کنیم.

ـــ اَحَد ! اَحَد ! خدا یکی است، او شریکی ندارد.(۱۰۱)

بلال زیر همه شکنجه ها طاقت آورد، کافران تصمیم گرفتند او را شکنجه روحی دهند، ریسمان بر گردن او انداختند و او را در شهر چرخاندند.(۱۰۲)

روزی دیگر یاسر و سمیّه را از خانه بیرون آوردند، همه مردم جمع شدند، یکی سنگ می زد و دیگری ناسزا می گفت.

ابوجهل فریاد زد: «این سزای کسانی است که پیرو محمّد شده اند ! جرم این زن و شوهر این است که بُت ها را قبول ندارند. در این شهر همه باید مثل ما فکر کنند. هیچ کس حقّ ندارد به گونه دیگری فکر کند».

آفتاب سوزان مکّه می تابید، یاسر و سمیّه را در آفتاب خواباندند و سنگ ها را بر روی سینه آن ها قرار دادند، لب های آن ها از تشنگی خشک شده بود، کسی به آن ها آب نداد، ابوجهل فریاد زد:

ـــ بگویید که بُت ها را قبول دارید.

ـــ لا إله إلاّ اللّه؛ خدایی جز اللّه نیست.

ـــ مگر با شما نیستم؟ دست از عقیده خود بردارید.

ـــ لا إله إلاّ اللّه.

ـــ به محمّد ناسزا بگویید وگرنه کشته می شوید !

ـــ محمّد رسول اللّه.

فرشتگان از استقامت این دو نفر در تعجّب بودند، همه نگاه می کردند، سمیّه لبخند می زد: «ما خون می دهیم؛ امّا دست از یکتاپرستی برنمی داریم».

ابوجهل عصبانی شد، شمشیر خود را برداشت و آن را به سمت قلب سمیّه نشانه گرفت، خون فوّاره زد، این خون اوّلین شهید اسلام است که زمین را سرخ می کند. پس از مدّتی، یاسر هم به سوی بهشت پر می کشد.(۱۰۳)

ص:۲۴۶

* * *

عنکبوت : آیه ۱۳ – ۱۲

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (۱۲) وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۱۳)

بزرگان مکّه وقتی دیدند که شکنجه هم اثری بر مؤمنان واقعی ندارد، تصمیم گرفتند تا سیاست دیگری را اجرا کنند، آنان به مؤمنان وعده ثروت دادند و از آنان خواستند تا دست از اسلام بردارند. آن مؤمنان گفتند:

ــــ شما از ما می خواهید بُت پرست شویم، آیا می دانید بُت پرستی گناه بزرگی است. خدا در روز قیامت از گناه بُت پرستی نمی گذرد.

ــــ شما از این گناه نترسید، از ما پیروی کنید، اگر روز قیامت راست باشد، ما کیفر گناهان شما را به عهده می گیریم، بدانید که شما عذاب نخواهید شد. ما عذاب شما را به جان می خریم.

اینجا بود که تو این آیه را نازل کردی: «کافران به مؤمنان می گویند: از ما پیروی کنید، اگر این کار گناهی داشته باشد، ما گناه شما را به عهده می گیریم و شما دیگر عذاب نخواهید شد. امّا این سخن کافران دروغ است، آنان دروغ می گویند، در روز قیامت، آنان نمی توانند گناه دیگران را به عهده بگیرند».

آری، هر کس که بُت پرست شود، خودش در قیامت عذاب می شود و هیچ کس نمی تواند عذاب او را به عهده بگیرد. هر انسانی مسئول اعمال و کردار خود است.

به راستی سرانجام کسانی که مردم را به سوی بُت پرستی دعوت می کنند، چیست؟

تو در روز قیامت آنان را به سختی عذاب می کنی، در آن روز، آنان بار گناهان

خود را به دوش می کشند و همچنین بار گناهان کسانی که گمراه کرده اند را هم بر دوش خواهند کشید. در آن روز از سخنان دروغی که گفتند، بازخواست می شوند.

* * *

کسانی که مردم را به گمراهی فرا می خوانند دو گناه دارند:

۱ - گناه گمراهی خودشان.

۲ - گناه گمراه کردن دیگران.

برای همین است که سخت ترین عذاب ها برای آنان خواهد بود. نکته مهم این است: کسی که در دنیا از آنان پیروی کرده است و بُت پرست شده است، در جهنّم می سوزد و ذرّه ای از عذاب او کاسته نمی شود. تو انسان ها را با اختیار آفریدی، راه خوب و بد را نشان آن ها دادی، پیامبران را فرستادی تا مردم را به راه درست فرا خوانند، کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، به اختیار خود این کار را کردند، آنان این راه را انتخاب نمودند و نتیجه آن، چیزی جز عذاب نیست.

هر کس که سخن رهبران کفر را پذیرفت، عذاب می شود، امّا عذاب خود رهبران کفر، دو برابر خواهد بود، زیرا آنان هم خود گمراه بودند و هم دیگران را گمراه کردند.

عنکبوت : آیه ۱۵ - ۱۴

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ (۱۴) فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۱۵)

تو می دانی محمّد صلی الله علیه و آله و پیروان او در آماج سختی ها قرار گرفته اند، اکنون می خواهی از نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلامسخن بگویی، آنان با دشمنان زیادی روبرو بودند، امّا تو آنان را نجات دادی و ظالمان و ستمگران را هلاک کردی و این درس عبرتی برای همگان است.

از نوح علیه السلام یاد می کنی، تو او را برای هدایت مردمی فرستادی که در عراق کنار رود فرات زندگی می کردند. نوح علیه السلام، نهصد و پنجاه سال مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد و از پرستش بُت ها بازداشت، در این مدّت، کمتر از هشتاد نفر به او ایمان آوردند، می توان گفت که برای هدایت هر نفر، بیش از ده سال زحمت کشید !(۱۰۴)

مردم نوح علیه السلام را بسیار اذیّت نمودند، گاهی او را آن قدر کتک می زدند که سه

روز بی هوش روی زمین می افتاد و خون از صورت او جاری می شد.(۱۰۵)

او بـه مردم چنین می گفت: «ای مردم ! خـدای یکتـا را بپرستیـد که خـدایی غیر از او نیست، چرا بُت هـا را می پرستیـد، آیـا از عذاب خدا نمی ترسید؟».

* * *

نوح علیه السـلام برای هـدایت آنـان تلاـش زیادی نمود، او دیگر از هـدایت آنان ناامیـد شـد و دست به دعا برداشت و گفت: «خدایا ! در برابر آنانی که مرا دروغگو خواندند، یاریم کن».

اینجا بود که تو به او دسـتور دادی تا کشتی بسازد، تو می خواستی نوح علیه السـلام و پیروان او را از طوفانی که در پیش است نجات دهی.

نوح علیه السلام و یارانش برای ساختن آن کشتی زحمت زیادی کشیدند. وقتی کار ساختن کشتی به پایان رسید، طوفان آغاز شد، همه آن مردم سـتمگر که راه کفر را برگزیده بودند در آب غرق شدند و تو نوح علیه السلام و یارانش را نجات دادی. تو داستان کشتی نوح علیه السلام را درس عبرتی برای همه انسان ها قرار دادی.

نـوح علیه السـلام زمـام کشـتی را به تـو سـپرده بود و آب و طوفـان آن را به هر سو می برد، هفت روز گـذشت. به زمین وحی کردی که آب خود را فرو ببرد و آسمان باران را قطع کند.(۱۰۶)

آب هـا در زمین فرو رفت و کشـتی بر کوه «جُودی» قرار گرفت و نوح علیه السـلام و پیروانش زنـدگی جدیـدی را روی زمین آغاز کردند، نوح علیه السلام پس از این ماجرا، پانصد سال دیگر زنده ماند و سپس از دنیا رفت.(۱۰۷)

* * *

عنکبوت : آیه ۱۸ – ۱۶

وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۱۶) إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ

رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۱۷) وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۱۸)

اکنون از ابراهیم علیه السلام سخن می گویی، تو او را برای هدایت مردم بابل فرستادی، مردمی که بُت ها را می پرستیدند و در مقابل بُت ها سجده می کردند، ابراهیم علیه السلام با آنان چنین سخن گفت:

ـــ ای مردم ! خدای یگانه را بپرستید، از عذاب او بهراسید. اگر بدانید که چه چیزی برای شما خوب است، می فهمید که یکتاپرستی برای دنیا و آخرت شما بهتر است.

ـــ ای ابراهیم ! ما خدایان خود را می پرستیم.

ـــ شما بُت ها را می پرستید و دروغ هایی را به هم می بافید و آن ها را خدای خود می دانید. این بُت هایی که می پرستید نمی توانند به شما روزی دهند.

ـــ ای ابراهیم ! اگر عبادت این بُت ها را رها کنیم، به خشم آنان گرفتار می شویم و قحطی و گرسنگی سراغ ما می آید.

ـــ روزیِ خود را از خدای یگانه بخواهید و او را بپرستید و شکر نعمت هایش را به جا آورید و بدانید که همه شما در روز قیامت، برای حسابرسی در پیشگاه او حاضر خواهید شد.

ـــ ای ابراهیم ! تو دروغگویی بیش نیستی، تو می خواهی ما دین پدران خود را رها کنیم. ما هرگز چنین کاری نمی کنیم.

ـــ شما اوّلین امّتی نیستید که پیامبر خود را دروغگو خواندند، قبل از شما هم امّت هایی بودند که پیامبران خود را انکار کردند. وظیفه من این است که پیام خدا را آشکارا برای شما بگویم، اختیار با خودتان است، من هرگز شما را مجبور به ایمان نمی کنم.

ـــــ ما به تو ایمان نمی آوریم، تو ما را از عذاب روز قیامت و جهنّم می ترسانی، قیامت و جهنّم دروغی بیش نیست !

* * *

عنکبوت : آیه ۲۳ – ۱۹

أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۱۹) قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۲۰) يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ (۲۱) وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۲۲) وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۲۳)

تو سخنان ابراهیم علیه السلام با قومش را بیان کردی، آنان ابراهیم علیه السلامرا دروغگو خواندند، همان گونه که مردم مکّه محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند، ریشه این کفر، یک چیز بیشتر نیست، قوم ابراهیم علیه السلام و مردم مکّه، قیامت را باور نداشتند. همین مشکل اصلی آنان بود، اگر آنان به قیامت ایمان می آوردند، به سعادت و رستگاری می رسیدند.

تو فعلاً ماجرای ابراهیم علیه السلام را رها می کنی و با محمّد صلی الله علیه و آلهسخن می گویی، تو از او می خواهی تا با بُت پرستان مکّه درباره قیامت سخن بگوید: «ای محمّد ! از این مردم بخواه تا روی زمین سفر کنند تا ببینند که چگونه آفرینش را آغاز کرده ام، من همین گونه جهان آخرت را می آفرینم، من بر هر کاری توانا هستم».

به راستی چرا آنان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا و سرور

ص:۲۵۲

آفرین می روید.

آن کسی که قدرت دارد از خاکی که مرده بود و سرسبزی نداشت، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند !

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان، چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان زیبا پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حقّ است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که بخواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند، تو مؤمنان را در بهشت مهمان می کنی و کافران را به آتش جهنّم گرفتار می سازی. این وعده توست، تو همیشه به وعده خود عمل می کنی.

* * *

تو همه کاره روز قیامت هستی، تو هر کس را که بخواهی، عذاب می کنی و به هر کس که بخواهی، رحم می کنی. آن روز، بُت ها نابود می شوند و فقط تو هستی که فرمان می دهی چه کسی به بهشت برود و چه کسی به جهنّم.

آن روز تو به هیچ کس ظلم نمی کنی، کسانی که شایستگی بهشت دارند به بهشت می روند، آنان کسانی هستند که به تو ایمان آورده بودند، امّا بُت پرستان نتیجه بُت پرستی خود را می بینند و در آتشی که آن را دروغ می پنداشتند، گرفتار می شوند.

* * *

ص:۲۵۳

آیا بُت پرستان مکّه تصوّر می کنند می توانند از عذاب تو فرار کنند؟ تو در این دنیا چند روزی به آنان مهلت داده ای، امّا سرانجام این مهلت به پایان می رسد، وقتی عذاب تو فرا رسد، هیچ کس نمی تواند بر اراده تو چیره شود، تو هر چه را که اراده کنی، همان است، آنان چه در آسمان باشند چه در زمین، نمی توانند از عذاب تو فرار کنند.

آنان خیال می کنند که بُت ها می توانند از عذاب نجاتشان دهند، امّا هرگز چنین نیست، هیچ کس غیر از تو نمی تواند یار و یاور آنان باشد.

روز قیامت برای بُت پرستان و کافران روز سختی است، کسانی که آیات تو را انکار کردند وقرآن و روز قیامت را دروغ شمردند، از رحمت تو محروم خواهند بود و به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد.

* * *

عنکبوت : آیه ۲۷ – ۲۴

فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۲۴) وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۲۵) فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۶) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۲۷)

بار دیگر از ماجرای ابراهیم علیه السلام سخن می گویی: ابراهیم علیه السلام آن مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، او با بُت پرستی مبارزه کرد، آنان تصمیم گرفتند تا ابراهیم علیه السلام را بکشند یا در آتش اندازند. تصمیم نهایی این شد که او را در آتش بسوزانند، امّا تو ابراهیم علیه السلام را از آتش

نجات دادی و در این نجات ابراهیم علیه السلام، عبرتی است برای کسانی که به تو ایمان دارند.

* * *

روز مشخّصی برای سوزانـدن ابراهیم علیه السـلام معیّن شد، قرار شد تا مردم برای سوزاندن او هیزم بیاورند، هیزم های زیادی در میدان شهر جمع شد، همه برای خشنودی بُت ها هیزم می آورند.

روز موعود فرا رسید، هیزم ها را آتش زدند، آتش عجیبی شعله ور شد، هیچ کس تا به حال چنین آتشی ندیده بود.

مردم همه جمع شـده اند تا سوخته شدن ابراهیم علیه السـلام را تماشا کنند، ابراهیم علیه السـلامرا داخل منجنیق گذاشـتند. همه منتظرند تا نمرود فرمان خود را صادر کند.

ابراهیم علیه السلام را به آتش پرتاب کردند، تو به آتش فرمان دادی: «ای آتش ! بر ابراهیم سرد باش». آتش سرد شد، جبرئیل را فرسـتادی تا ابراهیم علیه السـلام را از هوا بگیرد و بر روی زمین قرار دهد، به قدرت تو آتش چنان سـرد شد که ابراهیم علیه السلام سرمای شدیدی را احساس کرد و دندان های او از شدّت سرما به هم می خورد.

سخن تو بـا آتش ادامه پیـدا کرد: «بر ابراهیم بی گزنـد بـاش». اینجـا بود که سـرما برطرف شـد، در وسط آتش، گلسـتان برای ابراهیم علیه السلام درست کردی و ابراهیم علیه السلام در آنجا نشسته بود و با جبرئیل سخن می گفت.

آری، تو این گونه بندگان خوب خود را یاری می کنی، هر کس همچون ابراهیم علیه السـلام از غیر جدا شود و فقط به تو دل ببندد، تو او را نجات می دهی، آن مردم برای نابودی ابراهیم علیه السـلام نقشه کشـیدند و آتشی با آن عظمت درست کردند، امّا تو آن آتش را برای ابراهیم علیه السلام گلستان کردی و آن مردم را ناکام ساختی.(۱۰۸)

* * *

ص:۲۵۵

پس از آن ماجرا ابراهیم علیه السلام به مردم گفت: «ای مردم ! شما بُت هایی را برای خود انتخاب کرده اید تا در زندگی، سبب دوستی میان شما باشند، امّا بدانید که در روز قیامت، رشته محبّت شما از هم گسسته می شود و شما یکدیگر را لعن و نفرین خواهید کرد، آن روز جایگاه همه شما آتش جهنّم خواهد بود و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت تا شما را یاری کند».

آری، هر گروهی از آنان برای خود بُتی را انتخاب کرده بودند و آن بُت رمز وحدت آنان بود و همگی در مقابل آن سجده می کردند. بُت ها، هویّت اجتماعی آن مردم را شکل می دادند، ابراهیم علیه السلام به آنان هشدار داد که به زودی مرگ به سراغ شما می آید و همه این پندارهای باطل فرو می ریزد.

* * *

از میان آن مردم لوط علیه السلام که پسرخاله ابراهیم علیه السلام بود به او ایمان آورد، همچنین زنی به نام «ساره» به او ایمان آورد (بعداً ابراهیم علیه السلام با آن زن ازدواج کرد).(۱۰۹)

ابراهیم علیه السلام تصمیم گرفت تا مهاجرت کند، او چنین گفت: «من به امر خدایم از اینجا هجرت می کنم که خدای من، توانا و فرزانه است».

این چنین بود که ابراهیم علیه السلام همراه با لوط علیه السلام و ساره، بابل را ترک کردند و به فلسطین (بیت المقدس) رفتند، همان سرزمینی که تو آنجا را برای جهانیان پربرکت قرار داده بودی، فلسطین سرزمینی حاصلخیز و سرسبز بود و تو آنجا را کانون پرورش پیامبران قرار دادی.

تو به عنوان پاداش به ابراهیم علیه السلام پسری به نام اسحاق دادی و به اسحاق هم فرزندی به نام یعقوب دادی. اسحاق و یعقوب علیهماالسلام را از پیامبران خود قرار دادی، آری، تو نسلی پر از خیر و برکت به ابراهیم علیه السلام عنایت کردی، از رحمت خاصّ خود به آنان عطا کردی و برای آنان نام نیک و مقام برجسته ای در میان همه امّت ها قرار دادی. این پاداشی بود که تو در این دنیا به ابراهیم علیه السلام دادی. در روز قیامت هم او در زمره نیکوکاران خواهد بود و در بهشت تو مهمان

نعمت های زیبای تو خواهد بود.

* * *

به ابراهیم علیه السلام پسر دیگری به نام «اسماعیل» دادی، ولی نام او را در اینجا ذکر نمی کنی. علّت چیست؟

اسماعیل علیه السلام قبل از ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت، در واقع تنها وارث ابراهیم علیه السلام، اسحاق بود، برای همین در اینجا از اسحاق نام بردی و اسماعیل را ذکر نکردی، آری، پیامبران بنی اسرائیل، همه از نسل اسحاق علیه السلام بودند.

البتّه آخرین پیامبر تو از نسل اسماعیل علیه السلام است، وقتی نزدیک به ۳۵۰۰ سال از مرگ اسماعیل گذشت، محمّد صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. آری، اسماعیل علیه السلام قبل از وفاتش ازدواج کرد و چند فرزند از او به دنیا آمد، او با مادرش هاجر در مکّه زندگی می کرد، تو از ابراهیم علیه السلام خواستی تا اسماعیل علیه السلام را در راه تو قربانی کند و ابراهیم علیه السلام آماده انجام این مأموریّت شد، سپس تو گوسفندی فرستادی و ابراهیم علیه السلام آن گوسفند را ذبح کرد، امّا اسماعیل علیه السلام زودتر از ابراهیم علیه السلام از دنیا رفت.

عنکبوت : آیه ۳۰ – ۲۸

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ (۲۸) أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۲۹) قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ (۳۰)

تو لوط علیه السلام را برای هدایت مردم شهر «سُدوم» فرستادی، «سُدوم» شهری بود که در منطقه ای از کشور «اردن» قرار داشت. مردم آن شهر، بُت پرست بودند و به همجنس بازی رو آورده بودند.

لوط علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم ! شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ کس قبل از شما آن را انجام نداده است، چرا عمل زشت را با مردان انجام می دهید و راه ادامه نسل بشر را قطع می کنید؟ چرا کارهای ننگ آوری انجام می دهید؟».

ص:۲۵۸

آری، تو برای بقای نسل، غریزه جنسی را در انسان ها قرار دادی و برای این نیاز، دستور دادی تا مردان با زنان ازدواج کنند، قوم لوط علیه السلام که به همجنس گرایی رو آورده بودند، می توانستند نیاز جنسی خود را با ازدواج برطرف کنند، امّا آنان دچار انحرافی بزرگ شدند و از قانون تو، تجاوز کردند.

لوط علیه السلام سال های سال آنان را به ترک گناه فرا خواند و به آنان هشدار داد که اگر از این گناه زشت دست برندارید، عذاب آسمانی بر شما نازل می شود، امّا آنان به او گفتند: «ای لوط ! اگر راست می گویی، عذاب خدا را بر ما فرود آور».

اینجا بود که لوط علیه السلام دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا ! مرا در برابر این قوم تبهکار یاری کن».

* * *

عنکبوت : آیه ۳۵ – ۳۱

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَهِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ (۳۱) قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۲) وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ (۳۳) إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَهِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ (۳۴) وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَهً بَيِّنَهً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۳۵)

اینجا بود که تصمیم گرفتی تا آن مردم تبهکار را نابود کنی، جبرئیل و میکائیل را همراه با دو فرشته دیگر به زمین فرستادی.

قرار بود آنان ابتدا به فلسطین بروند و به ابراهیم علیه السلام مژده فرزند بدهند،

ابراهیم علیه السلام با ساره ازدواج کرده بود، سال های سال از زندگی آنان گذشته بود و تو به آن ها فرزندی نداده بودی، (البتّه ابراهیم علیه السلام از هاجر که زن دوم او بود، پسری به نام اسماعیل داشت، اسماعیل و هاجر در مکّه زندگی می کردند).

تو می خواستی به ابراهیم علیه السلام بشارت پسری به نام «اسحاق» را بدهی، پسری که از نسل او «بنی اسرائیل» پدید خواهد آمد.

فرشتگان نزد ابراهیم علیه السلام آمدند، این فرشتگان به شکل انسان ظاهر شده بودند. ابراهیم بسیار مهمان نواز بود، برای آنان غذایی آماده کرد، امّا آن ها از آن غذا نخوردند. آنان خود را معرّفی کردند. اینجا بود که ابراهیم علیه السلام از آنان پرسید:

___ ای فرستادگان خدا ! اکنون بگویید بدانم مأموریّت شما چیست؟

___ ما برای نابودی شهر سدوم آمده ایم، آنان مردمی ستمگرند.

___ آیا می دانید لوط هم در آن شهر زندگی می کند؟

___ ما خوب می دانیم چه کسانی در آن شهر ساکنند، ما قطعاً لوط علیه السلام و خاندان او را نجات می دهیم، البتّه همسر او به عذاب گرفتار خواهد شد و با آنان هلاک خواهد شد.

آری، این وعده توست، وقتی عذاب را بر کافران نازل می کنی، ابتدا پیامبران و بندگان خوب خودت را نجات می دهی. پس از آن فرشتگان با ابراهیم علیه السلامخداحافظی نمودند و از فلسطین به سوی سرزمین قوم لوط علیه السلامحرکت کردند.

* * *

لوط علیه السلام در خارج از شهر مشغول کشاورزی بود، چهار مرد زیبارو به سوی او آمدند، لوط علیه السلام از دیدن آنان خیلی نگران شد، زیرا می دانست که آن مردم تبهکار به آنان قصد بدی خواهند کرد. لوط علیه السلام آنان را به عنوان مهمان به خانه

ص:۲۶۰

برد.

قوم لوط علیه السـلام به خانه لوط علیه السلام هجوم آوردند، لوط علیه السلام از مهمانان دفاع کرد، امّا موفّق نشد و دستش از یاری مهمانانش کوتاه شـد. آنان وارد خانه شدنـد. لوط علیه السـلام از این ماجرا بسـیار انـدوهناک شـد، اینجا بود که جبرئیل اشاره ای به چشم آنان کرد، آنان نابینا شدند، دیگر هیچ جا را نمی دیدند، آنان دست به دیوار گرفتند و از خانه خارج شدند، امّا لوط علیه السلام را تهدید به قتل کردند و به او گفتند: «فردا تو و خانواده ات را به قتل خواهیم رساند».

فرشـتگان به او گفتند: «نترس و نگران نباش، ما تو و خاندان تو را نجات می دهیم، البتّه همسـر تو در این شهر خواهد ماند و با تبهکاران هلاک خواهد شد، ما از آسمان، عذابی سخت را نازل خواهیم کرد و آن عذاب، کیفر گناه و فسادی است که انجام داده اند».

نیمه شب که فرا رسـید، لوط علیه السلام با خاندان خود از شهر خارج شد، همسر او در شهر ماند. آن شب، مردم در بی خبری و غفلت خود فرو رفته بودنـد که ناگهان هنگام طلوع آفتاب، صـیحه ای سـهمگین آنان را در برگرفت و بارانی از سـنگریزه بر سر آنان فرو ریخت و همه آنان را نابود کرد.

شهر آنان به ویرانه تبدیل شد، آن ویرانه ها، درس عبرتی است برای انسان هایی که می اندیشند.(۱۱۰)

ص:۲۶۱

عنکبوت : آیه ۳۷ – ۳۶

وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۳۶) فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ (۳۷)

اکنون از مردم «مدین» یاد می کنی، تو شعیب علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان مردمی بُت پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلّب و کم فروشی می نمودند.

آنـان در منطقه حسّاس تجاری بر سـر راه کاروان ها قرار داشـتند، کاروان ها در میانه راه نیاز پیـدا می کردنـد که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران فروشی و کم فروشی می کردند.

شعیب علیه السـلام به آنـان چنین گفت: «ای قوم ! خـدا را بپرستیـد و به روز قیـامت ایمان بیاوریـد و در زمین فساد نکنیـد»، امّا آنان به سـخنان شـعیب علیه السـلام گوش نکردند و او را دروغگو پنداشـتند و به همین خاطر، شب هنگام، زلزله ای سهمگین، آنان

را فرا گرفت و در خانه های خود، بی جان افتادند.

* * *

عنکبوت : آیه ۳۸

وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمَ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ (۳۸)

قوم عـاد و قوم ثمود هم به بُت پرستی رو آورده بودنـد، تو هود علیه السـلام را برای قوم عاد و صالـح علیه السـلام را برای قوم ثمود فرسـتادی ولی آنان پیامبران خود را دروغگو پنداشـتند و بر گمراهی خود اصـرار ورزیدند و سـرانجام عذاب آسـمانی بر آنان نازل شد.

خانه های ویرانِ آنان در زمان محمّـد صـلی الله علیه و آله باقی بود، بیشتر مردم مکّه به تجارت مشـغول بودنـد و به شام و یمن سفر می کردنـد. ویرانه های قوم ثمود در شـمال حجاز (در مسـیر سوریه) بود و خرابه های قوم عاد در جنوب حجاز (در مسـیر یمن) بود. بُت پرسـتان مکّه، این خرابه ها را بارها دیـده بودنـد، تو اکنون به آنان هشدار می دهی که از سـرگذشت قوم عاد و ثمود عبرت بگیرند و عذاب تو را دروغ نشمارند.

* * *

به راستی چرا آنان دچار عذاب تو شدند؟ آیا آنان حقّ را نمی شناختند؟

این قـانون توست: تو هیـچ کس را قبـل از شـناختن حقّ، عـذاب نمی کنی، تو حق را برای آنـان آشـکار کردی، هود و صـالح علیهماالسلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان راه هدایت را شناختند ولی آن را انکار کردند.

آری، شـیطان زشتی هـا را در چشم آنـان زیبـا جلوه داد و آنـان را وسوسه کرد. آنان به اختیار خود راه شـیطان را برگزیدنـد و سرانجام هلاک شدند.

* * *

عنکبوت : آیه ۳۹

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ (۳۹)

اکنون از قارون و فرعون و هامان سخن می گویی، این سه تن در زمان موسی علیه السلام زندگی می کردند، موسی علیه السلام این سه نفر را به هدایت فرا خواند و با دلیل های آشکار آنان را به حقّ دعوت کرد، امّا آنان تکبّر و طغیان کردند و هرگز نتوانستند بر قدرت تو پیشی بگیرند و با عذاب تو نابود شدند.

* * *

تو از موسی علیه السلام خواستی تا با مثلّث «زر» و «زور» و «تزویر» مبارزه کند:

قارون با «زر» و ثروت خود به فساد پرداخت.

فرعون با «زور» و قدرت به مردم ظلم کرد.

هامان با «تزویر» و فریب کاری مردم را از حقّ منحرف نمود.

در طول تاریخ بشر همواره این سه گروه، ثروتمندان، قدرتمندان و فریب کاران مانع سعادت جامعه شده اند، تو از موسی علیه السلام خواستی تا با این سه گروه مبارزه کند.

* * *

قارون ثروت زیادی داشت، اگر او می خواست صندوق های طلای خود را جا به جا کند، باید چندین گروه به او کمک می کردند. او دچار جنون ثروت شد و با موسی علیه السلامدشمنی کرد.

فرعون در مصر حکومت بزرگی داشت و شیفته قدرت خود شد و سر به طغیان نهاد و خود را خدای زمین معرّفی کرد و به ضعیفان ظلم های زیادی نمود.

هامان هم وزیر فرعون بود و با فریب کاری سعی می کرد تا مردم از فرعون

اطاعت کنند و موسی علیه السلام را انکار کنند.

تو به این سه نفر مهلت دادی، آنان فکر می کردند که ثروت، قدرت و فریب کاری می تواند سبب نجاتشان شود، امّا وقتی تو اراده کردی که آنان را نابود کنی، هیچ چیز نتوانست عذاب تو را از آنان دور کند.

* * *

عنکبوت : آیه ۴۰

فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۰)

از هلاکت قوم ثمود، قوم عاد، قارون، فرعون و هامان سخن گفتی، امّا برایم نگفتی که آنان چگونه نابود شدند، به راستی عذاب هر یک از آنان چه بود؟

اکنون از چهار نوع عذاب سخن می گویی:

قوم عاد با طوفانی که همراه با سنگریزه بود، نابود شدند.

قوم ثمود با صیحه آسمانی و زلزله هلاک شدند.

قارون با همه ثروتش در دل زمین فرو رفت.

فرعون و هامان در رود نیل غرق شدند.

آنان بر کفر خود اصرار ورزیدند و به عذاب گرفتار شدند، تو هرگز به بندگانت ظلم نمی کنی، بلکه آنان به خودشان ظلم کردند و سرمایه های وجودی خود را هدر دادند، آنان کیفر اعمال خود را دیدند، پیامبران به آنان وعده عذاب می دادند ولی آنان این وعده را دروغ می شمردند و پیامبران را مسخره می کردند، امّا سرانجام نتیجه کار خود را دیدند.

عنکبوت : آیه ۴۳ – ۴۱

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۴۲) وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ (۴۳)

از محمّد صلی الله علیه و آله خواستی تا سرگذشت کافران را برای مردم مکّه بیان کند، به راستی آیا آنان از این سرگذشت ها، درس عبرت خواهند گرفت؟ آیا از خواب غفلت بیدار خواهند شد؟ چرا آنان بُت ها را می پرستند؟ آیا آنان فکر می کنند که بُت ها می توانند به آنان سود برسانند؟

کسانی که بُت ها را می پرستند، همچون عنکبوتی می باشند که خانه ای را بنا می کند. سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است. اگر بُت پرستان می دانستند که دل بستن به بُت ها همانند دل بستن به خانه عنکبوت است، از کار خود

ص:۲۶۶

پشیمان می شدند.

تو از حال بندگان خود خبر داری، می دانی که عدّه ای از آنان بُت ها را می پرستند، تو به آنان مهلت می دهی، مهلت دادن تو، نشانه جهل تو نیست، بلکه نشانه حکمت توست، به آنان مهلت می دهی، شاید بر سر عقل آیند و توبه کنند، در عذاب بندگان خود شتاب نمی کنی که تو خدای توانا و فرزانه هستی.

تو پرستش بُت ها را به خانه عنکبوت مثال زدی، تو این گونه در سخن خود مثال ها را بیان می کنی تا حقیقت آشکار شود، امّا فقط دانایان معنای آن را درک می کنند.

* * *

تو بُت پرست را، همانند عنکبوتی دانستی که خانه ای سست را بنا می کند. خانه عنکبوت نه دیوار دارد و نه سقف. خانه ای است سست و بی بنیاد !

اگر نسیم ملایمی بوزد، تار و پودش را درهم می ریزد. اگر چند قطره باران ببارد، آن را متلاشی می کند. اگر شعله آتشی به آن برسد، نابودش می کند.

عنکبوت زحمت می کشد و برای خود خانه ای می سازد، امّا این خانه، سست ترین خانه هاست، خدایان دروغین هم این چنین اند، نه سودی می رسانند، نه زیانی، نه مشکلی را حل می کنند و نه در روز بیچارگی می توانند یاری کنند.

کسی که بُت ها را می پرستد و در مقابل آنان به سجده می افتد، مانند آن است که بر تار عنکبوتی دل خوش کرده است. کسی که به ثروت و قدرت خود اعتماد کرده است، مثل آن است که بر تار عنکبوتی تکیه کرده است. کدام عاقل بر تار عنکبوتی تکیه می کند؟ ثروت و قدرت دنیا، تمام می شود، هر چه

در این دنیاست، نابود می شود و هیچ اثری از آن نمی ماند، خوشا به حال کسی که فقط به تو تکیه می کند.

* * *

عنکبوت : آیه ۴۴

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ (۴۴)

تو آسمان ها و زمین را به حقّ آفریدی و این آفرینش برای مؤمنان، نشانه ای از قدرت بی اندازه توست.

این آفرینش، بیهوده نیست، تو از این آفرینش، هدفی داشتی، این جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات کردی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

آری، آفرینش جهان، نشان از قدرت و عظمت توست، هیچ چیز از سلطه تو خارج نیست، کسانی که گردنکشی می کنند و حقّ را نمی پذیرند، باید بدانند که آن ها مالک جان های خود هم نیستند، اگر تو بخواهی می توانی آن ها را نابود کنی و گروه دیگری را خلق کنی و این کار برای تو دشوار نیست.(۱۱۱)

* * *

زمین و آسمان ها را به حقّ آفریدی !

باید قدری فکر کنم، تو از کدام آسمان سخن می گویی؟

زمین با همه عظمت هایی که دارد؛ کوه ها، دریاها و اقیانوس ها، در مقابل خورشید ذرّه ای بیش نیست، می توان یک میلیون و سیصد هزار زمین را در خورشید جای داد.

تو هزاران هزار ستاره در آسمان خلق کرده ای، یکی از آن ستارگان می تواند

هشت میلیارد خورشید را درون خود جای دهد. امروزه به آن ستاره «وی. کی» می گویند، (در زمان قدیم به آن، کلب اکبر می گفتند).

تو دوست داری من به عظمت آسمان ها و زمین بیاندیشم، به فکر می روم که از کجا آمده ام و به کجا می روم و برای چه به اینجا آمده ام. بی جهت نیست که فکر کردن از هفتاد سال عبادت بالاتر است !(۱۱۲)

بارخدایا ! تو جهان هستی را بیهوده، خلق نکردی، تو از هر عیب و نقصی به دور هستی، از تو می خواهم مرا از آتش جهنّم در امان بداری.(۱۱۳)

* * *

عنکبوت : آیه ۴۵

اُتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ (۴۵)

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی: «ای محمّد ! برای بندگانم کتابی را که به تو نازل کرده ام، بخوان و نماز را به پادار ! همانا نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد، تو مرا با نماز یاد می کنی و من تو را با رحمت یاد می کنم و رحمت من بزرگ تر از نماز توست. من از آنچه به نام و یاد من انجام شود، آگاه هستم».(۱۱۴)

آری، کسانی که بُت ها را می پرستند، در جهل و نادانی هستند، به راستی آنان برای چه در مقابل این بُت ها سجده می کنند؟ بُت ها هرگز از عبادت آن بُت پرستان خبر ندارند، امّا تو خدایی هستی که وقتی کسی به نماز می ایستد و تو را یاد می کند، از حال او باخبر هستی و به او رحمت خود را نازل می کنی.

* * *

وقتی من به نماز می ایستم، تو را یاد می کنم، حمد و ثنای تو می گویم، از روز قیامت یاد می کنم، به بندگی تو اعتراف می کنم، از تو می خواهم مرا به راه راست هدایت کنی، در مقابل عظمت تو سر به سجده می گذارم، خودبینی و خودخواهی خود را فراموش می کنم... همه این ها، موجی از معنویّت را در وجودم ایجاد می کند و مرا از زشتی ها باز می دارد.

تو از من خواسته ای تا روز را با نماز آغاز کنم، اذان صبح که فرا رسد، نماز «صبح» بخوانم، در وسط روز که غرق زندگی دنیایی خود شده ام، بار دیگر بانگ اذان ظهر به گوشم می رسد و من نماز «ظهر و عصر» می خوانم، شب هنگام نیز نماز «مغرب و عشا» می خوانم.

نمازهای پنجگانه !

من روح خود را این گونه از غفلت ها دور می کنم، تو را یاد می کنم که یاد تو، آرامش دل است.

وقتی من تو را با نماز یاد می کنم، تو هم مرا با رحمت خود یاد می کنی، تو رحمتت را بر روح و جان من نازل می کنی و آرامش را هدیه ام می کنی و به راستی که این رحمت تو، بزرگ تر و بالاتر از نماز من است.

آری، نماز، ستون دین است، نماز یاد توست و غفلت ها را از دل آدمی می زداید و کبر و غرور را می شکند.

* * *

سردردهای عجیبی می گرفتم، برای درمان چند بار به یک پزشک مراجعه کردم، امّا خوب نشدم. نمی دانستم چه کنم، گاهی یک روز کامل، سردرد عذابم می داد. این ماجرا بیش از شش ماه طول کشید.

روزی دوست من، آدرس پزشکی را به من داد و گفت او کسی است که در

کار خود، بسیار موفّق است. من نزد آن پزشک رفتم، او پس از معاینه، نسخه نوشت و توصیه ای به من نمود. شکر خدا من خوب شدم و دیگر آن سردرد سراغم نیامد.

این یک قانون است: «هر کس نزد پزشک برود، بهبود می یابد»، امّا چرا من وقتی نزد پزشک اوّل رفتم خوب نشدم؟ معلوم می شود که آن پزشک، علم کافی نداشت، اشکال از من بود، نه از آن قانون !

من پزشک خوبی را انتخاب نکرده بودم، من فقط عنوان دکتر را دیده بودم، تابلویی بزرگ و مطبی شلوغ !

من ظاهربین بودم، من باید تحقیق می کردم که این پزشکی که می خواهم نزد او بروم، باسواد هست یا نه؟ آیا حقیقت پزشکی را می داند یا نه؟

این قانون است: «نماز انسان را از زشتی ها و گناه باز می دارد». اگر من نماز خواندم و باز گناه انجام دادم، کجای کار اشکال دارد؟

آیا قانون اشکال دارد یا نماز من؟

باید کمی فکر کنم: من نماز می خوانم و اصلاً نمی دانم چه می گویم، من نمی دانم معنای جملات نماز چیست. نماز می خوانم و اصلاً حضور قلب ندارم. این نماز، نمازی نیست که بتواند مرا کاملاً از گناه دور کند.

من ظاهر نماز را گرفته ام و به باطنِ آن بی توجّه هستم، معلوم است که این نماز، اثری ندارد.

آن پزشک اوّل مدرک پزشکی داشت، امّا از علم و سواد، بی بهره بود، مدرک که نمی تواند دردِ مردم را دوا کند !

مردمی که نزد پزشک می آیند، به حقیقتِ درک پزشک (که علم و دانش است)، نیاز دارند ! پزشکی می تواند موفّق باشد که این حقیقت را داشته

باشد !

زمـانی نمـاز من می توانـد مرا از گناه باز دارد که حقیقت نماز همراه آن باشـد. البتّه نمازی که بـدون توجّه و حضور قلب می خوانم، هم بی اثر نیست، همین نماز هم مرا از گناه دور می کند.

آن پزشکک اوّل که به من قرص مسکّن می داد، توانست کمی درد مرا آرام کند، امّا هرگز درد مرا درمان نکرد، دارویی که او به من داد، فقط چند ساعتی مرا آرام می کرد، امّا بعد از مدّتی، دوباره سردرد من شروع می شد.

نمـازی که من بـدون توجّه می خوانم، شایـد بتوانـد یکک ساعت مرا از گناه باز دارد، امّا این نماز نمی توانـد در مقابل وسوسـه های شیطان که بعد از چند ساعت سراغم می آید، حفظم کند.

وقتی من تصـمیم گرفتم کاملاً بهبود یابم، همّت کردم از شـهر خود به تهران رفتم و با آن پزشکک موفّق ملاقات کردم، اگر من بخواهم از همه گناهـان جـدا شوم، بایـد به حضور قلب در نمـاز خود توجّه کنم، هر چقـدر توجّه من در نماز، بیشتر باشـد، اثر بازدارندگی نماز از گناه هم بیشتر خواهد بود.

ص:۲۷۲

عنکبوت : آیه ۴۶

وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (۴۶)

درست است که محمّد صلی الله علیه و آله در مکّه است، امّا خبر او به اطراف رسیده است، عدّه ای از یهودیان و مسیحیان که از این ماجرا باخبر شدند، به مکّه آمدند و سخن او را شنیدند و به او ایمان آوردند، امّا عدّه ای از آنان وقتی آیات قرآن را شنیدند باز هم در شک و تردید بودند. آنان با مسلمانان جدال می کردند و می گفتند: «همه پیامبران از نژاد ما بوده اند، اگر محمّد، راست می گوید و پیامبر موعود است، پس چرا از نژاد ما نیست؟».

آری، پیامبران همه از نسل اسحاق علیه السلام بودند، تو پیامبران زیادی را از نسل اسحاق علیه السلام برگزیدی، یعقوبِ پیامبر علیه السلام، پسر اسحاق علیه السلام بود، یوسف، موسی و عیسی علیهماالسلام و دیگر پیامبران از نسل اسحاق علیه السلام بودند. بنی اسرائیل هم همه از

نسل اسحاق علیه السلامبودند.

اکنون می دیدنـد محمّـد صـلی الله علیه و آله از نسل اسـحاق علیه السـلام نیست، بلکه او از نسل اسـماعیل علیه السـلام ، برادر اسحاق علیه السلام است.

آنان می دانستند که محمّد صلی الله علیه و آله، نشانه های پیامبر موعود را دارد، ولی حاضر نبودند به او ایمان بیاورند، آنان به این موضوع، اعتراض داشتند و می گفتند چرا آخرین پیامبر خود را از نژاد ما انتخاب نکردی؟

تو از مسـلمانان می خواهی تـا بـا شـیوه ای منطقی و مؤدّبانه با آنان گفتگو کننـد، در الفاظی که انتخاب می کننـد، در محتوای سخن و در آهنگ گفتار، ادب و احترام را مراعات کنند و دوستانه با آنان سخن بگویند.

آری، هـدف از سـخن گفتن با یهودیان و مسـیحیان، باید بیان حقیقت باشد، نه پیروز شدن به هر وسـیله ای. (البتّه اگر آنان راه ظلم و فتنه جویی را در پیش گرفتند، آن وقت مسلمانان می توانند از شیوه های دیگر سخن استفاده کنند).

تو از مسـلمانان می خواهی تا به یهودیان و مسـیحیان چنین بگویند: «ما به همه آنچه از سوی خدا بر ما و شـما نازل شده است، ایمان داریم، خدای ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم».

آری، مسـلمانان، موسی و عیسی علیهماالسلام را پیامبران تو می دانند و به آنچه تو به عنوان تورات و انجیل نازل کردی، ایمان دارنـد، مسـلمانان به مطـالبی که سـخن تو نیست و بعـداً در تورات و انجیل اضافه شـده است، ایمان ندارنـد، زیرا مطالبی که به تورات و انجیل اضافه شده، چیزی جز تحریف نیست.

* * *

مسـلمانان می داننـد که هـدف همه پیامبران یکی بوده، آن ها می خواسـتند بشـر را در پرتو یکتاپرستی و حقّ و عدالت هدایت کنند. مسلمان واقعی کسی

است که به همه پیامبران ایمان داشته باشد و این ایمان، لازمه تسلیم است.

فرقی میان پیامبران نیست زیرا همه آنان دارای اصول مشترکی بوده اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آن ها، سبب می شد، هرکدام به وظیفه خاصّی عمل کنند.

ادیان آسمانی، کلاس های بشر در طول تاریخ بوده اند و پیامبران معلّمان این کلاس ها. البتّه کامل ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، محمّد صلی الله علیه و آلهآن را برای هدایت بشر آورده است.

* * *

عنکبوت : آیه ۴۸ - ۴۷

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ (۴۷) وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ (۴۸)

تو همان گونه که تورات و انجیل را بر موسی و عیسی علیهماالسلامنازل کردی، قرآن را بر محمّد صلی الله علیه و آله نازل کردی، گروهی از یهودیان و مسیحیان وقتی قرآن را شنیدند، به آن ایمان آوردند، زیرا بشارت آمدن آن را در تورات و انجیل خوانده بودند، همچنین گروهی از بُت پرستان نیز به آن ایمان آوردند.

ولی گروهی هم فهمیدند قرآن حقّ است و آن را انکار کردند، آنان راه کفر را در پیش گرفتند و گفتند: «محمّد قرآن را از پیش خود ساخته است».

چرا این کافران قدری فکر نمی کنند؟ محمّد صلی الله علیه و آله قبل از این که به پیامبری برسد، کتابی نخوانده بود و نمی توانست چیزی بنویسد. چگونه ممکن است کسی که درس نخوانده است و هیچ استادی ندیده است، چنین کتابی از پیش

خود بیاورد؟

آنان محمّد صلی الله علیه و آله را می شناسند، محمّد صلی الله علیه و آله سال های سال در میان آنان زندگی کرده است، او هرگز کتابی نخوانده است، پس این سخنان را از کجا فرا گرفته است؟

آری، این قرآن ساخته ذهن بشر نیست، زیرا در آن دانش ها، تاریخ اقوام پیشین، قوانین مناسب با نیاز بشر ذکر شده است، همچنین اسراری از جهان در قرآن بیان شده است، چگونه ممکن است ذهن یک بشر چنین چیزهایی را درک کند؟ این قرآن، سخن توست، تو که از اسرار آسمان ها و زمین آگاهی داری، می توانی چنین سخن بگویی.

* * *

سواد خواندن و نوشتن، کمال است، امّا تو چنین اراده کردی که محمّد صلی الله علیه و آله(قبل از پیامبر شدن و در سال های ابتدایی پیامبری خود) از این کمال محروم باشد. در آن زمان، در شهر مکّه فقط ۱۷ نفر باسواد بودند.

تو می خواستی که کافران هرگز بهانه ای نداشته باشند، اگر محمّد صلی الله علیه و آله پیش از نزول قرآن، کتابی خوانده بود، کافران می گفتند او این سخنان را از آن کتاب گرفته است !

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله آیات زیبای قرآن را می خواند مردم به فکر فرو می رفتند و با خود می گفتند: «محمّد صلی الله علیه و آله هرگز کتابی نخوانده است، چگونه شده است که او کتابی این گونه زیبا و پرمحتوا را آورده است؟».

اینجا بود که زمینه هدایت برای آنان فراهم می شد و آنان به معجزه بودن قرآن، بیشتر پی می بردند.

* * *

ص:۲۷۶

عنکبوت : آیه ۴۹

بَلْ هُوَ آَيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآَيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ (۴۹)

«این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار می گیرد و آیات تو را فقط ستمکاران انکار می کنند».

در این آیه نشانه ها را بیان می کنی، نشانه کسانی که به قرآن ایمان می آورند چیست؟ چه کسانی به قرآن، کفر می ورزند؟

هر کس اهل دانش باشد، قرآن را می خواند و به آن فکر می کند و حقّ بودن آن را می فهمد و به آن ایمان می آورد. این گونه است که قرآن در دل و جان او اثر می کند و به سوی هدایت، رهنمون می شود.

ولی کسی که قرآن را انکار می کند، ستمکار است، او با انکار حقّ به خود و جامعه ظلم می کند و سرمایه وجودی خویش را تباه می کند.

* * *

دوست دارم درباره این آیه بیشتر بدانم، به کتاب های حدیثی مراجعه می کنم، هجده حدیث می یابم که همه آن ها یک نکته مهم را بیان می کنند، یکی از آن احادیث این است: یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت:

___ آقای من ! خدا می گوید: «این قرآن، آیات روشنی است که در دل های اهل دانش قرار دارد»، می خواهم بدانم منظور از «اهل دانش» در این آیه چیست؟

___ اهل دانشی که خدا در این آیه از آن سخن گفته است، دوازده امام می باشند.(۱۱۵)

* * *

وقتی این سخن امام صادق علیه السلام را شنیدم، به فکر فرو رفتم و از خود پرسیدم:

بیش از هزار و چهارصد سال از نزول قرآن گذشته است، به راستی حقیقت قرآن چیست؟

آیا قرآن فقط همین چیزی است که من آن را در دست می گیرم؟ آیا این حروفی که من بر روی کاغذ می بینم، حقیقت قرآن است؟

نه.

این کاغذها و نوشته ها، ظاهر قرآن است، امّا حقیقت قرآن، چیزی است که در قلب پیامبر بود.

پس از پیامبر، آن حقیقت به علی علیه السلام رسید، علی علیه السلام، حجّت تو بود، بعد از علی علیه السلام، این حقیقت از امامی به امامی دیگر رسید، امروز هم، حقیقت قرآن در قلب مهدی علیه السلام قرار دارد، مهدی علیه السلامحجّت و نماینده توست.(۱۱۶)

عنکبوت : آیه ۵۱ – ۵۰

وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ (۵۰) أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۵۱)

بزرگان مکّه می دانستند که محمّد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، امّا حاضر نبودند حقیقت را بپذیرند، آنان منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، برای همین مردم را به بُت پرستی تشویق می کردند و با محمّد صلی الله علیه و آله دشمنی می کردند.

روزی آنان نزد محمّد صلی الله علیه و آله آمدند و از او خواستند تا برای آنان معجزه بیاورد، آنان به دنبال بهانه بودند. اگر واقعاً به دنبال معجزه بودند، معجزه قرآن کافی بود، قرآن حقّ را برای آنان آشکار کرده بود.

آنان با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن گفتند: «ای محمّد ! ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا تو معجزه دیگری بیاوری و در این سرزمین خشک و سوزان،

چشمه های آب برای ما جاری سازی، ای محمّد ! چرا همچون موسی علیه السلامعصایی نداری که بر زمین بزنی و اژدها شود؟».(۱۱۷)

* * *

محمّد صلی الله علیه و آله در جواب آنان چه بگوید؟ آنان چنین خواسته هایی را مطرح کرده اند، او در انتظار وحی تو می ماند، سرانجام جبرئیل می آید و به او می گوید که در جواب آنان چنین بگو: «همه معجزه ها نزد خداست و تنها به فرمان او نازل می شود، من فقط پیامبری هستم که شما را آشکارا از عذاب می ترسانم، آیا این قرآن که بر من نازل شده، برای معجزه کافی نیست؟ خدا قرآن را بر من نازل کرد و این نزول قرآن، رحمت برای مؤمنان است و مایه پندپذیری برای آنان است».

به راستی وظیفه یک پیامبر چیست؟

آیا او وظیفه دارد هر معجزه ای را که مردم خواستند، برای آنان بیاورد؟ مگر او خداست؟! او انسان است، انسانی که خدا به او مقام پیامبری عنایت کرده است، او تنها می تواند با دنیای ملکوت ارتباط برقرار کند.

وظیفه پیامبر این است: به مردم ثابت کند که پیامبر و فرستاده خداست !

وقتی محمّد صلی الله علیه و آله قرآن را به عنوان معجزه آورده است و به آنان گفته است که اگر می توانند یک سوره مانند آن بیاورند، معلوم می شود که او پیامبر است، دیگر حقّ آشکار شده است، چرا آنان یک سوره مانند قرآن نمی آورند؟ اگر می خواهند حق را بفهمند، معجزه قرآن کفایت می کند.

خداوند قدرت دارد که چشمه های آب جاری سازد و عصایی همچون عصای موسی علیه السلام به محمّد صلی الله علیه و آله بدهد، امّا کارهای خدا همه از روی حکمت و مصلحت است، این طور نیست که خدا کارهای خود را بر اساس گفته های

بی اساس این مردم انجام دهد.

* * *

عنکبوت : آیه ۵۲

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۵۲)

کافران به محمّـد صـلی الله علیه و آله می گفتنـد: «تو پیامبر و فرسـتاده خـدا نیستی»، اکنون تو از او می خواهی تا به آنان چنین بگوید: «خدا برای گواهی بین من و شما بس است، شما که به باطل گرویدید و به خدای یگانه کافر شدید، زیانکار هستید».

آری، کسانی که راه کفر را برگزیدنـد، در خسـران هسـتند، وقتی ناگهان روز قیامت فرا رسد، آنان با خود می گویند: افسوس که در دنیا کوتاهی کردیم ! افسوس که به خدا و این روز ایمان نیاوردیم ! افسوس که سبب بدبختی خود شدیم».

در آن روز، آنـان بار سـنگین گناهان خود را بر دوش می کشـند و چه باری بر دوش دارنـد ! آنان سـزای کارهای خود را می بینند و آتش جهنّم در انتظار آنان است.(۱۱۸)

* * *

در دنیای تجارت، گاهی کسـی معامله ای انجام می دهـد و هیـچ سودی نمی کند، امّا اصل سـرمایه او باقی است، در اینجا می گوییم که او ضرر کرده است.

گاهی یک نفر، نه تنها سود نمی کند، بلکه تمام سرمایه خود را از دست می دهد، او خسران کرده است.

کسانی که به دنیا مشغول شدند، اصل سرمایه خود را هم از دست دادند، آن ها خیال می کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می کنند سود می کنند، امّا وقتی مرگ سراغشان بیاید باید همه دنیایِ خود را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن ها دیگر سرمایه ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و اکنون دیگر هیچ فرصتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن ها هیچ توشه ای کسب نکرده اند. آن ها خسران کرده اند.(۱۱۹)

* * *

عنکبوت : آیه ۵۵ – ۵۳

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (۵۳) يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ (۵۴) يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۵۵)

محمّد صلی الله علیه و آله بارها با بُت پرستان سخن گفت، او برای آنان دلسوزی می کرد و دوست داشت آنان از عذاب قیامت نجات یابند و راه سعادت و رستگاری را در پیش گیرند.

گروهی از بُت پرستان با تمسخر به محمّد صلی الله علیه و آله چنین گفتند: «این عذابی که از آن سخن می گویی، کی فرا می رسد؟ اگر راست می گویی و تو پیامبر خدا هستی، چرا نفرین نمی کنی تا عذاب بر ما نازل شود و ما نابود شویم؟».

از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین پاسخ بدهد: «خدا وقت مشخّصی برای عذاب شما تعیین کرده است، او به شما مهلت داده است، اگر این مهلت

نبود، عـذابی که طلب کردیـد، ناگهان بر شـما نازل می شد و شـما را غافلگیر می کرد، شـما شـتابزده عذاب خدا را می طلبید، صبر کنیـد، عـذاب جهنّم شـما را از هر سو فرا خواهد گرفت. به زودی روزی فرا می رسد که آتش جهنّم از هر سو شـما را فرا بگیرد و فرشتگان بگویند: نتیجه کردار خود را بچشید».(۱۲۰)

* * *

این قـانون توست: به کافران مهلت می دهی و در عـذاب کردن آنان شـتاب نمی کنی، شایـد آنان توبه کننـد و به سوی تو باز گردنـد. تو هرگز عجله نمی کنی، این انسـان است که عجول است، زیرا می ترسـد فرصت را از دست بدهـد، تو خـدای یگانه ای، همه چیز در اختیار توست، قـدرت تو حـدّ و انـدازه ای نـدارد، هیـچ کس نمی توانـد از حکومت تو فرار کند. وقتی مهلت کافران به پایان رسـید، عذاب دردناک بر آنان فرو می فرستی و آنان را نابود می کنی و سپس در روز قیامت آنان را زنده می کنی تا برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند، در آن روز هم آتش جهنّم در انتظار آنان است.

* * *

عنکبوت : آیه ۶۰ – ۵۶

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آَمَنُوا إِنَّ أَرْضِـي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ (۵۶) كُـلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۵۷) وَالَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (۵۸) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۵۹) وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۶۰)

بُت پرستان روز به روز فشار خود را بر مسلمانان زیاد و زیادتر کردند و آنان

ص:۲۸۳

را زیر شکنجه های طاقت فرسا قرار دادند، آنان از مسلمانان می خواستند تا از یکتاپرستی دست بردارند و به بُت پرستی بازگردند. اکنون تو با مسلمانان چنین سخن می گویی:

* * *

ای بندگان من که ایمان آورده اید !

اگر خانواده یا مردم از شما خواستند راه کفر را برگزینید، بدانید زمینی که من خلق نموده ام، وسیع است، پس مهاجرت کنید و فقط مرا بپرستید و هرگز به خاطر فشارهای خانواده یا جامعه، کافر نشوید.

هرگز از خطرات مهاجرت نهراسید !

عدّه ای به شما می گویند: «اگر مهاجرت کنید انواع خطرات شما را تهدید خواهد کرد، گرسنگی خواهید کشید، دشمنان شما را نابود خواهند کرد». شما به این سخنان گوش ندهید، برای حفظ دین خود هجرت کنید، بدانید که دیر یا زود، مرگ سراغ شما می آید. از جدایی خانواده و دوستان خود نگران نشوید، شما باید روزی از آنان جدا شوید، همه می میرند، شما چه بخواهید، چه نخواهید از خانواده و دوستان خود جدا خواهید شد، پس چه بهتر که در راه من، هجرت کنید.

چرا از مرگ می ترسید؟ آیا فکر می کنید که مرگ، پایان همه چیز است؟

هرگز.

مرگ آغاز زندگی شماست. همه شما برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می شوید، من کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند را در منزل های بهشتی جای می دهم، همان بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، آنان برای همیشه در آن بهشت خواهند بود، بهشت، پاداش

خوبی برای نیکوکاران است، آن نیکوکارانی که در راه دین من، بر سختی ها صبر کردند و بر من توکّل نمودند.

در راه من مهاجرت کنید، از فقر و گرسنگی نترسید، بر من توکّل کنید، من آن خدای روزی دهنده هستم، چه بسیار از جاندارانی که قدرت حمل روزی خود را ندارند، من به آن ها و شما روزی می دهم.

به طبیعت نگاه کنید، پرندگان (مانند گنجشک ها) را ببینید که هرگز ذخیره غذایی در لانه ندارند، آنان هر روز نو، روزیِ نو می خواهند، امّا من آنان را گرسنه نمی گذارم و روزی آنان را می دهم، پس چرا شما از ترس قطع روزی خود، از مهاجرت می ترسید؟ شما هر کجا که باشید، من روزی شما را می دهم، من خدای شنوا و بینا هستم، هر کجا که باشید، من شما را می بینم و صدایتان را می شنوم و یاریتان می کنم.

* * *

وقتی شکنجه ها و فشار بُت پرستان بر مسلمانان زیاد شد، آنان تصمیم گرفتند مهاجرت کنند، ابتدا ده نفر به کشور حبشه رفتند و بعد از مدّتی، یک گروه هشتاد نفری به رهبری جعفر (برادر علی علیه السلام) راهی حبشه شدند، آنان حدود سیزده سال در آنجا زندگی کردند و از ظلم و ستم بُت پرستان نجات یافتند.

* * *

من وطن خود را دوست دارم، اینجا زادگاه من است، به آن عشق می ورزم، به این آب و خاک وابسته ام، اصل من اینجاست، تو این عشق را در قلبم قرار داده ای، بی جهت نیست که می گویند عشق به وطن، نشانه ایمان است.

اگر وطن من آماج سیاهی ها و تاریکی ها شود و من نتوانم شرایط را تغییر

ص:۲۸۵

دهم چه باید کنم؟ آیا باید بمانم و مغلوب سیاهی ها شوم؟ وقتی ماندن در وطن، مرا از تو دور می کند، وظیفه من چیست؟

از من می خواهی «مهاجرت» کنم، از خانه و کاشانه ام کوچ کنم، مهاجر شوم. برای آرمان بلند خویش از زادگاه خود دل بر کنم و جدا شوم. از همه وابستگی ها رهایی یابم و راهی سرزمین و جایگاهی دیگر شوم، در راه تو، از تاریکی ها بگریزم و به سوی روشنایی بروم.

آری، عشق به زیبایی ها و خوبی ها بالاتر از عشق به وطن است، زندگی معنوی مهم تر از زندگی مادی است. نباید به خاطر عشق به وطن، تن به ذلّت دهم و اسیر تاریکی ها شوم، وطن دوستی تا جایی نیکوست که ماندن در وطن، به عقاید و اهداف عالی ضربه وارد نکند.

پیامبر تو چقدر زیبا سخن گفت: «اگر کسی به سبب حفظ دین خود مهاجرت کند، در بهشت همنشین ابراهیم علیه السلام خواهد بود».(۱۲۱)

چرا همنشینی با ابراهیم علیه السلام؟

ابراهیم علیه السلام کسی بود که در راه یکتاپرستی بارها مهاجرت کرد، وطن او بابل (شهری در عراق) بود، او به فلسطین، مصر، مکّه و... مهاجرت نمود.(۱۲۲)

عنکبوت : آیه ۶۳ – ۶۱

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (۶۱) اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۶۲) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۶۳)

در کتاب طبیعت، هزاران آیه و نشانه قدرت وجود دارد، کافی است که انسان چشم باز کند و به این آیات دقّت کند، هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان هستی را متوجّه می شود و می فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد، خدایی یگانه و مهربان !

آری، تو به همه انسان ها، نور عقل و فطرت داده ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند.

اگر از انسان ها پرسیده شود: «این آسمان ها و زمین را چه کسی آفریده است؟ چه کسی خورشید و ماه را این گونه برای انسان ها رام نموده است؟»، فطرت

آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در جواب می گویند: «خدای یگانه، آسمان ها و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان ها قرار دادی.

پس چرا عدّه ای حقّ را انکار می کنند و به بُت پرستی رو می آورند؟

تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، امّا به انسان، اختیار هم دادی تا او راهش را خود انتخاب کند، عدّه ای حقّ را انکار می کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل هایشان خاموش می شود، هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود، بر دل او مُهر می زنی و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حقّ را نمی شنود و حقّ را نمی بیند.

* * *

خوشی و ناخوشی، زیادی و کمی زندگی دنیا در دست توست، کسانی که راه ظلم و کفر را انتخاب می کنند، تصوّر می کنند که با این کار، صاحب ثروت بیشتر و خوشی دنیا می شوند، امّا آنان اشتباه می کنند، زیرا روزیِ همه انسان ها در دست توست، تو روزیِ هر کس را که بخواهی، وسعت می دهی و هر کس را که بخواهی، تنگ روزی می کنی، تو به همه چیز دانا هستی.

تو باران را از آسمان نازل می کنی و زمین را با آن، جانی تازه می بخشی، از هر کس بپرسند: «باران را چه کسی نازل می کند»، به فطرت خویش می گوید: «خدای یگانه».

تو نور فطرت را درون انسان ها قرار دادی تا انسان ها بتوانند راه هدایت را پیدا کنند، حمد و ستایش مخصوص توست که این گونه حقّ را برای انسان ها آشکار ساختی و فطرت را به آنان ارزانی داشتی، امّا بیشتر آنان از نور فطرت بهره نمی برند و فکر نمی کنند، آنان اسیر پندارهای غلط خویش شده اند و از خرافات پیروی می کنند.

* * *

عنکبوت : آیه ۶۴

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۶۴)

سخن از نور فطرت به میان آمد، به راستی چگونه می شود که نور فطرت در انسان، ضعیف می شود؟

جواب این سؤال یک چیز بیشتر نیست: شیفتگی دنیا.

کسی که عاشق دنیا شد و به لذّت های زودگذر آن، دلبسته گردید، دیگر به ندای فطرت خویش گوش نمی دهد، او می داند که اگر بخواهد بندگی تو را کند، باید از هوس خویش جدا شود، پس راه کفر را برمی گزیند.

آری، کافران به زندگی و لذّت های دنیا شاد می شوند، در حالی که زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت و نعمت های آن، بی ارزش است، ثروت و مال دنیا به زودی نابود می شود و امّا نعمت آخرت همیشگی است، کسی که وارد بهشت شود، برای همیشه از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شود و این سعادت بزرگی است.

آری، زندگی این دنیا، فقط بازیچه ای فریبنده است. بدانید زندگی واقعی در سرای آخرت است، اگر انسان ها می دانستند که دنیا، خانه نابودی است، هرگز به آن دل نمی بستند.

* * *

بار دیگر سخن تو را می خوانم: «زندگی دنیا، فقط بازیچه ای فریبنده است».

تو با این سخن، بر سرم فریاد می زنی که اگر زن، فرزند و مال دنیا، بُت من

شونـد، ضـرر کرده ام، زیرا به یک زنـدگیِ پست، دل خوش کرده ام ! یک زندگی که در آن فقط عشق به دنیا باشد، زندگی پست و حقیر است.

من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سـراغم آیـد، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیـا، چیزی جز بـازی نبوده است و فقـط زنـدگی آخرت است که زنـدگی واقعی است، زنـدگی آخرت، هرگز تمـام شدنی نیست ! ابدی است.

دنیا چیزی جز بازیچه ای فریبنـده نیست، مردمی جمع می شونـد و به پنـدارهایی دل می بندند، آنان همه سـرمایه های وجودی خـویش را صـرف آن پنـدارها می کننـد و پس از مـدّتی، همـه می میرنـد و زیر خـاک پنهـان می شونـد و همـه چیز به دسـت فراموشی سپرده می شود !

خوشـا به حـال کسـی که از این دنیـا، برای خود توشه ایمان و عمل صالـح برگیرد، این توشه هرگز نابود نمی شود، این گنجی است پربها که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می آورد.

* * *

عنکبوت : آیه ۶۶ – ۶۵

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ (۶۵) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۶۶)

سخن از نور فطرت بود، تو یکتـاپرستی را در نهـاد همه انسـان ها قرار دادی، همه انسان ها با فطرت خود تو را می شناسـند، امّا لذّت های دنیا نمی گذارد

انسان ها به ندای فطرت خویش عمل کنند.

اگر بُت پرستان سوار بر کشتی شوند و طوفانی سهمگین فرا رسد، آنان از همه جا ناامید می شوند و تو را خالصانه صدا می زنند.

آری، بلا، زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت کشیده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند.

و به راستی که فقط تو شایسته پرستش هستی زیرا از بندگان خود آگاهی داری، صدایشان را می شنوی، وقتی آن ها به بلا و مصیبتی گرفتار می شوند، تو را صدا می زنند و از تو یاری می خواهند، تو صدایشان را می شنوی و از آن ها دستگیری می کنی.

تو انسان ها را نجات می دهی، امّا وقتی که بلا و مصیبت از آنان برطرف شد، گروهی از آنان همه چیز را فراموش می کنند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده اند، آنان بار دیگر به بُت پرستی رو می آورند، آنان شکر نعمت تو را به جا نمی آورند، تو به آنان فرصت می دهی و به زودی آنان نتیجه کارهای خود را خواهند دید.

* * *

عنکبوت : آیه ۶۷

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ (۶۷)

بعضی از بزرگان مکّه نزد محمّد صلی الله علیه و آله آمدند و به او گفتند: «ای محمّد ! ما می دانیم حق با توست، امّا می ترسیم اگر به تو ایمان بیاوریم، اعراب به این

شهر حمله کنند و ما را به قتل برسانند».

در آن روزگـار، هر یـک از قبیله هـای عرب، بُتی را در کنار کعبه قرار داده بودنـد. بزرگان مکّه می دانسـتند که اگر مسـلمان شوند، باید این بُت ها را بشکنند، این کار خوشایند قبیله های عرب نبود.

بزرگـان مکّه می ترسیدند که قبیله هـا به مکّه حمله کننـد، امّا این سـخن از روی جهـل و نادانی است، اگر آنان به قـدرت تو ایمان داشتند، هرگز چنین سخنی نمی گفتند.

اکنون از محمّـد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به آنان چنین بگویـد: «شـما از چه نگرانیـد؟ آیا خدا این شـهر مکّه را محلّ امنی قرار نداد؟ شـما می بینید که مردمان سـرزمین های اطراف، در امن و آسایش نیستند و هر روز دشمنان به آنان دستبرد می زننـد و آنان را غارت می کنند، چه کسـی این شـهر را در امن و امان قرار داده است؟ چرا بُت ها را می پرستید و کفران نعمت خدا را می کنید؟».

به راستی بزرگان مکّه نگران چه هسـتند؟ این شـهر، شـهر توست، اگر آنان ایمان بیاورند، تو می توانی آن نعمت ها را بر آنان ادامه دهی و شرّ دشمنان را از سر آنان کوتاه کنی.

افسوس که آنـان قـدرت انسـان هـا را بالاتر از قـدرت تو می داننـد و از ترس این که منافعشان به خطر بیفتـد به حقّ ایمان نمی آورند !

خوشـا به حـال کسـانی که وقتی حقّ را شـناختند آن را پذیرفتنـد و هرگز به منـافع خود فکر نکردنـد ! آنـان ثروت دنیـا را رها کردند و سعادت همیشگی آخرت را برای خود خریدند.

* * *

ص:۲۹۲

عنکبوت : آیه ۶۸

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ (۶۸)

در این سوره بارها از محمّد صلی الله علیه و آله خواستی تا با بزرگان مکّه سخن بگوید، امّا آنان بر کفر و گمراهی خود اصرار ورزیدند.

چه کسی ستمکارتر از آنان است؟

آنان به تو دروغ بستند و به مردم گفتند: «ما نمی توانیم خودمان مستقیماً با خدا ارتباط داشته باشیم، ما این بُت ها را واسطه بین خود و خدا قرار می دهیم، خدا از ما خواسته است این کار را انجام دهیم».

آنان این سخن دروغ را به تو نسبت دادند، تو هرگز کسی را به پرستش بت ها دعوت نکرده ای. آنان می دانستند که حقّ با محمّد صلی الله علیه و آله است و او پیامبر توست، امّا او را دروغگو پنداشتند و به او ایمان نیاوردند و مردم را از قبول اسلام بازداشتند.

به راستی چه سرنوشتی در انتظار آنان است؟ آنان ستمکارترین مردمان هستند که بر کفر خود اصرار ورزیدند و دیگران را نیز گمراه کردند.

آیا جایگاه آنان، آتش جهنّم نیست؟

روز قیامت فرا می رسد و فرشتگان آنان را با صورت بر زمین می کشانند و آنان به سوی جهنّم می برند، در آن روز، آنان بدترین جایگاه را دارند.

* * *

عنکبوت : آیه ۶۹

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (۶۹)

ص:۲۹۳

کسانی نیز به تو ایمان آورده اند و در سختی ها گرفتار شده اند، اکنون با آنان چنین سخن می گویی: «شما به من ایمان آورده اید، بدانید راهی را که شما انتخاب کرده اید با مشکلات همراه است، کافران شما را آزار و اذیّت می کنند، شیطان هم در کمین شماست و با وسوسه های خود سعی می کند شما را از راهی که برگزیدید، دور کند، امّا این وعده من است: هر کس در راه دین من تلاش کند، من او را به راه های خود رهنمون می سازم، من همیشه یار نیکوکاران هستم».

* * *

تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، قرآن تو، آشکار و روشن است. تو همه انسان ها را هدایت می کنی، پیام و سخن خود را به آنان می رسانی. همه انسان ها از این هدایت بهرمند هستند. به این هدایت، «هدایت اوّل» می گویند.

برای کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و راه حقّ را انتخاب کردند، هدایت دیگری قرار می دهی، تو زمینه کمال بیشتر را برای آنان فراهم می کنی، به این هدایت، «هدایت دوم» می گویند.

تو در این آیه از هدایت دوم سخن گفتی، این هدایت شامل همه انسان ها نیست، فقط کسانی که هدایت اوّل را پذیرفتند و در راه تو تلاش کردند، شایستگی هدایت دوم را دارند.

* * *

چه مژده ای از این بهتر و زیباتر !

تو کسی را که در راه تو تلاش می کند، تنها نمی گذاری و او را به راه های معرفت، لطف و رحمت خویش راهنمایی می کنی.

کسی که تو او را راهنما باشی، هرگز گمراه نمی شود، او به سر منزل سعادت و رستگاری رهنمون می شود و از همه فتنه ها رهایی می یابد. تو به او بصیرتی می دهی تا بتواند در میان همه تاریکی ها، راه صحیح را انتخاب کند.

آری، تو همراه و همیار او هستی، این گونه است که یأس ها به امید تبدیل می شود، او دیگر احساس تنهایی نمی کند. او همیشه دست یاری تو را همراه خود می بیند، در اوج تنهایی ها و سختی ها، همچون کوهی استوار می ایستد و خم به ابرو نمی آورد.

* * *

این وعده توست: «هر کس در راه دین من تلاش کند، من او را به راه های خود رهنمون می سازم و من با نیکوکاران هستم».

روزی امام باقر علیه السلام این آیه را برای یاران خود خواند و سپس چنین فرمود: «این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است».(۱۲۳)

وقتی من این سخن امام باقر علیه السلام را خواندم به فکر فرو رفتم، تو در اینجا از راه های خود سخن گفتی، این راه ها، پیامبر و دوازده امام می باشند، اگر من در راه دین تو تلاش کنم، تو مرا با ولایت علی علیه السلام و فرزندان او آشنا می کنی.

امروز مهدی علیه السلام امام زمان من است، پیشوای من است، باید او را بشناسم، تو از من خواسته ای تا ولایت او را قبول کنم و پیرو او باشم، او نماینده تو روی زمین است. اگر در راه تو تلاش کنم، تو مرا به سوی او رهنمون می کنی تا بتوانم سعادت دنیا و آخرت را از آنِ خود کنم.(۱۲۴)

سوره رُوم

اشاره

ص:۲۹۷

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکیّ» است و سوره شماره ۳۰ قرآن می باشد.

۲ - در آیه ۲ این سوره شکست کشور «روم» از «ایران» یاد شده است و برای همین این سوره را به این نام خوانده اند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن در این سوره پیش بینی می کند که کشور روم هم بعد از چند سال، ایران را شکست می دهد، قیامت، پاداش مؤمنان، کیفر کافران، خلقت انسان، نشانه های قدرت خدا...

ص:۲۹۸

روم: آیه ۶ – ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم (۱) غُلِبَتِ الرُّومُ (۲) فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳) فِي بِضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴) بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۵) وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۶)

در ابتدا، سه حرف «الف»، «لام» و «میم» را ذکر می کنی، قرآن معجزه ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

رومیان شکست خوردند، این شکست در سرزمینی که به مکّه نزدیک تر است، واقع شد، امّا پس از این شکست به زودی بر دشمن خود غلبه خواهند کرد. این پیروزی در چند سال آینده روی خواهد داد، بدانید این حادثه و همه امور دنیا به دست من است. در آن روز مؤمنان به خاطر یاری من خوشحال می شوند، آری، من مؤمنان را یاری می کنم. من هر کس را بخواهم یاری می کنم و من خدای توانا و فرزانه هستم.

این وعده من است، من هرگز خلف وعده نمی کنم، ولی بیشتر مردم از حقیقت آگاه نیستند.

* * *

ماجرا چیست؟

چرا تو از رومیان سخن می گویی؟ چرا شکست و پیروزی آنان را برایم می گویی؟

هفت سال است که محمّد صلی الله علیه و آله مردم را به یکتاپرستی دعوت می کند. امّا هنوز عدّه زیادی در شک و تردید هستند، تو دوست داری که بندگانت به راه راست هدایت شوند و از بُت پرستی دست بردارند.

خبر این حادثه به مکّه می رسد، رومیان در جنگ با ایرانیان شکست خورده اند. خسروپرویز، پادشاه ایران به رومیان حمله کرده است، جنگ در منطقه ای به نام «بُصری» روی داده است. بُصری نام سرزمینی در شام (سوریه) می باشد.

در این جنگ رومیان به سختی شکست خورده اند، دولت روم تا آستانه انقراض پیش رفته است، ایرانیان توانسته اند شام، فلسطین، مصر و همچنین قسمت آسیایی ترکیه را تصرّف کنند. (این حادثه در سال ۶۱۶ میلادی روی داد).

اکنون از محمّد صلی الله علیه و آله می خواهی تا به همه اعلام کند که تنها چند سال دیگر، همین رومیان که این چنین شکست خورده اند به ایرانیان حمله خواهند کرد و آنان را شکست خواهند داد.

این یک خبر غیبی بود، در نظر مردم چنین چیزی غیر ممکن بود، رومیان شکست سختی خورده اند، چگونه ممکن است بعد از چند سال پیروز

شوند؟ چگونه ممکن است بعد از چند سال، آن ها بتوانند به جنگ ایرانیان بروند و آنان را شکست بدهند؟

بُت پرستان می گفتند: «محمّد صلی الله علیه و آله قرآن را از پیش خود ساخته است»، آنان بسیار خوشحال شدند و گفتند: «به زودی دروغ محمّد صلی الله علیه و آله بر همه آشکار خواهد شد»، امّا این پیش گویی را تو به محمّد صلی الله علیه و آله خبر داده بودی، این وعده تو بود و به زودی فرا خواهد رسید. در آن روز که خبر پیروزی رومیان بیاید، حق بودن قرآن بر همه آشکار خواهد شد.

* * *

مناسب می بینم چند نکته را در اینجا بنویسم:

* نکته اوّل:

شکست رومیان در سرزمین «بصری» واقع شد، بصری تا مکّه نزدیک به هزار کیلومتر فاصله دارد. در آیه ۳ این سوره آمده است: «رومیان در سرزمین نزدیک تر به مکّه شکست خوردند».

منظور از این سخن چیست؟

نزدیک تر از کجا؟

در آن زمان دو سرزمین به نام «روم» بود:

روم شرقی، روم غربی !

بصری در منطقه روم شرقی واقع شده است. روم غربی، همان اروپا می باشد، اروپا از مکّه بسیار دور است، امّا بصری به مکّه نزدیک تر از روم غربی است. قرآن می خواهد بگوید: «این شکست در رومِ شرقی روی داد نه رومِ غربی».

* نکته دوم:

قرآن در آیه ۳ این سوره وعده داد که رومیان چند سال بعد بر ایرانیان پیروز

خواهند شد.

چند سال طول کشید تا این اتّفاق افتاد؟

این سوره در سال هفتم بعثت نازل شده است. تقریباً هفت سال گذشت، پیامبر به مدینه هجرت کرد. سال دوم هجری و جنگ «بدر» فرا رسید، جنگ بدر برای مسلمانان، سرنوشت ساز بود، پیامبر در سرزمین بدر بود که جبرئیل بر او نازل شد و خبر پیروزی رومیان را برای او آورد.

* نکته سوم:

خدا در آیه ۴ این سوره می گوید: «در آن روز مؤمنان به خاطر یاری من خوشحال می شوند».

به راستی در روزی که رومیان پیروز شدند، مسلمانان از چه چیزی خوشحال شدند؟

آیا آنان از پیروزی رومیان خرسند بودند؟ رومیان که مسیحی بودند و دین مسیحیّت، دیگر از ارزش و اعتبار افتاده بود.

خوشحالی مسلمانان در آن روز از حادثه ای دیگر بود: «پیروزی در جنگ بدر».

در واقع مسلمانان در همان روزی که در جنگ بدر پیروز شدند، خبر پیروزی رومیان را شنیدند.

در سال دوم هجری، جنگ «بَدر» واقع شد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر و تعداد کافران بیش از هزار نفر بود. کافران نگاهی به لشکر مسلمانان انداختند، آنان به پیروزی خود یقین داشتند زیرا تعداد آن ها سه برابر مسلمانان بود.

جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به او مژده داد که در این جنگ بر کافران پیروز می شوند و همچنین به پیامبر خبر داد که رومیان توانستند ایرانیان را شکست دهند. پیامبر این سخن را به مسلمانان اطّلاع داد.

ص:۳۰۲

جنگ آغاز شد و امداد غیبی فرا رسید، فرشتگان به یاری مسلمانان آمدند و آنان توانستند بر بُت پرستان پیروز شوند، آن روز هفتاد نفر از بُت پرستان کشته شدند، افرادی مثل ابوجهل که سال های سال، مسلمانان را شکنجه می کردند به سزای اعمالشان رسیدند.

آن روز، روز شادی مسلمانان بود، آنان از هلاکت دشمنان خود خرسند شدند و همچنین از این که وعده قرآن، عملی شد نیز خوشحال بودند. آن روز، حقّ بودن قرآن برای کسانی که در شک و تردید بودند، آشکار شد. به زودی خبر پیروزی رومیان در سرتاسر سرزمین مکّه پخش می شود و بُت پرستان می توانند حقّ بودن قرآن را بفهمند.(۱۲۵)

* نکته چهارم:

در سال ۶۱۶ میلادی (سال هفتم بعثت) رومیان از ایرانیان شکست بسیار سختی خوردند، هیچ کس باور نمی کرد آنان بتوانند در زمانی کوتاه، تجدید قوا کنند و به فکر حمله به ایرانیان بیفتند.

پادشاه روم که «هِرقل» نام داشت در سال ۶۲۲ میلادی حمله خود را به ایران آغاز کرد. رومیان در اوّلین جنگِ مهم خود توانستند ایرانیان را شکست دهند، آن جنگ با جنگ بدر همزمان بود.

هجوم رومیان به ایرانیان ادامه پیدا کرد، آنان در هر جنگی، ضربه های کاری به ایرانیان زدند تا این که در سال ۶۲۸ آخرین جنگ واقع شد و ایرانیان شکست کامل خوردند.

در نتیجه این جنگ، ایرانیان خسروپرویز را از پادشاهی برکنار کردند و پسرش «شیرویه» را به جای او نشاندند.

ص:۳۰۳

روم : آیه ۸ – ۷

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ (٧) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ (٨)

«بیشتر انسان ها فقط ظاهر زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافل هستند».

بینش مؤمن با بینش کافر تفاوت بسیاری دارد، مؤمن از کنار هیچ حادثه ای، ساده نمی گذرد، او می داند که تو این دنیا را برای هدف بزرگی خلق کرده ای.

ولی کافران فقط ظاهر این دنیا را می بینند و به آن فریفته می شوند و از هدف اصلی خلقت باز می مانند، آنان به زرق و برق دنیا دلخوش می کنند و از آخرت غافل می مانند.

به راستی چرا انسان ها با خود نمی اندیشند که تو آسمان ها و زمین و آنچه در آن است را به حقّ آفریدی، تو از آفرینش هدفی داشتی. تو این جهان را بیهوده نیافریدی، آفرینش این جهان از روی حکمت بوده است تا دلیلی برای قدرت

و عظمت تو باشد.

تو برای این جهان، پایانی قرار دادی و روزی همه آفرینش نابود خواهد شد و پس از آن قیامت برپا خواهد شد، امّا بیشتر مردم روز قیامت را باور ندارند و آن را دروغ می دانند.

* * *

این جهان به خودی خود به وجود نیامده است، تو آن را آفریدی و سرانجام تو فرمان نابودی آن را می دهی، از ابتدا برای پایان جهان، زمانی را مشخّص کردی که فقط خودت از آن خبر داری. وقتی آن زمان فرا رسد به اسرافیل دستور می دهی تا در صور خود بدمد.

صور اسرافیل، ندایی ویژه است که اسرافیل آن را در جهان طنین انداز می کند.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا، روح کسانی که در برزخ هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. فقط و فقط تو باقی می مانی.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

* * *

روم : آیه ۱۰ – ۹

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۹) ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ

ص:۳۰۵

أَسَاءُوا السُّوأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآَيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ (١٠)

محمّـد صـلی الله علیه و آله مردم مکّه را به یکتـاپرستی فرا می خوانـد، امّا آنان او را دروغگو می خواندنـد و با او دشـمنی می کردند، چرا در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

کسانی که قبلاً روی زمین زنـدگی می کردنـد، قدرتمندتر از مردم مکّه بودند و از نظر کشاورزی و آبادی، پیشـرفته تر بودند، امّا هیچ چیز نتوانست آنان را از عذاب تو نجات بدهد.

تو پیامبران را برای هدایت آنان فرستادی، به پیامبران معجزاتی آشکار دادی، آنان حقّ را شناختند و سپس آن را انکار کردند، آنان پیامبران خود را دروغگو خواندند، تو به آنان مهلت دادی، وقتی مهلت آنان به پایان رسـید، عذاب را بر آنان نازل کردی و همه نابود شدنـد. تو هرگز به بنـدگان خود ظلم نمی کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

جهنّم سـرانجام کسانی است که با کفر خود، بـدی کردند، آنان به خاطر این که آیات تو را دروغ شـمردند و آن را به مسـخره گرفتند، به جهنّم گرفتار می شوند.(۱۲۶)

آری، آنان سخن پیامبران را دروغ پنداشتند، سخنان آنان را مسخره کردند و نتیجه این کارهای آنان، آتش جهنّم است.

* * *

روم: آیه ۱۶ – ۱۱

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١١) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ (١٢) وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ (١٣) وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (١٤) فَأَمَّا الَّذِينَ آَمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِی رَوْضَهٍ یُحْبَرُونَ (۱۵) وَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَلِقَاءِ الْاخِرَهِ فَأُولَئِکَ فِی الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (۱۶)

مردم مکّه محمّد صلی الله علیه و آله را دروغگو خواندند و راه کفر را برگزیدند، ریشه این کفر، یک چیز بیشتر نبود: آنان قیامت را باور نداشتند، این مشکل اصلی آنان بود، اگر آنان به قیامت ایمان می آوردند، به سعادت و رستگاری می رسیدند، برای همین اکنون از قیامت سخن می گویی: تو همان خدایی هستی که آفرینش را آغاز کرده ای و همین گونه جهان آخرت را می آفرینی، کسی که جهان را آفرید، قدرت دارد که بار دیگر آن را بیافریند.

* * *

روزی که قیامت برپا شود، کسانی که راه کفر و بُت پرستی را برگزیدند، در غم و اندوه فرو می روند و امیدشان ناامید می شود، آنان یک عمر، بُت ها را پرستیدند و در مقابل آنان سجده کردند، امّا در آن روز، بُت ها نمی توانند شفاعت آنان را کنند، آن وقت است که آنان از بُت های خود بیزاری می جویند. آری، کسانی که خدایان دروغین را پرستش می کنند، در روز قیامت از آن خدایان خود بیزاری می جویند و آن ها را انکار می کنند.

در آن روز، مردم از هم جدا می شوند، آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، در بهشت خوشحال و شادمان خواهند بود، بهشتی که زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است، آنان در آنجا غرق نعمت ها خواهند بود، امّا کسانی که راه کفر را برگزیدند و می پنداشتند می توانند از قدرت تو فرار کنند، سرنوشت بدی خواهند داشت، آنان به جهنّم فرا خوانده می شوند.

* * *

روم : آیه ۱۸ – ۱۷

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِینَ تُمْسُونَ وَحِینَ تُصْبِحُونَ (۱۷) وَلَهُ الْحَمْدُ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِیًّا وَحِینَ

تُظْهِرُونَ (۱۸)

از روز قیامت سخن گفتی، اکنون از بندگان خود می خواهی که به یاد آن روز باشند و هر صبح و شام، تسبیح تو گویند.

حمد و ستایش در آسمان ها و زمین، مخصوص توست، از بندگانت می خواهی تا شامگاه و هنگام ظهر تو را ستایش کنند. در اینجا، چهار وقت شبانه روز را نام بردی: آغازِ شب، طلوعِ صبح، عصر، ظهر. تو دوست داری بندگانت در این چهار وقت تو را یاد کنند، به راستی که یاد تو آرامش بخش دل ها می باشد.

* * *

تو خدای یگانه ای، هیچ نقصی نداری، همه عیب ها و نقص ها از تو دور است، این معنای «تسبیح» است.

همه خوبی ها از توست، تو هرگز بندگان خود را ناامید نمی کنی. وقتی کسی به تو پناه می آورد، او را پناه می دهی، تو سرچشمه همه خوبی ها هستی. این معنای «حمد و ستایش» است.

تو از بندگانت می خواهی تا تو را از همه عیب ها و نقص ها دور بدانند، تو هرگز شریک نداری، هر کس که بخواهد از عذاب قیامت، نجات پیدا کند، باید تو را این گونه تسبیح و ستایش کند.

* * *

روم : آیه ۱۹

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱۹)

بُت پرستان روز قیامت را باور نداشتند، آن ها بارها از محمّد صلی الله علیه و آله سؤال می کردند: «وقتی مرگ سراغ ما آمد و ما مُردیم، چگونه می شود که زنده

شویم؟».

اکنون در جواب به آنان چنین می گویی: «من آن خدایی هستم که زنده را از مرده خارج می کنم و مرده را از زنده. من آن خدایی هستم که زمین را پس از خشکی و پژمردگی آن، دوباره زنده می کنم، این گونه شما را نیز در روز قیامت زنده می کنم و شما از قبرهای خود برمی خیزید».

* * *

چرا بُت پرستان به طبیعت نگاه نمی کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می رسد، باران رحمت نازل می شود و زمین به حیات و شکوفایی می رسد و انواع گیاهان زیبا را می رویاند.

آن کسی که قدرت دارد از خاکی مرده، این همه گیاهان را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند !

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟

در زمستان، درختان چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و چنان کشتزاری را پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر برمی دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حقّ است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که بخواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

ص:۳۰۹

روم: آیه ۲۵ - ۲۰

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ (۲۰) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۲۱) وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ (۲۲) وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۲۳) وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۲۴) وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (۲۵)

کسانی که بُت ها را می پرستند، چقدر نادان هستند؟ آخر چگونه ممکن است یک بت، شایستگی پرستش را داشته باشد؟

کسی لیاقت پرستش را دارد که نعمت دهنده باشد و خیر او به دیگران برسد، آیا این بُت ها به دیگران خیری رسانده اند؟

هرگز.

فقط تو شایسته پرستش هستی، زیرا خدایی هستی که به بندگان خود نعمت های بیشمار دادی که انسان ها هرگز نمی توانند آن نعمت ها را بشمارند.

اکنون هفت نعمت را انتخاب می کنی و از آن ها سخن می گویی:

* اوّل: نعمت زندگی

تو به انسان نعمت حیات دادی، همه انسان ها از نسل آدم علیه السلام هستند، تو آدم علیه السلام را از خاک آفریدی، نسل او را از نطفه ای آفریدی که اصل نطفه از خاک است، این گونه شد که نسل انسان زیاد شد و انسان ها روی زمین، پراکنده شدند.

* دوم: نعمت همسر

برای انسان ها، همسرانی از جنس خودشان آفریدی تا انسان ها در کنار آن ها، احساس آرامش کنند، تو در میان زن و شوهر، دوستی و مهربانی ایجاد کردی.

در همه این ها، نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل فکرند، این نشانه های تو را درک می کنند.

* سوم: نعمت آسمان ها و زمین

آفرینش آسمان ها و زمین، نشانه ای دیگر از قدرت توست.

تو در آسمان، خورشید قرار دادی و آن را منبع نور و گرما قرار دادی و زمین را برای انسان آرام نمودی تا او بتواند بر روی آن زندگی کند. زمین به دور خود می چرخد تا روز و شب پدیدار گردد. در هر ساعت، زمین ۱۱۰ هزار کیلومتر (به دور خورشید) حرکت می کند، امّا تو با قدرت خود چنان زمین را

آرام ساخته ای که انسان ها حرکت زمین را احساس نمی کنند و خیال می کنند که زمین ثابت است.

* چهارم: نعمت تفاوت انسان ها

انسان ها را با تفاوت آفریدی، اگر همه انسان ها، یک قیافه و یک رنگ بودند و همگی به یک لحن و آهنگ سخن می گفتند، شالوده زندگی اجتماعی به هم می ریخت، پدر و مادر، فرزند خود را نمی شناختند، زن، شوهر خود را نمی شناخت و مرد همسر خود.

هر انسانی قیافه خودش را دارد، لحن و آهنگ گفتار او، مخصوص خودش است، این نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل علم و دانش هستند، این نشانه ها را درک می کنند و به عظمت قدرت تو پی می برند.

* پنجم: نعمت خواب و بیداری

تو نعمت خواب را به انسان ارزانی داشتی، او هر وقت نیاز به استراحت داشته باشد در شب یا روز، به خواب فرو می رود و جسم او به تجدید قوا می پردازد و روح او هم آرامش پیدا می کند، سپس او از خواب برمی خیزد و برای کسب رزق و روزی به تلاش و کوشش می پردازد. در این نعمت هم، نشانه هایی از قدرت توست و کسانی که برای کلام حق، گوش شنوا دارند، آن را درک می کنند.

* ششم: نعمت باران

از رعد و برق و باران سخن می گویی، بارانی که از آسمان می بارد، اساسی ترین نقش را در زندگی انسان ها دارد، معمولاً باران های پر برکت با رعد و برق همراه است، وقتی ابرها در آسمان برق می زنند، بعضی دچار ترس می شوند و بعضی خوشحال می شوند، زیرا امیدوار می شوند بارانی

خواهد آمد و درختان و گیاهان را سیراب خواهد کرد.

تو این ابرهای باران زا را پدید می آوری و با باران به طبیعت سرسبزی و خرّمی عطا می کنی، در همه این ها، نشانه هایی از قدرت توست، کسانی که اهل فکرند، این نشانه ها را درک می کنند.

* هفتم: نعمت روز قیامت

آسمان و زمین به فرمان تو برپا هستند، وقتی تو به چیزی فرمان می دهی، فقط به آن می گویی: «باش» و آن نیز فوراً موجود می شود. مرگ سراغ همه انسان ها می آید و آنان می میرند و وقتی اراده کنی، همه را زنده می کنی.

تو انسان را بار دیگر زنده می کنی تا به او زندگی جاوید بدهی، تو هرگز پاداش کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، تباه نمی کنی، تو آنان را در بهشت، جای می دهی.

اگر قیامت نبود، زندگی انسان، بیهوده بود، این قیامت است که به زندگی انسان، معنا و جهت می دهد.

* * *

از هفت نعمت خود سخن گفتی، من بار دیگر آنان را می شمارم:

۱ . زندگی ۲ . همسر ۳ . آسمان ها و زمین.

۴ . تفاوت انسان ها ۵ . خواب و بیداری ۶ . باران ۷ . روز قیامت.

تو از من می خواهی تا در این نعمت ها فکر کنم و نشانه های قدرت تو را در آن را بیابم.

* * *

روم : آیه ۲۷ – ۲۶

وَلَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ

قَانِتُونَ (۲۶) وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲۷)

قبل از آمدن قیامت، همه موجودات را نابود می کنی، از اسرافیل می خواهی تا برای اوّلین بار در صور خود بدمد، با این ندا، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس تو جان عزرائیل را هم می گیری. آری، همه مخلوقاتی که در زمین و آسمان هستند، از آنِ تو می باشند، اگر تو اراده کنی که جهان را نابود کنی، زمین و آسمان و هرچه و هر کس که در آن است، در برابر فرمان تو مطیع هستند، هیچ کس و هیچ چیز را توان مخالفت نیست. همه نابود می شوند.

هر وقت که بخواهی قیامت را برپا کنی، ابتدا اسرافیل را زنده می کنی، او برای بار دوم در صور خود می دمد و فرشتگان زنده می شوند، انسان ها هم زنده می شوند و قیامت برپا می شود.

آری، تو فرمان می دهی که همه زنده شوند، هیچ کس نمی تواند مخالفت بکند، همه با فرمان تو زنده می شوند. تو همان کسی هستی که آفرینش را آغاز کردی و پس از نابودی آن، بار دیگر آن را می آفرینی و این برای تو آسان تر است.

این یک قانون است: «کسی که یک بار توانست کاری را انجام دهد، حتماً بار دوم هم می تواند آن را انجام دهد».

همه خوبی ها از آنِ توست، تو صفت های والا و بالایی داری و غیر تو را نمی توان به آن صفت ها، وصف کرد:

تو باقی هستی و همه فانی !

ص:۳۱۴

تو آفریدگار هستی و همه مخلوق !

تو روزی دهنده هستی و همه از روزیِ تو بهره می گیرند !

آری، تو خدای توانا و فرزانه هستی، همه فرمان های تو از روی حکمت و مصلحت است.

* * *

روم : آیه ۲۹ – ۲۸

ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِکُمْ هَلْ لَکُمْ مِنْ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ مِنْ شُرَکَاءَ فِی مَا رَزَقْنَاکُمْ فَأَنْتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ کَذَلِکَ نُفَصِّلُ الْآیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ (۲۸) بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ فَمَنْ یَهْدِی مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ (۲۹)

بُت پرستان باور داشتند که بُت ها شریک تو هستند، تو می خواهی به آنان بفهمانی که این باور غلطی است و تو هرگز شریکی نداری، پس برای آنان مثالی را بیان می کنی: «ای مردم ! شما با بردگان خود چگونه رفتار می کنید؟ آیا شما بردگان خود را شریک مال و ثروتی (که من به شما دادم) قرار می دهید؟ آیا اختیار مال خود را به آنان می دهید؟ آیا آنان می توانند همانند شما در سرمایه و زندگی شما، مداخله کنند؟».

در آن زمان، برده داری رسم بود، بسیاری از بُت پرستان، برده داشتند، امّا هرگز برده های خود را شریک ثروت خود نمی کردند. آنان با دوستِ خود شریک می شدند و از این که دوستشان، در سهم آنان تصرّفی کند، نگران بودند، امّا هیچ گاه نگران نبودند که برده ای در ثروت آنان تصرّفی کند، زیرا برده از خود اختیاری نداشت و هرگز شریک مولای خود نبود.

ص:۳۱۵

آری، آنان حاضر نبودند به بردگان اختیار ثروت خود را بدهند، پس چرا باور داشتند که تو اختیار جهان را به بُت ها داده ای؟

آنان بردگان را شریک خود نمی کردند و می گفتند: «ما مولای آنان هستیم»، پس چگونه مخلوقات تو را شریک تو قرار می دهند؟ مگر تو مالک همه مخلوقات نیستی !

تو جهان با این عظمت را آفریدی، همه آسمان ها و زمین از آنِ توست، چگونه می شود که تو، اختیار جهان را به بُت ها بدهی و آنان را شریک خود گردانی؟

و این گونه آیات خود را برای کسانی که فکر می کنند، بیان می کنی، امّا کافران که به خود ظلم کردند، از هوس خود پیروی می کنند، آنان برای این باورهای باطل خود، هیچ دلیلی ندارند، تو حقیقت را برای آنان آشکار می سازی، آنان حقّ را می شناسند ولی به دنبال هوس خود می روند، اینجاست که آنان را به حال خود رها می کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بمانند.

آری، وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می رود و راه توبه را بر خود می بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست.

روز قیامت که فرا رسد، هیچ یار و یاوری برای او نخواهد بود، فرشتگان، او را به سوی جهنّم می برند تا به عذاب سختی گرفتار شود و نتیجه کفر و بُت پرستی خود را ببیند.

* * *

روم : آیه ۳۲ – ۳۰

فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا لَا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَلَکِنَّ أَکْثَرَ

النَّاسِ لَـا يَعْلَمُونَ (٣٠) مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَـاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ (٣١) مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (٣٢)

اکنون با پیامبر سخن می گویی:

ای محمّد ! با تمام وجود و با اخلاص به سوی دینی رو بیاور که خالی از هر عیب و شرکی است، من فطرت انسان را سرشار از عشق به یکتاپرستی خلق کردم و هیچ کس نمی تواند در فطرت انسان، تغییری ایجاد کند.

این فطرت پاک انسان ها همان دین استوار است ولی بیشتر مردم نمی دانند.

ای محمّد ! تو و پیروانت به بُت پرستان توجّهی نکنید و در حالی که خاشع و فروتن هستید، نماز را به پا دارید و از مشرکانی که در دین اختلاف انداختند، نباشید، مشرکان گروه گروه شدند و هر گروهی به آنچه نزد اوست، شاد است، از این رو از پذیرش حقّ سر باز می زنند.

* * *

تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می کند و او را به گمراهی می کشاند، امّا آمادگی برای پذیرش یگانگی تو در همه وجود دارد. تو در همه انسان ها، حسّی درونی را به امانت گذاشته ای که آن حس، آن ها را به سوی تو فرا می خواند.

نور فطرت می تواند سبب رستگاری انسان ها شود. در واقع، این نور،

سرمایه ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجّه به این سرمایه، انسان ها را به سوی تو فرا خواندند.

* * *

مناسب می بینم در اینجا چند نکته را بنویسم:

* نکته اوّل: کجا و چه زمان؟

خدا نور فطرت را چه زمانی در نهاد انسان ها قرار داد؟

در آیه ۱۷۲ سوره «آل عمران» از روزی یاد شده است که خدا از پشت فرزندان آدم، همه فرزندان آن ها را برگرفت و آنان را بر خودشان گواه گرفت و به آنان گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟»، آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می دهیم که تو پروردگار ما هستی».

آن روز چه روزی بود؟ چه زمانی خدا خود را به همه معرّفی کرد؟

یکی از یاران امام باقر علیه السلام این سؤال را از آن حضرت پرسید، امام باقر علیه السلام در جواب چنین فرمود: «خدا همه فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذرّه های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرّفی کرد...».(۱۲۷)

با توجّه به سخن امام باقر علیه السلام، معلوم می شود که منظور از آن میثاق بزرگ، عالَم ذرّ است.(۱۲۸)

قبل از این که خدا، انسان ها را خلق کند، ابتدا آنان را به صورت ذرّه های کوچکی آفرید و با آنان سخن گفت، در آن روز، همه، او را شناختند و به یگانگی او اعتراف کردند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود. این همان، نور فطرت است.

عالم ذرّ در دنیایِ برتر و والاتر از این جهانِ خاکی بود، دنیایی که از آن به

«دنیای مَلَکوت» یاد می شود، دنیایی که مانند دنیایِ فرشتگان بود.

* نکته دوم: هدف از فطرت

به راستی چرا خدا فطرت را درون انسان ها قرار داد؟ چرا از انسان ها این میثاق بزرگ را گرفت؟

کسی که پدر و مادر او بُت پرست است و او هم از پدر و مادر خود پیروی کرده است، در قیامت او به عذاب گرفتار می شود.

اگر چنین کسی در روز قیامت بگوید: «من نادان بودم، من از پدر و مادرم پیروی کردم و نمی دانستم یکتاپرستی چیست»، چه پاسخی باید به او داد.

جواب روشن و واضح است: خدا در آن روز میثاق، نور فطرت را در وجود همه قرار داد و به همه استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کرد و در وجود آنان، حسّی درونی را به ودیعه گذاشت تا آن ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون ساخت.

سخن کسی که در روز قیامت می گوید: «من نادان بودم و پدر و مادرم، بُت پرست بودند»، رد می شود، زیرا او ندای فطرت خویش را شنید و آن را انکار کرد، او به خاطر این گرفتار عذاب خواهد شد که به ندای فطرت خویش، پاسخی نداد.

نور فطرت، همان سرمایه ای است که هر انسانی با خود دارد و همان برای هدایت و رستگاری او کافی است، افسوس که گروهی به ندای فطرت خویش، پاسخ نمی دهند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می کنند.

* نکته سوم: راهنمای درونی

خدا برای هدایت انسان ها دو راهنما قرار داده است:

الف. ندای فطرت ب. پیامبران.

ص:۳۱۹

وقتی انسان، سخن پیامبران را می شنود، آن سخن را آشنا می یابد و آن را با ندای فطرت خویش هماهنگ می بیند، البتّه خدا به انسان اختیار داده است، انسان باید خودش راه خود را انتخاب کند. انسان، حقّ بودن سخن پیامبران را درک می کند و آن را با وجدان خود می فهمد، پس از آن، راه خود را انتخاب می کند، یا ایمان می آورد و یا راه کفر را در پیش می گیرد.

* * *

روم: آیه ۳۴ - ۳۳

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۳۳) لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳۴)

سخن از نور فطرت بود، تو یکتاپرستی را در نهاد همه انسان ها قرار دادی، همه انسان ها با فطرت خود تو را می شناسند، امّا لذّت های دنیا نمی گذارد انسان ها به این ندای فطرت خویش گوش فرا دهند.

اگر بُت پرستان به بلا گرفتار شوند از همه جا ناامید می شوند و تو را صدا می زنند، بلا، زمینه ساز شکوفایی فطرت انسان است، هنگامی که بلایی فرا می رسد، پرده هایی که بر روی فطرت کشیده شده است، کنار می رود. اینجاست که انسان ها تو را صدا می زنند.

تو آنان را نجات می دهی و در حقّ آنان مهربانی می کنی، امّا وقتی که بلا از آنان برطرف شد، گروهی از آنان همه چیز را فراموش می کنند، گویا که اصلاً تو را صدا نزده اند و بار دیگر به بُت پرستی رو می آورند، آنان شکر نعمت تو را به جا نمی آورند، تو به آنان فرصت می دهی و به زودی آنان حاصل کارهای خود را خواهند دید.

ص:۳۲۰

* * *

روم: آیه ۳۵

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ (۳۵)

چرا انسان ها به پرستش بُت ها رو آورده اند؟ آنان چه دلیلی برای این کار دارند؟ آیا تو فرشته ای را فرستادی که آنان را به بُت پرستی دعوت کند؟

هرگز.

هیچ گاه تو مردم را به شرک و بُت پرستی دعوت نکرده ای، پس چرا این بُت پرستان، بُت ها را پرستش می کنند؟

آنان اسیر خرافات شده اند که برای این کار خود هیچ دلیلی ندارند و به زودی خواهند فهمید که در چه گمراهی آشکاری بوده اند.

* * *

روم: آیه ۳۶

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶)

اکنون می خواهی از نکته مهمّی سخن بگویی: «وقتی تو به انسانی مهربانی می کنی، او به آن نعمت شاد می شود و هرگاه بلایی که حاصل گناهان خودش است برای او می فرستی، ناگهان ناامید می شود».

انسانی که به تو ایمان واقعی ندارد، وقتی غرق نعمت است، دچار غرور می شود و مستی می کند. او گناهانی انجام می دهد و در نتیجه به بلاها گرفتار می شود، آن وقت است که از رحمت تو ناامید می گردد و ناامیدی، گناه بزرگی است.

این انسان در دو حالت «غفلت» و «ناامیـدی» است، اگر نعمت به او بـدهی، غفلت او را فرا می گیرد، اگر بلا به او برسد، ناامید می شود.

امّا کسی که به تو ایمان دارد، چگونه است؟

او در دو حالت «شکر» و «صبر» قرار دارد. اگر به او نعمت بدهی، شکر تو را می کند، وقتی هم که بلایی به او برسد، صبر می کنـد، او می دانـد که این بلاـ حاصـل گنـاه اوست، تو می خواهی او را از گنـاه پـاک کنی. او صـبر پیشه می کنـد و هرگز از رحمت تو ناامید نمی شود.

* * *

«بلاـ» حادثه ای است که در اثر گناه و معصـیت پیش می آیـد و در واقع نتیجه گناهان است. اگر من گناه نکنم، بلاها به سـراغ من نمی آید، ممکن است من اصلاً گناهی انجام ندهم، امّا برای من حادثه ای ناگوار پیش آید.

من بایـد بـدانم که این یک «سـختی» است که تو برایم فرسـتاده ای تا مرا امتحان کنی، اگر من در این امتحان موفّق شوم، مقام من بالاتر می رود، من باید بر این سختی صبر کنم.

روح و جـان من فقـط در کوره سـختی هـا است که می توانـد از ضـعف هـا و کاستی های خود آگاه شود و به اصـلاح آن ها بپردازد. سختی ها سبب می شود تا از دنیا دل بکنم و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورم و تضرّع کنم.

اگر حادثه ناگواری برای من پیش آمد، با خود می گویم: آیا من گناهی کرده ام؟ آیا خطایی انجام داده ام؟

اگر پاسـخ این سؤال مثبت است: بایـد بدانـم که تو بلا فرسـتادی تا مرا از گناه پاک کنی، تو خواستی من نتیجه گناه خود را در این دنیا ببینم، ولی اگر من گناهی انجام نداده ام (و حادثه ناگواری برایم پیش آمده است)، باید بدانم که

تو می خواهی مرا امتحان کنی.

* * *

روم: آیه ۳۷

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷)

تو رزق و روزی را برای هر کس که بخواهی گشایش می دهی یا تنگ می گیری و این کار تو، نشانه ای از حکمت توست، مؤنان این نکته را به خوبی درک می کنند.

تو یکی را به فقر گرفتار می سازی، او به هر دری می زند، نمی تواند از فقر رهایی یابد، تو می خواهی او را با فقر امتحان کنی.

به دیگری ثروت زیادی می دهی، تو او را با ثروت امتحان می کنی، آیا او به وظیفه اش عمل خواهد کرد؟ آیا به نیازمندان کمک خواهد کرد؟ آیا دچار غرور و غفلت خواهد شد؟

این قانون توست: تو بندگان خود را امتحان می کنی تا آشکار شود چه کسی راستگوست و چه کسی دروغگو ! یکی را با فقر و دیگری را با ثروت امتحان می کنی !

* * *

روم: آیه ۳۸

فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۳۸)

اکنون که دانستم رزق و روزی در دست توست، از من می خواهی به نیازمندان کمک کنم، تو به من می گویی که هرگز با انفاق کردن، فقیر

نمی شوم، پس باید حقّ خویشان، بینوایان و در راه ماندگان را بپردازم.

کسانی که رضایت تو را می طلبند می دانند که انفاق، بهتر از نگهداری ثروت است، آنان می دانند که تو پاداش خوبی به آنان خواهی داد و رستگار خواهند شد.

دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، اگر من ثروت زیادی هم جمع کنم، فقط یک کفن می توانم با خود به قبر ببرم، امّا اگر به دیگران کمک کرده باشم، این توشه ای برای روز قیامت من است و هرگز از بین نمی رود.

* * *

قرآن زکات را بر مسلمانان واجب نموده است، امّا واجب شدن زکات، قانون خاصّ خود را دارد، برای مثال کسی که کمتر از چهل گوسفند دارد، زکات گوسفند بر او واجب نیست. اگر تعداد گوسفندان او به چهل رسید، باید یک گوسفند به عنوان زکات بدهد.

در این آیه، سخن از زکاتی که واجب است، نیست. قرآن از یک مسلمان می خواهد که به اندازه توانِ خود به نیازمندان (به ویژه نیازمندانی که در فامیل او هستند) کمک کند.

با توجّه به این که این آیه در مکّه نازل شده است، قرآن از امری مستحب سخن می گوید، زکاتی که واجب است در آیات دیگر قرآن (مثل آیه ۶۰ سوره توبه) بیان شده است.

* * *

در اینجا به نکته ای اشاره می کنم: این آیه (آیه ۳۸ سوره روم) هیچ ارتباطی با «بخشش فدک به فاطمه علیهاالسلام» ندارد.

آیه ای که خدا به پیامبر نازل کرد و به او دستور داد «فدک» را به دخترش

ببخشد، آیه ۲۶ سوره «اسراء» می باشد.(۱۲۹)

* * *

روم: آیه ۳۹

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ (۳۹)

از کمک به دیگران برایم سخن گفتی و از من خواستی که قسمتی از ثروت خود را به نیازمندان ببخشم. نکته مهم این است که من باید در این کار، اخلاص داشته باشم و فقط به خاطر تو به نیازمندان کمک کنم.

گاهی برای کسی گرفتاری مالی پیش می آید، من می دانم که در آینده، مشکل او برطرف خواهد شد، من به او کمک می کنم ولی انتظار دارم که او به زودی پول مرا با مقداری سود بازگرداند، این کار من، نزد تو ارزشی ندارد و تو پاداشی به من نمی دهی.

اگر من به کسی پولی بدهم و با او شرط کنم که به من سود بدهد، این ربا می باشد و حرام است.

وقتی کسی از من پولی می خواهد، با خود فکر می کنم، می بینم که وضعیّت اقتصادی او چگونه است؟ من با او شرط نمی کنم که سودی بدهد، امّا می دانم او خودش پول مرا به زودی با مقداری پول اضافی (به عنوان هدیه) به من بازمی گرداند. (۱۳۰)

اینجاست که من به او پول می دهم، درست است این کار من ربا نیست، امّا نباید از تو انتظار پاداش داشته باشم. گاهی من هدیه ای به کسی می دهم، به امید آن که او در مقابل این هدیه، هدیه بهتری به من بدهد، این کار هم نزد تو

ارزشی ندارد.

کدام کار نزد تو ارزش دارد و تو ثواب بسیار زیادی به من می دهی؟

اگر کسی پیش من آمد و از من پول خواست و من می دانم که او نمی تواند هدیه ای به من بدهد، او حتّی نمی تواند اصل پول را هم به من بازگرداند، اگر من به او کمک کردم، هنر کرده ام، زیرا در این کار اخلاص داشته ام و فقط به خاطر رضایت تو به نیازمندی کمک کرده ام. تو به من پاداشی چند برابر خواهی داد، در سوره بقره آیه ۲۶۱ از پاداش هفتصد برابری نیکوکاران سخن می گویی، آری تو هفتصد برابر و بیشتر از آن پاداش می دهی.(۱۳۱)

ص:۳۲۶

روم : آیه ۴۰

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذَلِکُمْ مِنْ شَیْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۴۰)

مردم مکّه بُت ها را می پرستیدند و در مقابل آن ها سجده می کردند، آن مردم بت ها را شریک تو می دانستند، آنان چرا فکر نمی کنند؟ چرا بُت های بی جان را می پرستند؟ بُت ها که نمی توانند هیچ کاری انجام دهند.

تو آن خدایی هستی که انسان را خلق کردی و به او روزی می دهی و سپس او را می میرانی و در روز قیامت، بار دیگر او را زنده می کنی، به راستی آیا خدایان دروغینی که مردم آن ها را می پرستند، می توانند چنین کارهایی کنند؟ آنان بُت ها را شریک تو قرار داده اند، امّا تو بالاتر از آن هستی که شریکی داشته باشی.

تو خدای یگانه ای، قدرت تو بی پایان است، تو نیاز به یاری و کمک کسی نداری، آن کسی دیگری را شریک خود می کند که نیاز به یاری او دارد، تو به

هیچ کس و هیچ چیز نیاز نداری، این بندگان تو هستند که به تو نیازمندند.

* * *

روم : آیه ۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ (۴۱)

محمّد صلی الله علیه و آله مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست از زشتی ها دست بردارند و به سوی خوبی ها بیایند، امّا آنان سخن او را دروغ خواندند و بُت پرستی خود را ادامه دادند. اینجا بود که قحطی و خشکسالی آنان را فرا گرفت، باران قطع شد و بیابان ها خشکید و استفاده از صید دریای «احمر» برای آنان مشکل شد.

مردم سرزمین حجاز بیشتر از راه دامداری زندگی می کردند، آن ها بیشتر گلّه های شتر داشتند و آن گلّه ها از علوفه های بیابان استفاده می کردند.

در فصل بهار باران زیادی در آن سرزمین می بارید و سبب می شد تا بوته های زیادی در بیابان ها سبز شود، البتّه در فصل تابستان به علّت گرمای زیاد، این علف ها خشک می شدند، ولی همین بوته های خشک شده، غذای خوبی برای شترها بود.

تو محمّد صلی الله علیه و آله را برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان نه تنها سخن او را نشنیدند، بلکه با او دشمنی نمودند، او را دروغگو و جادوگر خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و به او سنگ پرتاب کردند و یارانش را شکنجه کردند. اینجا بود که تو آنان را به خشکسالی مبتلا کردی، دیگر باران نبارید، هیچ بوته ای در بیابان ها سبز نشد، شترهای آنان از گرسنگی تلف شدند. همچنین صید ماهی در دریای سرخ که در نزدیکی آنان قرار داشت، بسیار کم شد، تو این گونه آنان را به بلای قحطی مبتلا کردی، این حاصل گناهان آنان

بود. اکنون در این آیه چنین می گویی: «برای کارهایی که مردم انجام دادند، تباهی در خشکی و دریا، پدیدار گشت. من می خواستم این گونه کیفر بعضی از گناهان آنان را بدهم، شاید آنان توبه کنند و از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی من بازگردند».

منظور از تباهی در خشکی و دریا، نیامدن باران است که سبب قحطی می شود. وقتی باران نبارد، گیاهان خشک می شوند و زندگی انسان دچار مشکل می شود، همچنین وقتی باران نبارد، ماهی های دریا کم می شوند.

کسانی که در ساحل دریاها زندگی می کنند، می گویند: «فایده باران برای دریا بیش از فایده باران برای صحرا می باشد». (۱۳۲)

آری، اگر مردم شهرها به تو و پیامبران تو ایمان می آوردند و از گناهان دوری می کردند، تو خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می کردی، امّا آنان پیامبران تو را تکذیب کردند و راه کفر را برگزیدند و تو هم آنان را به نتیجه گناهانشان گرفتار نمودی و آنان را با قحطی و خشکسالی مجازات کردی.(۱۳۳)

* * *

در این آیه رابطه بین گناه و بلا را بیان می کنی، اگر در جایی تباهی، ناامنی و بی عدالتی وجود دارد، باید بدانم که همه این ها، بازتاب گناهان انسان ها می باشد. این قانون توست و برای همه زمان ها و مکان ها می باشد.

* * *

روم : آیه ۴۲

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ (۴۲)

تو بُت پرستان را به قحطی گرفتار ساختی، شاید از خواب غفلت بیدار

شوند، امّا آنان به کفر خود ادامه دادند، به راستی چرا آنان در زمین گردش نمی کنند و تاریخ گذشتگان را نمی خوانند؟

تو پیامبران را برای هدایت گذشتگان فرستادی، به پیامبران معجزاتی آشکار دادی، آنان حقّ را شناختند. بیشتر آنان حقّ را انکار کردند و پیامبران خود را دروغگو خواندند.

به آنان مهلت دادی، وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی و همه نابود شدند. تو هرگز به بندگان خود ظلم نمی کنی، آنان به خود ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

* * *

روم: آیه ۴۵ – ۴۳

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ (۴۳) مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ (۴۴) لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ (۴۵)

محمّد صلی الله علیه و آله وظیفه خود را انجام داد و پیام تو را به بُت پرستان رساند، اکنون از او می خواهی تا با تمام وجود به سوی دین استوار تو رو کند، پیش از آن که روز قیامت فرا رسد.

این سخن تو با محمّد صلی الله علیه و آله است، امّا با همه انسان ها حرف می زنی، پیام تو این است:

ای انسان ! فرصت خود را غنیمت بشمار، به کسانی که از راه یکتاپرستی روی برگردانده اند، نگاه نکن ! از سخنان کافران تأثیر نگیر. راه یکتاپرستی را انتخاب کن و تا فرصت داری برای آخرت خویش، توشه ای برگیر. به زودی

مرگ تو فرا می رسد و تو دیگر فرصت نخواهی داشت، تا زمانی که زنده هستی برای آخرت خود، کاری کن.

ای انسان ! من تو را آفریده ام و در روز قیامت، بار دیگر تو را زنده می کنم، روز قیامت در پیش است، همه در آن روز، زنده خواهند شد، من به اسرافیل فرمان می دهم تا برای بار دوم در صور خود بدمد، آن وقت همه از خاک برمی خیزند و برای حسابرسی نزد من می آیند، این فرمان من است که همه باید زنده شوند، هیچ کس نمی تواند از این فرمان سرپیچی کند، همه زنده خواهند شد تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

در روز قیامت، مردم از هم جدا می شوند، مؤمنان به بهشت می روند و کافران هم به آتش جهنّم گرفتار می شوند.

ای انسان ! من تو را با اختیار آفریدم، راه خوب و بد را نشان تو دادم، پیامبران را برای هدایت تو فرستادم، تو خودت باید راه خود را انتخاب کنی، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی کنم، هر کس که راه کفر را انتخاب کند، به خود ضرر زده است، زیان کفر او به خودش باز می گردد. هر کس هم کار خوبی انجام دهد، نتیجه آن را می بیند، نیکوکاران برای آسایش خود زمینه سازی می کنند.

در روز قیامت، من به کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، از فضل و رحمت خویش، پاداش می دهم و آنان را در بهشت جاودان جای می دهم. من از کافران بیزار هستم، رحمت خویش را از آنان دریغ می کنم و آنان نتیجه کردار خود را در جهنّم می بینند.

* * *

روم : آیه ۴۶

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ

تَشْكُرُونَ (۴۶)

اکنون یکی دیگر از نشانه های قدرت خود را ذکر می کنی: تو بادها را بشارت آور باران می فرستی تا به بندگان، رحمت خود را ارزانی کنی و کشتی ها را در دریاها به حرکت درمی آوری تا بندگانت از فضل تو بهره مند شوند، باشد که انسان ها شکر نعمت های تو را به جا آورند.

این بادها هستند که ابرها را از روی اقیانوس ها و دریاها به سوی خشکی ها می آورند، اگر باد نبود، بارانی هم در خشکی نمی بارید و زندگی انسان دچار مشکل می شد. زندگی گیاهان و حیوانات و انسان ها به وزش بادها بستگی دارد، بادهایی که ابرهای باران زا را به حرکت وامی دارند.

بادها سبب جابه جایی هوا می شوند و اکسیژنی را که درختان تولید می کنند، منتقل می کنند.

* * *

روم: آیه ۴۷

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ (۴۷)

تو به انسان ها نعمت های زیادی دادی، اگر آنان شکر این نعمت ها را به جا نیاورند، تو نه تنها این نعمت ها را از آنان می گیری، بلکه آنان را عذاب می کنی.

تو هرگز قبل از روشن شدن حقیقت، بندگانت را عذاب نمی کنی، تو پیامبران را با معجزاتی آشکار برای هدایت آنان فرستادی، امّا آنان پیامبران را انکار کردند و تو هم از آنان انتقام گرفتی، البتّه تو مؤمنان را یاری نمودی و

آنان را از عـذاب نجات دادی، تو یاری کردن مؤمنان را بر خود واجب کرده بودی، برای مثال نوح علیه السـلام سال های سال مردم را به یکتاپرستی فرا خوانـد، ولی کمتر از هشـتاد نفر به او ایمان آوردند. سـرانجام عذاب تو فرا رسـید و طوفان همه جا را فرا گرفت، همه کافران غرق شدند و نوح علیه السلام و پیروانش نجات پیدا کردند.(۱۳۴)

* * *

روم: آیه ۵۱ – ۴۸

اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَاحَ فَتُثِیرُ سَحَابًا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّمَاءِ کَیْفَ یَشَاءُ وَیَجْعَلُهُ کِسَفًا فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ (۴۸) وَإِنْ کَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ یُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ (۴۹) فَانْظُرْ إِلَی آثَارِ رَحْمَهِ اللَّهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتَی وَهُوَ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۵۰) وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِیحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ (۵۱)

بادهـا را می فرسـتی تـا ابرهـا را به حرکت درآورنـد، این تو هسـتی که به بادهـا فرمـان می دهی، بادهـا را در پهنه آسـمان می گسترانی و متراکم می سازی تا قطرات باران از ابرها ریزش کنند. تو این گونه باران را به هر قومی که بخواهی نازل می کنی.

وقتی انسان ها می بینند که باران از آسمان می بارد، خوشحال می شوند در حالی که از نزول باران ناامید بودند.

انسـان هـا چرا فکر نمی کننـد؟ این باران، رحمت توست، گیاهان سـرسبز و درختان، همه حاصل باران رحمت تو هسـتند، این باران است که زمین را پس

ص:۳۳۳

از آن که خشک شده است، زنده می کند. سبز شدن گیاهان، نمونه ای کوچک از قیامت است، زمین که در فصل زمستان، مرده است و هیچ گیاهی در آن نیست، وقتی باران می بارد، دوباره سرسبز می شود، هر گوشه ای را که نگاه کنی، گیاهی می روید. این نشانه ای از قدرت توست که در چشم انسان ها عادی جلوه کرده است، امّا برای کسانی که اهل فکرند، درس های زیادی دارد.

تو قدرت زنده کردن مردگان را داری، در روز قیامت، همه مردگان را زنده می کنی، تو بر هر کاری که اراده کنی، توانایی !

تو باران را نازل می کنی، گیاهان سبز می شوند، امّا اگر بخواهی می توانی بادی سوزان بفرستی تا همه گیاهان زرد شده و خشک شوند، اگر چنین بادی فرا رسد، زبان به کفرگویی می گشایند، امّا مؤمنان می دانند که این نیز امتحانی از طرف توست، آنان صبر می کنند و در این امتحان موفّق می شوند.

* * *

در اینجا از رحمت و قدرت خود سخن گفتی، بادها، گاهی نشانه رحمت تو هستند و ابرهای باران زا را به ارمغان می آورند، امّا گاهی همین باد، سوزنده می شود و گیاهان را نابود می کند.

بادی که ابرها را می آورد، نعمت توست، مؤمن وقتی باران تو را می بیند، شکر تو را به جا می آورد، امّا کافر به غفلت دچار می شود، وقتی بادی سوزان فرا می رسد، مؤمن صبر می کند، امّا کافر زبان به کفر می گشاید.

این حکایت زندگی انسان ها می باشد، تو به مردم مکّه نعمت زیادی دادی و محمّد صلی الله علیه و آله را برای هدایت مردم فرستادی، امّا آنان بر کفر خود اصرار کردند و شکرگزار این نعمت ها نبودند.

اینجا بود که آنان را به قحطی و خشکسالی مبتلا کردی و در آیه ۴۰ این سوره

از این قحطی سـخن گفتی، این قحطی برای این بود که شایـد از خواب غفلت بیـدار شونـد، امّا آنان به کفر خود ادامه دادند و سخنان کفرآمیز بر زبان آوردند.

این خشـکسالی برای همه بود، مؤمنان هم به این قحطی، گرفتار شدنـد، امّا آنان در این سـختی، صبر کردند، آنان می دانسـتند که این سختی، امتحان توست، آنان هرگز سخنی نگفتند که رضای تو در آن نباشد.

تو از بادهـای بـاران زا و بادهای سوزنـده سـخن گفتی، یکی نشانه رحمت توست و دیگری نشان عـذاب و امتحان تو. در همه زمـان ها و همه مکان ها این ماجرا ادامه دارد، وقتی رحمت خود (مثل بادهای باران زا) را بر انسان ها نازل کنی، مؤمنان شـکر می گوینـد و کـافران دچـار غفلت می شونـد، وقتی سـختی و بلا (مثل بادهای سوزان) را می فرستی، مؤمنان آن را امتحان می دانند و صبر می کنند و کافران بر کفر خود می افزایند و سخنان کفرآمیز می گویند.

ص:۳۳۵

روم: آیه ۵۳ – ۵۲

فَإِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ (۵۲) وَمَا أَنْتَ بِهَادِی الْعُمْیِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآَیَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ (۵۳)

محمّد صلی الله علیه و آله برای مردم مکّه حقّ را بیان کرد و به آنان فهماند که بُت پرستی، جز خسران در پی ندارد، او از برپایی قیامت برایشان سخن گفت، امّا آنان سخن محمّد صلی الله علیه و آله را نپذیرفتند.

اکنون با محمّد صلی الله علیه و آله چنین سخن می گویی:

ای محمّد ! تو نمی توانی مردم دل مُرده را شنوا سازی !

تو نمی توانی سخن خود را به کسانی که گوش دلشان کر است و از تو روی گردانده اند، برسانی !

تو نمی توانی کسی که چشم دلِ او کور شده است را، به راه بیاوری !

تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که روحیّه حقّ پذیری دارند و تسلیم حقّ هستند.

ص:۳۳۶

* * *

کافرانی که به سخن محمّد صلی الله علیه و آله ایمان نمی آورند، مرده دل هستند، هیچ کس نمی تواند سخنی را به گوش مردگان برساند.

آیا می توان با کسی که کر است، سخن گفت و سخنی را به او فهماند؟

کسانی که حقّ را نمی پذیرند، گویی کر و کورند !

کسی که گوشِ دلش، کر شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حقّ را به او فهماند.

کسی را که چشم دلش کور شده است نمی توان هدایت کرد.

فقط کسانی سخن حقّ را می شنوند که روحیّه حق پذیری دارند و تسلیم حق هستند.

این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. انسان باید خودش تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند. همه حقّ را می شناسند، عدّه ای آن را می پذیرند، آنان کسانی هستند که در برابر حقّ، فروتن هستند، امّا عدّه ای دیگر تصمیم گرفته اند حقّ را انکار کنند. آنان اسیر لجاجت شده اند، حقّ را می شناسند امّا تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند.

* * *

روم: آیه ۵۴

اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (۵۴)

با بُت پرستان سخن می گویی، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند، به راستی چه کسی نعمت حیات را به انسان داده است؟

بُت پرستان دو جواب دارند که به این سؤال بدهند:

۱ – خود ما این زندگی را به خودمان عطا کرده ایم.

در جواب به آنان باید گفت: اگر این طور است پس چرا نمی توانید مرگ را از خود دور کنید؟ چرا نعمت زندگی را برای خود نگه نمی دارید؟

۲ – بُت های ما، نعمت حیات را به ما داده اند.

در جواب باید گفت: بُت های شما که خودشان زنده نیستند، نمی توانند سخن بگویند، نمی توانند حرکتی کنند، چگونه ممکن است چیزی که خودش زنده نیست به دیگران زندگی ببخشد؟

اینجاست که معلوم می شود: خدای یگانه نعمت حیات را به انسان داده است، خدایی که همیشه زنده بوده است و برای همیشه زنده خواهد بود.

آری، تو همان خدایی هستی که انسان را آفریدی در حالی که او ضعیف و ناتوان بود. وقتی انسان به دنیا می آید، آن قدر ناتوان است که حتّی نمی تواند مگسی را از خود دور کند، تو به او قدرت دادی و انسان را به اوج نیرومندی و توانمندی جسمی و فکری خود رساندی. پس از آن، بار دیگر ضعف و پیری را بر او مسلّط کردی، تو هر چه اراده کنی، خلق می کنی و تو خدای دانا و توانایی !

به راستی چرا انسان با خود فکر نمی کند؟ چرا به کودکی، جوانی و پیری خود اندیشه نمی کند؟ چرا او دچار غرور می شود؟ اگر این قدرتی که دارد، از خود اوست، چرا در کودکی این قدرت را نداشت؟ پس چرا آن را از دست می دهد؟ غرور انسان برای چیست؟

وقتی انسان به دنیا می آید، نمی تواند مگسی را از خود دور کند، اگر او در این دنیا عمر طولانی کند، بار دیگر به این مرحله می رسد، او آن قدر ناتوان و پیر می شود که نمی تواند مگسی را از خود دور کند، به راستی چرا انسان، این چنین دچار غرور می شود؟

* * *

ص:۳۳۸

روم : آیه ۵۷ – ۵۵

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ (۵۵) وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶) فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۵۷)

اکنون می خواهی از قیامت سخن بگویی، قیامت حقّ است و تو در آن روز همه را زنده خواهی کرد. وقتی قیامت برپا شود گناهکاران سوگند می خورند که فقط یک ساعت، مکث کرده اند، امّا این سخن درست نیست، آنان این گونه از درک حقیقت، محروم می شوند، ترس و وحشت آنان را فرا می گیرد، آنان گیج هستند، نمی دانند چه اتّفاقی افتاده است.

اینجاست که دانشمندان به آنان می گویند: «شما به فرمان خدا تا برپایی قیامت، مکث نمودید، اکنون قیامت برپا شده است، امّا شما نمی دانید».

آن روز همه در صف ایستاده اند تا به حساب آنان رسیدگی شود، آنان عذرخواهی می کنند و از اعمال خویش توبه می کنند، امّا در آن روز، دیگر عذرخواهی و توبه آن ها پذیرفته نمی شود.

* * *

گناهکاران می گویند: «ما فقط یک ساعت، مکث کرده ایم»، منظور آنان از این سخن چیست؟

گویا منظور آنان، مدّت زمانی است که بین دو صور اسرافیل بر آنان گذشته است.

اسرافیل دو ندا دارد: در ندای اوّل، مرگ انسان هایی که روی زمین زندگی می کنند، فرا می رسد. با این ندا روح کسانی که در «برزخ» هستند نیز نابود می شود، همه موجودات از بین می روند، فرشتگان هم نابود می شوند. سپس

خدا جان عزرائیل را هم می گیرد، فقط و فقط خدا باقی می ماند.

هیـچ کس نمی داند چقدر زمان می گذرد، هیچ کس زنده نیست تا درکی از زمان داشـته باشد. پس از آن، هر وقت که خدا اراده کرد، قیامت را برپا می کند، ابتدا اسـرافیل را زنده می کند و او برای بار دوم در صور خود می دمد، همه زنده می شوند، اینجاست که گناهکاران می گویند: «ما فقط یک ساعت، مکث کرده ایم».

در واقع گناهکاران در خیال خود، قیامت را بسـیار دور می دانند، آن وقت که زنده می شوند، جهانی عجیب را می بینند، آنان می ترسـند که نکنـد این همان قیامتی باشـد که پیامبران از آن سـخن می گفتنـد. گناهکاران می خواهنـد به یکـدیگر دلداری بدهنـد که امروز، روز قیـامت نیست، زیرا قیـامت، خیلی دور است، اکنون زمـان زیادی از نابودی ما نگذشـته است، گویا آنان فکر می کنند که باید سال های دیگری بگذرد تا قیامت برپا شود !

اینجاست که دانشـمندان به آنان می گویند: شما به فرمان خدا تا برپایی قیامت، مکث نمودید، اکنون قیامت برپا شده است، امّا شما نمی دانیـد، از زمانی که صور اوّل اسـرافیل دمیـده شد، شـما و همه موجودات نابود شدید، هیچ کس نمی داند فاصـله دو صور اسرافیل چقدر بوده است.(۱۳۵)

* * *

روم : آیه ۶۰ – ۵۸

وَلَقَـدْ ضَـرَبْنَا لِلنَّاسِ فِی هَـذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآیَهٍ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ (۵۸) کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی قُلُوبِ الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ (۵۹) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لَا یُوقِنُونَ (۶۰)

در قرآن برای هدایت مردم هرگونه مثال و مطلبی بیان کردم تا آنان بتوانند سخن حقّ را درک کنند.

ای محمّد ! تو هر معجزه ای که برای کافران بیاوری، آنان می گویند: «این ها سحر و جادوست و تو و پیروانت، اهل باطل هستید»، آنان تصمیم گرفته اند ایمان نیاورند، آنان مردمی لجوج هستند و از روی لجاجت حقّ را انکار می کنند، این قانون من است که آنان را به حال خود رها می کنم و توفیق ایمان آوردن را به آنان نمی دهم. برای آنان هر نوع معجزه ای هم که بیاوری، باز آنان ایمان نمی آورند.

ای محمّد ! اکنون که آنان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، صبر کن که وعده من حقّ است، رفتار کسانی که ایمان نیاوردند و به قیامت یقین ندارند، تو را افسرده و غمگین نسازد، تو راه خودت را ادامه بده، تو وظیفه داری پیام حق را به مردم برسانی، از تو نخواسته ام کاری کنی که آنان به اجبار ایمان بیاورند، من به انسان ها اختیار داده ام، مهم این است که راه حقّ را نشان آنان بدهی، دیگر اختیار با خودشان است.

* * *

در اینجا گفتی که وعده تو حقّ است. تو از کدام وعده سخن می گویی؟

وقتی که مرگ کافران فرا رسد، فرشتگان را به سوی آنان می فرستی تا جان آن ها را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلو چشمشان کنار می رود و عذابی را که به آنان وعده داده ای، می بینند.

آنان به التماس می افتند و با ذلّت و خواری می گویند: «ما هرگز کار بدی انجام ندادیم». فرشتگان در جواب به آنان می گویند: «دروغ نگویید که امروز سخن دروغ سودی ندارد، زیرا خدا به اعمال شما آگاه است».

روز قیامت هم که فرا رسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آن ها را به سوی جهنّم می برند و به آنان می گویند: «این همان جهنّمی است که آن را دروغ می پنداشتید».(۱۳۶)

ص:۳۴۱

پیوست های تحقیقی

۱. اسرا: آیه ۹۷

۲. انبیاء: آیه ۵

۳. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۴. نَحل: آیه ۲۹-۲۸

۵. مریم: آیه ۵۳.

۶. فضرب بعصاه الباب فلم یبق بینه و بین فرعون باب الا انفتح...: قصص الانبیاء ص ۱۵۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۱۰، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۲۴، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۵۴.

۷. کان علیه اللعنه یطرحهم فی هوه عمیقه قیل: عمقها خمسمائه ذراع و فیها حیات و عقارب حتی یموتوا: روح المعانی ج ۱۰ ص ۷۳.

۸. کانوا اوّل النهار کفار سحره و اخر النهار شهدا برره...: بحار الأنوار ج ۳ ص ۸۰، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۳۳۳، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۵۵۵.

۹. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۲۹۶، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۸۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۳۷، البرهان ج ۴ ص ۱۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۵۴، جامع البیان ج ۱۱ ص ۲۱۰، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۵۵۶، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۶۴، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۵۱، زاد المسیر ج ۶ ص ۳۸، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۲۴۰، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۱۷، الدر المنثور ج ۵ ص ۸۸، روح المعانی ج ۱۹ ص ۸۶.

۱۰. وامّا ما ذکر فی القرآن من إبراهیم وأبیه آذر وکونه ضالاً مشرکا فلا یقدح فی مذهبنا، لان آذر کان عم إبراهیم: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، کما انه ذکر نسب ابراهیم کذا: ابراهیم بن تارخ راجع: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص

۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسیر المحیط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الکامل فی التاریخ لابن الاثیر ج ۱ ص ۹۴، قصص الانبیاء لابن کثیر ج ۱ ص ۱۶۷.

۱۱. فی قوله تعالی: (رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ)، قال: یعنی من ولد إسماعیل، فلذلک قال رسول اللّه: أنا دعوه أبی إبراهیم: تفسیر فرات الکوفی ج ۱ ص ۶۲، تفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۹۰، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۱۳۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۹۲، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۳۴، الخصال ص ۱۷۷، من لا یحضره الفقیه ج ۴ ص ۲۶۹، المسترشد ص ۶۴۹، الأمالی للطوسی ص ۳۷۹، الغیبه للطوسی ص ۶۸، مکارم الأخلاق ص ۴۴۲، مستطرفات السرائر ص ۶۲۰، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۸۸، مسند أحمد ج ۵ ص ۲۶۲، المستدرک علی الصحیحین للحاکم ج ۲ ص ۴۱۸، فتح الباری ج ۶ ص ۴۲۶، صحیح ابن حبان ج ۱۴ص ۳۱۳، المعجم الکبیر ج ۸ ص ۱۷۵، مسند الشامیین ج ۲ ص ۳۴۱، کنز العمّال ج ۱۱ ص ۳۸۳.

۱۲. (الاـ من اتی اللّه بقلب سلیم)، قال: القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد، قال: وکل قلب فیه شرک او شک فهو ساقط...: الکافی ج ۲ ص ۱۶،وسائل الشیعه ج ۱ ص ۶۰، بحار الأنوار ج ۶۷ ص ۵۹، ج ۷۰۹ ص ۵۲.

۱۳. نالت الشیعه و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۱.

۱۴. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۲۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۹۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۶، جامع البیان ج ۱۹ ص ۱۲۰، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۵۶۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۱۷۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۴۶، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۲۴۸، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۷، فتح القدیر ج ۴ ص ۱۱۱، روح المعانی ج ۱۹ ص ۱۱۲.

۱۵. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۴۲، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۸۹۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۹، جامع البیان ج ۱۵ ص ۱۰۸، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۶۵، معالم التنزیل ج ۳ ص ۳۹۷، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۲۷، روح المعانی ج ۱۹ ص ۱۱۸.

۱۶. بقره ۸۹.

۱۷. بقره ۱۴۶.

۱۸. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.

۱۹. تاریخ بیهقی، ص ۲۸.

۲۰. تاریخ بیهقی ص ۱۹۱.

۲۱. در آیات ۱۸ و ۱۷ سوره حجر به این نکته اشاره شده است.

۲۲. قال عفیف الکندی: کان العبّاس لی صدیقاً، وکنت أنزل علیه، فقدمت مکّه ونزلت علیه، فبینا أنا أنظر إلی الکعبه نصف النهار إذ جاء رجل شاب، فرمی ببصره إلی السماء... فرفع الشاب فرفع الغلام والمرأه...: نظم درر السمطین ص ۸۴، وراجع: ذخائر العقبی ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۴۳، مسند أحمد ج ۱ ص ۲۰۹، مسند أبی یعلی ج ۳ ص ۱۱۷، المعجم الکبیر ج ۱۸ ص ۹۹، الاستیعاب ج ۳ ص ۱۰۹۶، شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ج ۴ ص ۱۱۹، کنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۱۰، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۱۳، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۱۷، التاریخ الکبیر للبخاری ج ۷ ص ۷۴، الکامل لابن عبد البرّ ج ۱ ص ۴۱۹، تاریخ مدینه دمشق ج ۸ ص ۳۱۳، تهذیب الکمال ج ۲۰ ص ۱۸۴، میزان الاعتدال ج ۱ ص ۲۲۳، الإصابه ج ۴ ص ۴۲۵، لسان المیزان ج ۱ ص ۳۹۵، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۷، الوافی بالوفیات ج ۲۰ ص ۵۸، عیون الأثر ج ۱ ص ۱۲۵، ینابیع المودّه ج ۱ ص ۱۹۲، کنت اوّل مسلم، فمکثنا بذلک ثلاث حجج، وما علی وجه الأرض خلق یصلّی ویشهد لرسول اللّه بما

أتاه غيرى، وغير ابنه خويلد رحمها اللّه، وقد فعل: الخصال ص ۳۶۶، الاختصاص ص ۱۶۵، بحار الأنوار ج ۱۶ ص ۲.

۲۳. جمع بنى عبد المطّلب فى دار أبى طالب وهم أربعون... فصنع لهم علىّ طعامًا، أى رجل شاه مع مدّ من البرّ وصاعاً من لبن: السيره الحلبيه ج ۱ ص ۴۶۰، منهاج الكرامه ص ۱۴۷، المراجعات ص ۱۸۷.

۲۴. إنّه كان بمكّه أيّام ألّب عليه قومه عشائره، فأمر عليّاً أن يأمر خديجه أن تتّخذ طعامًا، ففعلت، ثمّ أمره أن يدعو له أقرباءه من بنى عبد المطّلب، فدعا أربعين رجلًا، فقال: هات لهم طعامًا يا علىّ، فأتاه بثريده وطعام يأكله الثلاثه والأربعه...: قرب الإسناد ص ۳۲۵، بحار الأنوار ج ۱۷ ص ۲۳۱.

۲۵. فأحجم القوم عنها جميعاً، وقلت أنا وأنّى لأحدثهم سنّاً وأرمصهم عيناً وأعظمهم بطناً وأحمشهم ساقاً: الإرشاد للمفيد ج ۱ ص ۳۳، مناقب آل أبيطالب ج ۱ ص ۳۰۶، الروضه فى فضائل أمير المؤمنين ص ۷۰، بحار الأنوار ج ۳۸ ص ۲۲۲، الغدير ج ۲ ص ۲۷۹، شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد ج ۱۳ ص ۲۱۱، كنز العمّال ج ۱۳ ص ۱۱۴، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۴۹، تفسير ابن كثير ج ۳ ص ۳۶۴، تاريخ مدينه دمشق ج ۴۲ ص ۴۹، تاريخ الطبرى ج ۲ ص ۶۳، الكامل فى التاريخ ۲ ص ۶۳، البدايه والنهايه ج ۳ ص ۵۳، كشف الغمّه ج ۱ ص ۶۳، السيره النبويه ج ۱ ص ۴۵۹، تقريب المعارف ص ۱۹۳.

۲۶. توجه كنيد: واژه «اكثرهم» در اينجا معناى «همه» را مى دهد.

۲۷. من قال فينا شعرا بنى اللّه له بيتا فى الجنه...: عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۵۹۷، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۳۱، جامع احاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۵۶۸.

۲۸. يا معشر الشيعه علموا اولادكم شعر العبدى فانه على دين اللّه...: بحار الأنوار ج ۷۶ ص ۲۹۳، الغدير ج ۲ ص ۲۹۵، التفسير الصافى ج ۴ ص ۵۷، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۷۱.

۲۹. فرقان: آيه ۱۶

۳۰. كفى باللّه وليا وكفى باللّه نصيرا لعترتى و ائمه امتى و منتقماً من الجاحدين لحقهم...: البرهان ج ۴ ص ۱۹۵.

للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۴ ص ۳۵۳، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۸۹۸، التفسير الصافى ج ۴ ص ۵۴، البرهان ج ۴ ص ۱۹۴، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۷۰، جامع البيان ج ۱۹ ص ۱۵۳، تفسير السمرقندى ج ۲ ص ۵۷۰، تفسير الثعلبى ج ۶ ص ۱۱۵، تفسير السمعانى ج ۴ ص ۷۱، معالم التنزيل ج ۳ ص ۴۰۲، زاد المسير ج ۶ ص ۵۴، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۲۵۶، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۲۸، الدر المنثور ج ۵ ص ۹۹، فتح القدير ج ۴ ص ۱۲۰، روح المعانى ج ۱۳۹.

۳۱. فوقع عليه الامان فوضع رجله على ذنبها ثم تناول لحيتها...: كمال الدين ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۲، البرهان ج ۴ ص ۲۴۸.

۳۲. امّيا داوود فملك ما بين الشامّات الى بلاد اصطخر و كذلك سليمان...: الخصال ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۱۸۱، تفسير العياشى ج ۲ ص ۳۴۰، التفسير الصافى ج ۳ ص ۲۵۹، البرهان ج ۳ ص ۶۶۴، و مكث فى ملكه اربعين سنه...: بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۵۶.

۳۳. بحار ج ۱۴ ح ۲۸.

۳۴. لتسبيحه فى صحيفه مومن خير مما اعطى ابن داوود: بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۸۳.

۳۵. فدك: قريه بالحجاز بينها وبين المدينه يومان... وفيها عين فوّاره ونخيل كثيره...: معجم البلدان ج ۴ ص ۲۳۸.

۳۶. فلمّا سمع أهل فدك قصّتهم بعثوا محيصه بن مسعود إلى النبىّ يسألونه أن يسترهم بأثواب...: مناقب آل أبى طالب ج ۱ ص ۱۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۵ ، وراجع: إمتاع الأسماع ج ۱ ص ۳۲۵ ، السقيفه وفدك ص ۹۹ ، عون المعبود ج ۸ ص ۱۷۵ ،

الاستذكار لابن عبد البرّ ج ۸ ص ۲۴۶ ، فتوح البلدان ج ۱ ص ۳۶ ، كتاب الموطّأ ج ۲ ص ۸۹۳.

۳۷. فقال جبرئيل: يا محمّد، انظر إلى ما خصّك اللّه به وأعطاكه دون الناس...: نور الثقلين ج ۵ ص ۲۷۷ ، كتاب المحبر ص ۱۲۱ ، إعلام الورى ج ۱ ص ۲۰۹ ، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۲۳.

۳۸. إنّ اللّه تبارک وتعالى لمّا فتح على نبيّه فدک وما والاها... فأنزل اللّه على نبيّه وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ...: الكافى ج ۱ ص ۵۴۳ ، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۵۶ ، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۶۰۶ ، التفسير الصافى ج ۳ ص ۱۸۶ ، وراجع: الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج ۱۲ ص ۸۵ ، شواهد التنزيل للحسكانى ج ۱ ص ۴۴۱ ، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ ، روح المعانى ج ۱۵ ص ۶۲ ، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹ ، مسند أبى يعلى ج ۲ ص ۳۳۴ ، كنز العمّال ج ۳ ص ۷۶۷.

۳۹. فأجابها أبو بكر فقال: يا بنت رسول اللّه، لقد كان أبوک بالمؤمنين عطوفاً كريماً ، رؤوفاً رحيماً...: الاحتجاج ج ۱ ص ۱۴۱ ، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۳۰ ، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۱۷.

۴۰. فقالت عليهاالسلام: سبحان اللّه ! ما كان أبى رسول اللّه صلّى اللّه عليه وآله عن كتاب اللّه صادفاً، ولا لأحكامه مخالفاً، بل كان يتبع أثره...: الاحتجاج ج ۱ ص ۱۴۱ ، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۳۰ ، أعيان الشيعه ج ۱ ص ۳۱۷ ، وراجع: شرح الأخبار ج ۳ ص ۳۶ ، دلائل الإمامه ص ۱۱۷ ، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۳۸ ، بحار الأنوار ج ۲۹ ص ۲۲۶ ، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۵۰ ، المبسوط للسرخسى ج ۱۲ ص ۳۰ ، مسند أحمد ج ۱ ص ۹ ، صحيح البخارى ج ۵ ص ۸۲ ، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۵۳ ، سنن الترمذى ج ۲ ص ۲۳ ، عمده القارى ج ۱۷ ص ۲۵۷ ، صحيح ابن حبّان ج ۱۱ ص ۱۵۲ ، التمهيد لابن عبد البرّ ج ۸ ص ۱۵۲ ، كنز العمّال ج ۵ ص ۶۰۴.

۴۱. مكتوب فى التوراه: اشكر مَن أنعم عليک، وأنعم على من شكرک، فإنّه لا زوال للنعماء إذا شُكرت، ولا بقاء لها إذا كفرت...: الكافى ج ۲ ص ۹۴، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۳۱۵، الجواهر السنيه ص ۴۰، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۳ ص ۵۳۳.

۴۲. وأشهد أنّكم الأئمّه الراشدون، المهديون المعصومون، المكرّمون المقرّبون، المتّقون الصادقون المصطفون...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸، قال: أفمن عنده علم الكتاب كلّه أفهم، أم من عنده علم الكتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الكتاب كلّه، قال: فأومأ بيده إلى صدره وقال: علم الكتاب واللّه كلّه عندنا: الكافى ج ۱ ص ۲۵۷، وراجع: بصائر الدرجات ص ۲۳۳، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۱۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۵۲۳، غايه المرام ج ۴ ص ۵۷.

۴۳. أنتم الصراط الأقوم، وشهداء دار الفناء، وشفعاء دار البقاء، والرحمه الموصوله...: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدى ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۲۹۸، ما أكرم أهل هذه المنزله عليک، وما أحبّهم إليک، وما أشرفهم لديک... يا آدم ويا حوّا، لا تنظرا إلى أنوارى وحججى بعين الحسد فأهبطكما عن جوارى وأحلّ بكما هوانى...: معانى الأخبار

ص ۱۱۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۱۳، غايه المرام ج ۴ ص ۱۸۸.

۴۴. فظنت انّه ماء فرفعت ثوبها وابدت ساقيها...: تفسير القمى ج ۲ ص ۱۲۸، البرهان ج ۴ ص ۲۰۷، جامع احاديث الشيعه ج ۱۶ ص ۵۴۶، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۱۱.

۴۵. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۱۲، جامع البيان ج ۱۹ ص ۲۰۴، تفسير السمرقندى ج ۷ ص ۲۰۴، زاد المسير ج ۶ ص ۷۱، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۴۹، الدر المنثور ج ۵ ص ۱۱۰، روح المعانى ج ۱۹ ص ۲۰۸.

ص: ۳۴۶

۴۶. فلما اتوه قاتلتهم الملائکه فی دار صالح رجما بالحجاره...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۳۲، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۷۰، البرهان ج ۴ ص ۲۲۲، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۸۱.

۴۷. (امن یجیب المضطر اذا دعاه)، قال: هذه الایه نزلت فی القائم: البرهان ج ۴ ص ۲۲۵، معجم احادیث الامام المهدی ج ۵ ص ۳۰۹، کانی انظر الیه وقد اسند ظهره الی الحجر فینشد اللّه حقه...: الغیبه للنعمانی ص ۱۸۷، البرهان ج ۴ ص ۲۲۵.

۴۸. فی رایه المهدی مکتوب علیها: البیعه للّه: کمال الدین ص ۶۵۴، الملاحم والفتن ص ۱۴۳، ینابیع الموده ج ۳ ص ۲۶۷،رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله: له عَلَم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلک العلم من نفسه...: عیون أخبار الرضا ج ۲ ص علیه السلام ۶۵، کمال الدین ص ۱۵۵، أعیان الشیعه ج ۲ ص ۶۰، قصص الأنبیاء للراوندی ص ۳۶۱.)(. الإمام الباقر علیه السلام: ... حتّی یسند ظهره إلی الحجر الأسود ویهزّ الرایه الغالبه: الغیبه للنعمانی ص ۳۲۹، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۷۰.)

۴۹. فیقول له جبرئیل: یا سیدیّ ، قولک مقبول ، وأمرک جائز...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۲.

۵۰. فیمسح یده علی وجهه ویقول: الحمد للّه الذی صدقنا وعده وأورثناالأرض...: بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۶.

۵۱. آیات اول سوره تکویر.

۵۲. در بعضی روایات به این نکته اشاره شده است که قبر کافر، گودالی از آتش می شود و کافر در آن آتش تا روز قیامت می سوزد، این مربوط به برزخ است، زیرا وقتی ما سر قبر کافر می رویم، آتشی نمی بینیم: یسلط اللّه علیه حیات الارض...: جامع احادیث الشیعه ج ۱۴ ص ۲۳، تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۲۸، البرهان ج ۳ ص ۳۰۲.

۵۳. مریم، آیه ۳۳-۳۰

۵۴. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۶۹، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۱۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۷۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۲۱، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۱۱، زاد المسیر ج ۶ ص ۷۹، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۷۷.

۵۵. یا علی، اذا کان آخر الزمان، اخرجک اللّه فی احسن صورت و معک میسم: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۲۴۳، تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۳۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۷۴، البرهان ج ۴ ص ۲۲۸.

۵۶. سوره هود آیه ۶. سوره نحل، آیه ۶۱. سوره انفال آیه ۲۲.

۵۷. تخرج دابه الارض ومعها عصا موسی وخاتم سلیمان...: بحار الأنوار ج ۳۹ ص ۳۴۵، البرهان ج ۴ ص ۲۳۰.

۵۸. ان الرجعه لیست بعامه و هی خاصه، لایرجع الا من محض الایمان محضا او محض الشرک محضا...: مختصر بصائر الدجات ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۳۹، البرهان ج ۳ ص ۵۰۷.

۵۹. الحسنه معرفه الولایه وحبنا اهل البیت والسیئه انکار اولایه...: الکافی ج ۱ ص ۱۸۵، بحار الأنوار ج ۷ ص ۳۰۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۷۸، البرهان ج ۴ ص ۲۳۲، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۰۴.

۶۰. أی البقاع أفضل؟ فقلت: اللّه ورسوله وابن رسوله أعلم، فقال: إنّ أفضل البقاع ما بین الرکن والمقام...: المحاسن ج ۱ ص ۹۱، الکافی ج ۸ ص ۲۵۳، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۲۴۵، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۱۲۲، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۴۹، شرح الأخبار ج ۳ ص ۴۷۹، الأمالی للطوسی ص ۱۳۲، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۷۳، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۲۶، ثمّ قُتل بین الصفا والمروه مظلوماً، ثمّ لم یوالک یا علیّ، لم یشمّ رائحه الجنّه ولم یدخلها: المناقب للخوارزمی ص ۶۷، مناقب آل أبی طالب ج ۳ ص ۲، کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۰۰، نهج الإیمان لابن جبر ص ۴۵۰، بحار الأنوار ج ۲۷ ص ۱۹۴، و ج ۳۹ ص ۲۵۶، ۲۸۰، الغدیر ج ۲ ص ۳۰۲، و ج ۹ ص ۲۶۸، بشاره المصطفی ص ۱۵۳.

۶۱. من مات و لم یعرف امام زمانه، مات میته جاهلیه: وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال

الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱۰ ص ۱۲۶.

۶۲. اما فی القيامه فكلكم فی الجنه بشفاعه النبی المطاع او وصی النبی ولكنی واللّه اتخوف عليكم فی البرزخ...: الكافی ج ۳ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۶ ص ۲۶۷، الوافی ج ۲۵ ص ۶۰۶.

۶۳. طه آيه ۱۴.

۶۴. للاطّلاع أكثر لتفسير هـذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۶۹، التفسير الأصفی ج ۲ ص ۹۱۸، التفسير الصافی ج ۴ ص ۷۸، البرهان ج ۴ ص ۲۳۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۰۵، جامع البيان ج ۲۰ ص ۳۱، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۵۹۶، تفسير الثعلبی ج ۷ ص ۲۲۶، تفسير السمعانی ج ۴ ص ۱۱۸، معالم التنزيل ج ۳ ص ۴۳۳، زاد المسير ج ۶ ص ۸۴، تفسير البيضاوی ج ۴ ص ۲۸۱، تفسير البحر المحيط ج ۷ ص ۷۸، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۵۸، فتح القدير ج ۴ ص ۱۵۶، روح المعانی ج ۴ ص ۱۵۶.

۶۵. إنّ فرعون رأى فی منامه أنّ ناراً قد أقبلت من بيت المقدس حتّى اشتملت على بيوت مصر فأحرقتها وأحرقت القبط، وتركت بنی إسرائيل: فرج المهموم ص ۲۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۴ و ۵۱ و ۷۵، التبيان للطوسی ج ۱ ص ۲۲۴، تفسير مجمع البيان ج ۱ ص ۲۰۵، جامع البيان ج ۱ ص ۳۸۹، تفسير ابن أبی حاتم ج ۱ ص ۱۰۶، تفسير الثعلبی ج ۱ ۱۱۹، روح المعانی ج ۲۰ ص ۴۳، تاريخ الطبری ج ۱ ص ۲۷۳، الكامل ج ۱ ص ۱۷۰.

۶۶. إنّه يولد فی بنی إسرائيل غلام يسلبك ملكك ويغلبك على سلطانك، ويخرجك وقومك من أرضك، ويذلّ دينك، وقد أظلّك زمانه الذی يولد فيه: فرج المهموم لابن طاووس ص ۲۷، جامع البيان ج ۱ ص ۳۹۰، تاريخ الطبری ج ۱ ص ۲۷۲، الكامل فی التاريخ ج ۱ ص ۱۷۰.

۶۷. لأنّ فرعون كان يشقّ بطون الحبالی فی طلب موسى: كمال الدين ص ۴۲۷، الثاقب فی المناقب ص ۲۰۱، مدينه المعاجز ج ۸ ص ۱۶، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۱۳۳، أعيان الشيعه ج ۲ ص ۴۶، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۳.

۶۸. لمّا كان بلغه عن بنی إسرائيل أنّهم يقولون: إنّه يولد فينا رجل يقال له موسى بن عمران يكون هلاك فرعون وأصحابه على يديه...: تفسير القمّی ج ۲ ص ۱۳۵، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۳۷۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۵، ذبح فی طلب موسى سبعين ألف وليد: تفسير القرطبی ج ۱۳ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۵۳.

۶۹. در قرآن مفهوم «مستضعف» در سه آيه ذكر شده است. بايد دقت كنم كه در هر آيه، منظور از مطلب چه كسی می باشد:

* آيه ۵ قصص: مستضعفِ مؤمن.

مستضعفِ مؤمن كسی است كه در بالاترين رتبه ايمان است، امّا به او ظلم و ستم می شود و كسی به او ياری نمی كند. او در ميان دشمنانش تنها می ماند و مظلومانه شهيد می شود.

خدا در آیه ۵ سوره قصص می گوید: «من اراده می کنم تا بر کسانی که مستضعف شده اند، منّت بنهم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهم و آنان را وارث زمین کنم». منظور از آنان، اهل بیت می باشند که دشمنان حق آنان را غصب می کنند، امّا سرانجام خداوند به آنان حکومت زمین را می دهد. این آیه، اشاره به زمان ظهور مهدیع و رجعت ائمه دارد.

من فکر می کنم واژه مظلوم به خوبی مستضعف مؤمن را معنا کند.

* آیه ۳۲ سوره سبا: مستضعفِ کافر

مستضعفِ کافر کسی است سخن حق به او رسیده است، حق را شناخته است و آن را انکار کرده است، او به اختیار خود به سخن رهبران کافر خود گوش کرده است و گمراه شده است. آنان در روز قیامت به عذاب جهنّم گرفتار می شود.

من فکر می کنم واژه پیرو گمراه به خوبی مستضعف کافر را معنا کند.

ص: ۳۴۸

* آیه ۹۷ سوره نساء: مستضعف فکری.

مستضعف فکری کسی که به سبب ضعف فکری نتواند حق را تشخیص بدهد، مثل انسانی که دیوانه است یا کودکی که در همان سن کودکی از دنیا برود. همچنین کسی اصلاً پیام اسلام به او نرسیده است، مستضعف فکری است، درواقع او نه کافر است و نه مسلمان. زمینه ایمان آوردن برای او فراهم نشده است، کافر کسی است که حق را بشناسد و آن را قبول نکند، کسی که اصلاً چیزی از حق نشنیده است، کافر نیست! این نکته بسیار مهم است: مستضعف فکری، اصلاً کافر نیست.

هیچ کس نمی داند که سرنوشت مستضعف فکری در روز قیامت چه خواهد شد، خدا در روز قیامت، برای آنان زمینه امتحان فراهم می کند و به او حقِ انتخاب می دهد. او به اختیار خود، ایمان یا کفر را می پذیرد، اگر ایمان را انتخاب نمود به بهشت می رود و گر نه جهنّم جای اوست.

من فکر می کنم واژه بی خبر و عقب مانده به خوبی مستضعف فکری را معنا کند.

اما متن احادیث در این موضوع: عن جمیل بن دراج، قال: قلت لأبی عبد الله: إنی ربما ذکرت هؤاء المستضعفین، فأقول: نحن وهم فی منازل الجنه. فقال أبو عبد الله: لا یفعل اللّه ذلک بکم أبدا : الکافی ج ۲ ص ۴۰۶، شرح الاخبار ج ۳ ص ۵۸۵، البرهان ج ۲ ص ۱۵۷، عن ابی عبد اللّه: من عرف اختلاف الناس فلیس بمستضعف: المحاسن ج ۱ ص ۷۸، الکافی ج ۲ ص ۴۰۵، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۶۲، عن زراره، عن أبی جعفر، قال: سألته عن قول اللّه عز وجل: إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ والنِّساءِ والْوِلْدانِ، فقال: هو الذی لا یستطیع الکفر فیکفر، ولا یهتدی إلی سبیل الإیمان فیؤن ، والصبیان، ومن کان من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان مرفوع عنهم القلم: معانی الاخبار ص ۲۰۱، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۲۶۹، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۱۵۷. عن أبی جعفر علیه السلام، قال: إذا کان یوم القیامه احتج اللّه عز وجل علی سبعه: علی الطفل، والذی مات بین النبیین... فیبعث اللّه عز وجل إلیهم رسولا- فیؤج لهم نارا و یقول: إن ربکم یأمرکم أن تثبوا فیها فمن وثب فیها کانت علیه بردا وسلاما ومن عصی سیق إلی النار: التوحید ص ۳۹۲، الخصال ص ۲۸۳، معانی الاخبار ص ۴۰۸، من لایحضره الفقیه ص ۴۹۲، بحار الانوار ج ۵ ص ۲۹۰. عن زراره بن أعین عن ابی جعفر فی حدیث:...: لله عز وجل فیهم المشیه، أنه إذا کان یوم القیامه احتج اللّه تبارک وتعالی علی سبعه: علی الطفل...: التوحید ص ۳۹۲، نور البراهین ص ۳۹۳.

۷۰. فنادانی أبو محمّد علیه السلام: یا عمّه، هلمّی فأتینی بابنی. فأتیته به، فتناوّل ه وأخرج لسانه فمسحه علی عینیه ففتحها...: الغیبه ص ۲۳۵، مدینه المعاجز ج ۸ ص ۲۹، بحار الأنوار ج ۵۱ ص ۱۷، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۱۱.

۷۱. إنّ رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله نظر إلی علیّ والحسن والحسین علیهم السلام فبکی وقال: أنتم المستضعفون بعدی...: معانی الأخبار ص ۷۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۲۲۵، عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۶۶، شرح الأخبار ج ۲ ص ۴۹۴، بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۱۶۸ و ج ۲۸ ص ۵۰.

۷۲. فجاء عُمَر ومعه قبس ، فتلقّته فاطمه علیها السلام علی الباب ، فقالت فاطمه : یا بن الخطّاب ! أتراک محرّقا علیَّ بابی ؟ ! قال : نعم ! : أنساب الأشراف ج ۲ ص ۲۶۸ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۳۸۹ ، فقال عمر بن الخطّاب: اضرموا علیهم البیت ناراً...:

الأمالی للمفید ص ۴۹ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۳۱ ، وکان یصیح: احرقوا دارها بمن فیها، وما کان فی الدار غیر علیّ والحسن والحسین: الملل والنحل ج ۱ ص ۵۷.

۷۳. والذی نفس عمر بیده، تخرُجنّ أو لأحرقنّها علی مَن فیها، فقیل له: یا أبا حفص ، إنّ فیها فاطمه ! قال: وإن ! : الغدیر ج ۵ ص ۳۷۲ ، الإمامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۹.

۷۴. فضرب عمر الباب برجله فکسره، وکان من سعف، ثمّ دخلوا، فأخرجوا علیّاً علیه السلام ملبّیاً...: تفسیر العیّاشی ج ۲ ص ۶۷ ، بحار الأنوار ج ۲۸ ص ۲۲۷ .

ص: ۳۴۹

۷۵. عصر عمر فاطمه علیها السلام خلف الباب، ونبت مسمار الباب فی صدرها، وسقطت مریضه حتّی ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ۱۸۱.

۷۶. وهی تجهر بالبکاء وتقول: یا أبتاه یا رسول اللّه ، ابنتک فاطمه تُضرب؟!...: الهدایه الکبری ص ۴۰۷ ، وقالت: یا أبتاه یا رسول اللّه، هکذا کان یُفعل بحبیبتک وابنتک؟!...: بحار الأنوار ج ۳۰ ص ۲۹۴ .

۷۷. إنّ موسی علیه السلام لمّا حملته أُمّه به لم یظهر حملها إلّا عند وضعه، وکان فرعون قد وکّل بنساء بنی إسرائیل نساءً من القبط تحفظهن: تفسیر القمّی ج ۲ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۵.

۷۸. ذبح فی طلب موسی سبعین ألف ولید: تفسیر القرطبی ج ۱۳ ص ۲۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۵۳.

۷۹. انه کان لفرعون یومئذ بنت لم یکن له ولد غیرها و کانت من اکرم الناس الیه و کان بها برص شدید...: تفسیر الآلوسی ج ۲۰ ص ۴۶، تفسیر ابی السعود ج ۷ ص ۴.

۸۰. فقالت: لاستطیع ان ادع بیتی و ولدی فان طابت نفسک ان تعطینی فاذهب به الی بیتی...: بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۵۵، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۵۸، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۳۹۶، الدر المنثور ج ۴ ص ۲۹۷.

۸۱. اشده ثمان عشر سنه و استوی: التحی: معانی الاخابر ص ۲۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۱۷.

۸۲. قالَ هذا مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ یعنی الاقتتال الذی وقع بین الرجل لا ما فعله موسی علیه السلام من قتله انه یعنی الشیطان عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِینٌ...: عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۶، الاحتجاج ج ۲ ص ۲۱۸، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۸۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۸۴.

۸۳. قلت: ایتها التی قالت انّ ابی یدعوک؟ قال: التی تزوّج بها: وسائل الشیعه ج ۲۱ ص۲ ۲۸۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۲.

۸۴. فوقع علیه الامان فوضع رجله علی ذنبها ثم تناول لحیتها...: کمال الدین ص ۱۵۱، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۲، البرهان ج ۴ ص ۲۴۸.

۸۵. سوره مریم آیه ۵۳.

۸۶. فرجعت الیه متلطخه بالدم فقال: قد قتلت اله موسی...: تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۴۱، جامع البیان للطبری ج ۲۰ ص ۹۶.

۸۷. جهت توضیحات بیشتر به سوره طه آیه ۸ تا آیه ۸۰ مراجعه کنید.

۸۸. فحرمها اللّه علیهم أربعین سنه وتیههم فکان إذا کان العشاء وأخذوا فی الرحیل، نادوا: الرحیل الرحیل...: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۰۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۶، التفسیر الاصفی ج ۱ ص ۲۶۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۸.

۸۹. سوره طه، آیه ۸۰ تا ۹۹.

۹۰. وما کنت من الشاهدین قال: بالخلافه لیوشع بن نون من بعده...: البرهان ج ۴ ص ۲۶۷، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۹۵.

۹۱. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۱۲۶، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۲۹، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۹۲، البرهان ج ۴ ص ۲۷۰، جامع البیان ج ۲۰ ص ۹۹، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۱۰، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۵۱، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۴۳، معالم التنزیل ج ۳ ص ۳۳۴، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۰۱، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۲۹۵، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۱۱۶، فتح القدیر ج ۴ ص ۱۷۶، روح المعانی ج ۲۰ ص ۸۶.

۹۲. ابراهیم، آیه ۲۲

۹۳. عبادت در این اینجا به معنای عبادت در اطاعت است.

۹۴. اسرا: آیه ۹۷

۹۵. ووقعوا فی الحیره اذ ترکوا الامام عن بصیره وزین لهم الشیطان اعمالهم...: الکافی ج ۱ ص ۲۰۱، الامالی للصدوق ص ۷۷۷،

کمال الدین ص ۶۷۸، معانی الاخبار ص ۹۹، البرهان ج ۴ ص ۲۸۴.

۹۶. من کـل امه شـهیدا، یقول: من کـل فرقه من هـذه الامه امامها: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۴۱۱، تفسـیر القمی ج ۲ ص ۱۴۳، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۰۲.

۹۷. نزلت فی امه محمّـد خاصه، فی کل قرن منهم امام منا شاهـد علیهم، ومحمّد فی کل قرن شاهد علینا: الکافی ج ۱ ص ۱۹۰، شرح الاخبار ج ۱ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۵۱، نور الثقلین ج ۱ ص ۴۸۲.

۹۸. مؤمنون: آیه ۴۱-۳۸

۹۹. یا یونس، من زعم أنّ للّه وجهاً کالوجوه فقـد أشـرک، ومن زعم أنّ للّه جوارح کجوارح المخلوقین فهو کافر باللّه...: کفایه الأثر ص ۲۵۵، الفصول المهمّه للحرّ العاملی ج ۱ ص ۲۴۴، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۸۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۱۶۷.

۱۰۰. کل شی هالک الا دینه...: المحاسن ج ۱ ص ۲۱۹، بصائر الدرجات ص ۸۵، التوحید ص ۱۴۹، بحار الأنوار ج ۴ ص ۵.

للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۸۸، البرهان ج ۴ ص ۲۹۳، جامع البیان ج ۲۰ ص ۱۵۴، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۲۳، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۳۲، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۶۴، معالم التنزیل ج ۳ ص ۴۵۹، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۱۷، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۰۶، روح المعانی ج ۲۰ ص ۱۳۰.

۱۰۱. کـان یعـذّب بلالا بمکّه عـذاباً شدیـداً لأجل إسـلامه، وکان یخرجه إلی الرمضاء إذا حمیت فیضـجعه علی ظهره...: عمـده القارئ ج ۱۲ ص ۱۲۹ وراجع: شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۱۳۸، سیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۳۵۲، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۱۵۳، وکـان أُمیّه بن خلـف یخرجه إذا حمیت الظهیره فیطرحه علی ظهره فی بطحـاء مکّه...: البـدایه والنهـایه ج ۳ ص ۷۴، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۶۶، أعیان الشیعه ج ۳ ص ۶۰۵، السیره النبویه لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۰، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۲، سبل الهدی والرشاد ج ۲ ص ۳۵۷، السیره الحلبیه ج ۱ ص ۴۷۹.

۱۰۲. فأعطوه بلال الولدان، وأخذوا یطوفون به شعاب مکّه وهو یقول: أحد أحد: مسند أحمد ج ۱ ص ۴۰۴، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۳، المستدرک للحـاکم ج ۳ ص ۲۸۴، السـنن الکبری للبیهقی ج ۸ ص ۲۰۹، المصـنّف لابن أبی شـیبه ج ۷ ص ۵۳۷، صحیح ابن حبّان ج ۱۵ ص ۵۵۹، الاستیعاب ج ۱ ص ۱۷۹، تخریج الأحادیث والآثار ج ۲ ص ۲۴۶، کنز العمّال ج ۱۳ ص ۳۰۸، الدرّ المنثور ج ۵ ص ۱۴۱، فتح القدیر ج ۴ ص ۱۹۵، معرفه الثقات ج ۲ ص ۳۴۹، تهذیب الکمال ج ۲۱ ص ۲۲۱.

۱۰۳. اوّل شـهید استشـهد فی الإسـلام سمیّه أُمّ عمّار، طعنها أبو جهل فی قلبها بحربه فقتلها: الاستیعاب ج ۴ ص ۱۸۶۴، الطبقات الکبری ج ۸ ص ۲۶۴، البـدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، کـانت بنو مخزوم یخرجون بعمّـار بن یاسـر وأبیه وأُمّه، وکـانوا أهل بیت إسـلام، إذا حمیت الظهیره یعـذّبونهم برمضاء مکّه: البدایه والنهایه ج ۳ ص ۷۶، السـیره النبویه لابن هشام ج ۱ ص ۲۱۱، السیره النبویه لابن کثیر ج ۱ ص ۴۹۴.

۱۰۴. کان هو و ولده و من تبعه ثمانین نفسا: علل الشرایع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۰۵. نالت الشیعه و الوثوب علی نوح بالضرب المبرح: کمال الدین ص ۱۳۳، بحار ج ۱۱ ص ۳۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۴۲۱.

۱۰۶. لبثوا فیها سبعه ایام و لیالیها وطافت بالبیت اسبوعاً...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۱، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۴۵۰، البرهان ج ۳ ص ۱۰۳، تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۳۶۶.

۱۰۷. عاش نوح ع بعد الطوفان خمسماه سنه...: الکافی ج ۸ ص ۲۸۵، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۸۵.

۱۰۸. وجاء ابوه فلطمه لطمه وقال له: ارجع عما انت علیه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۷۱، تفسیر الصافی ج ۳ ص ۳۴۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۱.

ص: ۳۵۱

۱۰۹. فآمن له لوط و خرج مهاجرا الی الشام هو و ساره و لوط: الکافی ج ۸ ص ۳۷۰، مراه العقول ج ۲۶ ص ۵۵۵، البرهان ج ۳ ص ۸۲۵، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۳۹.

۱۱۰. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۰۱، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۴۵، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البیان ج ۲۰ ص ۱۷۹، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۷۷، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۷۸، معالم التنزیل ج ۳ ص ۴۶۶، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۲۹، روح المعانی ج ۲۰ ص ۱۵۴.

۱۱۱. ابراهیم: آیه ۲۰-۱۹

۱۱۲. تفکّر ساعه یعدل عباده سبعین سنه: روح المعانی ج ۱۲ ص ۱۱.

۱۱۳. آل عمران : آیه ۱۹۴ - ۱۹۰.

۱۱۴. ذکر اللّه لاهل الصلاه اکبر من ذکرهم ایاه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۱۵۰، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۱۸، البرهان ج ۴ ص ۳۲۳، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۶۲.

۱۱۵. (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم)، قال: هم الائمه من آل محمد: بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۱۸۹، البرهان ج ۴ ص ۳۲۸.

۱۱۶. ان هذا العلم انتهی الیّ فی القرآن...: بصائر الدرجات ص ۲۲۶، وسائل الشیعه ج ۲۸ ص ۱۹۹، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۲۰۳.

۱۱۷. اسرا: آیه ۸۹

۱۱۸. انعام: آیه ۳۱

۱۱۹. الخسر: النقصان، والخسران کذلک، والفعل خسر یخسر خسراناً، والخاسر: الذی وضع فی تجارته: کتاب العین ج ۴ ص ۱۹۵، و راجع: الصحاح ج ۲ ص ۶۴۵، مختار الصحاح ص ۹۹، لسان العرب ج ۴ ص ۲۳۸، التحقیق فی کلمات القرآن ج ۳ ص ۵۲.

۱۲۰. تکرار یَسْتَعْجِلُونَکَ للدلاله علی کمال جهلهم و فساد فهمهم و أن استعجالهم هو استعجال لأمر مؤل...: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۰۸.

در اینجا دو نکته را باید ذکر کنم:

* نکته اوّل: عبارت انّ جهنّم محیطه بالکافرین با توجه به جمله (یوم یغشاهم من العذاب) معنا می شود. قرآن از عذاب روز قیامت آنان خبر می دهد.

* نکته دوم: عبارت (من فوقهم و من ارجلهم) معنای کنایه ای دارد و معنای واقعی آن همه اطراف آن ها می باشد.

۱۲۱. مـن فر بـدینه مـن ارض الی ارض... اتـوجب الجنـه و کـان رفیـق ابراهیم و محمّـد...:بحـار الأنوار ج ۱۹ ص ۳۱، تخریج الاحادیث و الاثار ج ۱ ص ۳۵۱، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۳۳، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۹۰، نور الثقلین ج ۱ ص ۵۴۱، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸.

۱۲۲. للاطّلاع أکثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۱۴، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۹۴۹، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۲۱، البرهان ج ۴ ص ۳۲۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۶۷، جامع البیان ج ۲۱ ص ۱۲، تفسیر السمرقندی ج ۲ ص ۶۳۸، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۲۸۷، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۱۸۹، معالم التنزیل ج ۳ ص ۴۷۲، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۳۷، تفسیر البیضاوی ج ۴ ص ۳۲۱، تفسیر البحر المحیط ج ۷ ص ۱۵۲، الدر المنثور ج ۵ ص ۱۴۹، فتح القدیر ج ۴ ص ۲۱۰، رور الآلوسی ج ۲۰ ص ۱۳۲.

۱۲۳. (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا...)ک قال: نزلت فینا اهل البیت: تفسیر فرات الکوفی ص ۳۲۰، بحار الأنوار ج ۲۴ ص

۱۴۷، البرهان ج ۴ ص ۳۳۰.

۱۲۴. السـلام علی الأئمّه الـدعاه، والقاده الهداه، والساده الولاه...: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۲ ص ۲۹۸.

۱۲۵. وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمؤمن ونَ بِنَصْرِ اللَّهِ أی یوم غلبه الروم علی الفرس یسـرّ أهـل الإیمان بإظهار صـدق نبیّهم فیما أخبر به أو یسـرّون لغلبه الرومیّین علی الفرس لأنهم کانوا نصاری و أهل کتاب، و الفرس کانوا مجوسا و ما کانوا من أهل کتاب و لا أرسل إلیهم نبیّ. و من بـاب الصـدفه و أفق ذلک یوم نصـر المؤمنین ببـدر فنزل به جبرئیل و أخبر النبیّ بغلبه الرّوم علی الفرس ففرحوا بالنّصرین: تفسیر القرآن الکریم لعبد اللّه شبّر ص ۳۸۵.

۱۲۶. ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ الَّذِینَ أَساؤا السُّوای... أی کانت نتیجه الذین أساؤا إلی نفوسهم بالکفر باللّه و تکذیب رسله نار جهنّم. و هی معنی السوأی أَنْ کَذَّبُوا بِ آیاتِ اللَّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤنَ أی بسـبب تکذیبهم بآیات اللّه و اسـتهزائهم بها: ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۱۰.

۱۲۷. اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالـذّر...: الکـافی ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵.

دقت کنید: این حدیث از امام باقر علیه السـلام است و با سـند معتبر در کتاب معتبری همچون اصول کافی نقل شده است: سند آن این است: الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمربن اذینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام.

برای همین می توان به این حـدیث اعتمـاد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود نـدارد. این که گفته می شود این حـدیث متواتر نیست، وجهی نـدارد، زیرا حـدیثی که در کتاب معتبر و سـند معتبر نقل شـده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شـیعه می باشد.

۱۲۸. اخرج من ظهر آدم ذریته... فخرجوا کالـذّر...: الکـافی ج ۲ ص ۷، التوحید ص ۳۳۰، علل الشرایع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵.

دقت کنید: این حدیث از امام باقر علیه السـلام است و با سـند معتبر در کتاب کافی نقل شده است: سـند آن این است: الکلینی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن عمربن اذینه عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام.

حدیثی معتبر در کتابی معتبر. برای همین می توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این که گفته می شود این حـدیث متواتر نیست، وجهی نـدارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سـند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می باشد.

۱۲۹. در قرآن دو آیه آمده است که شباهت به هم دارند:

* اول: آیه ۲۶ سوره اسرا: وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ.

دوم: آیه ۳۹ سوره روم: (فَ ءاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ).

تفاوت این دو جمله در حرف «واو» و حرف «ف» اوّل جمله می باشد، آیه اول با حرف «واو» و آیه دوم با حرف «ف» شروع می شود.

آیه ۲۷ سوره اسراء در مدینه و به مناسبت بخشش فدک به فاطمه(س) نازل شده است. در تفسیر سوره اسرا، آن ماجرا را نوشتم. خلاصه آن این است: سال هفتم هجری بود، پیامبر برای دیدن دخترش، فاطمه به خانه او رفت. جبرئیل نازل شد و آیه ۲۶ سوره اسراء را برای پیامبر خواند: ای محمّد حق خویشان خود را بده. جبرئیل از پیامبر درباره این آیه سؤال کرد،

جبرئیل در پاسخ گفت: خدا از تو می خواهد که سرزمین فَدَک را به فاطمه بدهی. اینجا بود که پیامبر فدک را به فاطمه بخشید. فَدَک ، سرزمینی آباد و حاصلخیز بود، این سرزمین ، چشمه های آب فراوان و نخلستان های زیادی داشت ، فاصله آن تا مدینه حدود دویست و هفتاد کیلومتر بود.

اگر تفسیر آیه ۲۷ سوره اسراء را بررسی کنیم، متوجه می شویم ده روایت در کتاب تفسیر البرهان تاکید دارد که این آیه درباره بخشش فدک به فاطمه می باشد. همچنین در ۱۰ کتاب اهل سنّت به این مطلب تصریح شده است: (إنّ اللّه تبارک وتعالی لمّا فتح علی نبیّه فدک وما والاها... فأنزل اللّه علی نبیّه :وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ)...: الکافی ج ۱ ص ۵۴۳ ، بحار الأنوار ج ۴۸ ص ۱۵۶ ، جامع أحادیث الشیعه ج ۸ ص ۶۰۶ ، التفسیر الصافی ج ۳ ص ۱۸۶ ، وراجع: الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء ج ۱۲ ص ۸۵ ، شواهد التنزیل للحسکانی ج ۱ ص ۴۴۱ ، الدرّ المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ ، روح المعانی ج ۱۵ ص ۶۲ ، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹ ، مسند أبی یعلی ج ۲ ص ۳۳۴ ، کنز العمّال ج ۳ ص ۷۶۷).

اکنون می خواهم درباره آیه دوم (آیه ۲۹ سوره روم) سخن بگویم:

وقتی تفسیر این آیه را بررسی می کنیم می بینم که فقط در ۲ روایت ذکر شده است که این آیه درباره بخشش فدک است.

به راستی کدام مطلب صحیح است؟ کدام آیه درباره بخشش فدک نازل شده است؟

اکنون می خواهم دو روایتی که در تفسیر آیه ۳۹ سوره روم ذکر شده است را بررسی کنم.

* روایت اوّل: روایت ابوسعید خدری

صاحب کتاب تاویل الایات از ابوسعید خدری نقل می کند که وقتی آیه (فَـءاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» نازل شد، پامبر فدک را به فاطمه(س) داد.

که این عبارت، مناسب با آیه ۳۹ سوره روم است. تاکید می کنم در متن روایت، اسمی از سوره روم نیامده است.

وقتی به کتب اهل سنّت مراجعه می کنیم، متوجه می شویم که آنان از ابوسعیدخدری این گونه نقل کرده اند: لما نزلت (وآت ذا القربی حقه»، این آیه ۲۷ سوره اسرا می باشد.

اکنون نام بعضی از این کتب را ذکر می کنم: مجمع الزوائد ج ۷ ص ۴۹، مسند ابی یعلی ج ۲ ص ۳۳۴، شواهد التنزیل ج ۱ ص ۴۳۸، تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۳۹، الدر المنثور ج ۴ ص ۱۷۷، فتح القدیر ج ۳ ص ۲۲۴، الکامل لابن عدی ج ۵ ص ۱۹۰، میزان الاعتدال ج ۳ ص ۱۳۵، لباب النقول ص ۱۲۳.

همچنین از راویان دیگر اهل سنّت مثل ابن عباس نقل شده است که آیه ۲۷ سوره اسراء در ماجرای بخشش فدک نازل شده است: فتح القدیر ج ۳ ص ۲۲۴.

ابوسعید خدری از راویان اهل سنّت است، صاحب کتاب تاویل الایات این روایت را از کتب اهل سنّت گرفته است، امّا اهل سنّت از ابوسعید متن آیه را به گونه ای دیگر نقل کرده اند.

به احتمال قوی چون این دو آیه شباهت زیادی به هم دارند، در نگارش ابتدای آیه، سهواً اشتباهی روی داده است. صاحب کتاب تاویل الایات در اوّل آیه، به جای حرف واو، حرف ف را نوشته است.

* روایت دوم: در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روایتی ذکر شده است و در متن آن روایت، آیه به این صورت نوشته شده است: (فَـَٔاتِ ذَا الْقُرْبَی حَقَّهُ» که این عبارت، مناسب با آیه ۳۹ سوره روم است. تاکید می کنم در متن روایت، اسمی از سوره روم نیامده است.

در اینجا هم احتمال قوی، همان اشتباه روی داده است.

نکته دیگر این که: مرحوم طبرسی که در تفسیر آیه ۲۹ سوره روم چنین می گوید: از امام باقر و امام صادق علیهماالسلام

ص: ۳۵۴

نقل شده است: وقتی این آیه نازل شد، پیامبر فدک را به فاطمه داد، ابوسعیدخدری و دیگر راویان این مطلب را نقل کرده اند. به احتمال قوی، طبرسی، دو روایت بالاـ (روایت تفسیر علی بن ابراهیم و روایت کتاب تاویل الایات) را دیده است. در واقع سخن او مطلب جدیدی نیست. وقتی ما در آن دو روایت، آن احتمال را دادیم، در سخن مرحوم طبرسی هم این احتمال را می دهیم.

در پایان به این نکته اشاره می کنم که بعید است که برای بخشش فدک، دو آیه در قرآن نازل شده باشد، با توجه به وجود ده روایت در کتب شیعه و تایید این مطلب در ده کتاب اهل سنّت به این نتیجه می رسیم که فقط آیه ۲۷ سوره اسراء در مورد بخشش فدک است. دو روایتی که ذیل آیه ۳۹ سوره روم ذکر شده است، سهواً حرف ف به جای حرف واو نوشته شده است.

۱۳۰. هو هدیتک الی الرجل تطلب منه الثواب افضل منها فذلک ربا یوکل: تهذیب الاحکام ج ۷ ص ۱۵، وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۱۲۶، جامع احادیث الشیعه ج ۱۸ ص ۱۶۰، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۸۹.

۱۳۱. للاطّلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۵۶، التفسير الأصفى ج ۲ ص ۹۶۱، التفسير الصافى ج ۴ ص ۱۳۴، البرهان ج ۴ ص ۳۵۰، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۱۹۰، جامع البيان ج ۲۱ ص ۵۴، تفسير السمرقندى ج ۳ ص ۱۳، تفسير الثعلبى ج ۷ ص ۳۰۳، تفسير السمعانى ج ۴ ص ۲۱۶، معالم التنزيل ج ۳ ص ۴۸۵، زاد المسير ج ۶ ص ۱۵۲، تفسير البيضاوى ج ۴ ص ۳۳۷، فتح القدير ج ۴ ص ۲۲۷، روح المعانى ج ۲۱ ص ۴۵.

۱۳۲. تفسیر نمونه ج ۱۶ ص ۴۷۶.

۱۳۳. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۱۳۴. كان هو و ولده و من تبعه ثمانين نفسا: علل الشرايع ج ۱ ص ۳۰، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۳۲۲، البرهان ج ۳ ص ۱۰۵.

۱۳۵. درباره تفسیر این آیه سه نظر وجود دارد:

۱ – تفسیر اوّل: سؤال آنان درباره مدت زندگی در دنیا می باشد، زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت، لحظه ای بیش نیست.

این نظر، خلاف ظاهر آیه ۶۶ می باشد، زیرا در آنجا جمله الی بوم البعث ذکر شده است و این هرگز با زندگی دنیا مناسبت ندارد.

۲ – تفسیر دوم: سؤال آنان درباره مدت زمانی است که روح آنان در عالم برزخ بوده است. آنان می گویند که ما مدت بسیار کوتاهی در عالم برزخ بوده ایم.

این تفسیر با مشکلی روبرو می شود، روح انسان در عالم برزخ زنده است، مؤمنان در باغ ها و کافران در گودال های آتش هستند. کافران می گویند: «ما مدتی کمی در برزخ بوده ایم»، در حالی که بین شروع زمان برزخ آنان و زمان برپایی قیامت، هزاران سال فاصله است، مثلاً کسانی که در زمان حضرت نوح زندگی می کردند، هزاران سال در عالم برزخ زنده هستند.

برای رفع این مشکل عده ای این سخن را گفته اند: در عالم برزخ، روح انسان ها در حالت های مختلفی است، عده ای غرق نعمت ها هستند، عده ای هم عذاب می شوند، عده ای هم در خواب فرو می روند و هیچ درکی از گذشت زمان ندارند. (تفسیر نمونه ج ۱۶ ص ۵۰۸ مراجعه کنید).

این سخن هیچ دلیل واضح و صریحی ندارد.

ذکر این نکته لازم است: هیچ روایت و آیه ای به این نظریه تصریح ندارد.

۳ – تفسیر سوم: به نظر ما تفسیر سوم، بهترین گزینه است. سؤال آنان درباره زمان بین دو صور اسرافیل است. وقتی که

خـدا می خواهـد قیامت را برپا کند، ابتدا به اسـرافیل فرمان می دهد تا صور اوّل را بدمد، اینجاست که همه جهان هستی، نابود می شود، روح همه کسانی که در عالم برزخ هسـتند و همچنین همه انسان هایی که در دنیا زندگی می کنند، از بین می روند. هیـچ کس نمی دانـد چقـدر زمان می گـذرد، هیـچ کس زنـده نیست تا درکی از زمان داشـته باشـد. وقتی خدا اراده می کند، قیـامت برپـا می شـود، خـدا اسـرافیل را زنـده می کنـد و اسـرافیل برای بـار دوم در صور خود می دمـد، همه زنـده می شونـد، اینجاست که انسان ها سؤال می کنند: چه مدت زمان، درنگ ما طول کشید؟

تاکید می کنم: من این تفسیر را تفسیر سوم بهترین گزینه می دانیم.

۱۳۶. نحل: آیه ۲۹، رعد: آیه ۵.

للاطّلاـع أکثر لتفسـیر هـذه الآیـات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۵ ص ۲۶۷، التفسـیر الأصفی ج ۲ ص ۹۶۴، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۱۳۸، جامع البیان ج ۲۱ ص ۶۹، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۱۸، تفسیر الثعلبی ج ۷ ص ۳۰۷، تفسیر السمعانی ج ۴ ص ۲۲۳، زاد المسیر ج ۶ ص ۱۵۸، روح المعانی ج ۲۱ ص ۶۱.

منابع تحقیق

این فهرست اجمالیِ منابع تحقیق است.

در آخر جلد چهاردهم، فهرست تفصیلی منابع ذکر شده است.

۱ . الاحتجاج

۲ . إحقاق الحقّ

۳ . أسباب نزول القرآن .

۴ . الاستبصار

۵ . الأصفی فی تفسیر القرآن.

۶ . الاعتقادات للصدوق

۷ . إعلام الوری بأعلام الهدی .

۸ . أعیان الشیعه .

۹ . أمالی المفید .

۱۰ . الأمالی لطوسی.

۱۱ . الأمالی للصدوق.

۱۲ . الإمامه والتبصره

۱۳ . أحکام القرآن.

۱۴ . أضواء البیان.

۱۵ . أنوار التنزیل

۱۶ . بحار الأنوار .

۱۷ . البحر المحیط .

۱۸ . البدایه والنهایه .

۱۹ . البرهان فی تفسیر القرآن.

۲۰ . بصائر الدرجات .

۲۱ . تاج العروس

۲۲ . تاریخ الطبریّ.

۲۳ . تاریخ مدینه دمشق .

۲۴ . التبیان .

۲۵ . تحف العقول

۲۶ . تذکره الفقهاء.

۲۷ . تفسیر ابن عربی.

۲۸ . تفسیر ابن کثیر.

۲۹ . تفسیر الإمامین الجلالین.

۳۰ . التفسیر الأمثل .

۳۱ . تفسیر الثعالبی.

۳۲ . تفسیر الثعلبی .

۳۳ . تفسیر السمرقندی.

۳۴ . تفسیر السمعانی.

۳۵ . تفسیر العزّ بن عبد السلام.

۳۶ . تفسیر العیّاشی.

۳۷ . تفسیر ابن أبی حاتم .

٣٨ . تفسير شبّر.

٣٩ . تفسير القرطبى .

٤٠ . تفسير القمّى.

٤١ . تفسير الميزان.

٤٢ . تفسير النسفى.

٤٣ . تفسير أبى السعود.

٤٤ . تفسير أبى حمزه الثمالى.

٤٥ . تفسير فرات الكوفى .

٤٦ . تفسير مجاهد.

٤٧ . تفسير مقاتل بن سليمان.

٤٨ . تفسير نور الثقلين .

٤٩ . تنزيل الآيات

٥٠ . التوحيد .

٥١ . تهذيب الأحكام.

٥٢ . جامع أحاديث الشيعه .

٥٣ . جامع بيان العلم وفضله .

٥٤ . جمال الأُسبوع.

٥٥ . جوامع الجامع .

٥٦ . الجواهر السنيه.

٥٧ . جواهر الكلام.

۵۸ . الحدائق الناضره.

۵۹ . حليه الأبرار.

۶۰ . الخرائج والجرائح .

۶۱ . خزانه الأدب.

۶۲ . الخصال .

۶۳ . الدرّ المنثور.

۶۴ . دعائم الإسلام.

۶۵ . دلائل الإمامه .

۶۶ . روح المعانى.

۶۷ . روض الجنان

۶۸ . زاد المسير.

۶۹ . زبده التفاسير.

۷۰ . سبل الهدى والرشاد.

۷۱ . سعد السعود .

۷۲ . سنن ابن ماجه .

۷۳ . السيره الحلبيّه .

۷۴ . السيره النبويّه .

۷۵ . شرح الأخبار.

۷۶ . تفسير الصافى.

۷۷ . الصحاح.

۷۸ . صحيح ابن حبّان .

۷۹ . عدّه الداعى.

۸۰ . علل الشرائع .

۸۱ . عوائد الأيّام.

۸۲ . عيون أخبار الرضا .

۸۳ . عيون الأثر.

۸۴ . غايه المرام.

۸۵ . الغدير.

۸۶ . الغيبه .

۸۷ . فتح البارى.

۸۸ . فتح القدير.

۸۹ . الفصول المهمّه.

۹۰ . فضائل أمير المؤمنين.

۹۱ . فقه القرآن .

۹۲ . الكافى .

۹۳ . الكامل فى التاريخ .

۹۴ . كتاب الغيبه .

۹۵ . كتاب من لا يحضره الفقيه .

۹۶ . الكشّاف عن حقائق التنزيل.

۹۷ . كشف الخفاء.

۹۸ . كشف الغمّه.

۹۹ . كمال الدين.

۱۰۰ . كنز الدقائق .

۱۰۱ . كنز العمّال.

۱۰۲ . لسان العرب .

۱۰۳ . مجمع البيان.

۱۰۴ . مجمع الزوائد.

۱۰۵ . المحاسن .

۱۰۶ . المحبَّر .

۱۰۷ . المحتضر.

۱۰۸ . مختصر مدارك التنزيل.

۱۰۹ . المزار .

۱۱۰ . مستدرك الوسائل

۱۱۱ . المستدرك على الصحيحين .

۱۱۲ . المسترشد.

۱۱۳ . مسند أحمد .

۱۱۴ . مسند الشاميّين .

۱۱۵ . مسند الشهاب .

۱۱۶ . معانى الأخبار .

۱۱۷ . معجم أحاديث المهدى(عج) .

۱۱۸ . المعجم الأوسط .

۱۱۹ . المعجم الكبير .

۱۲۰ . معجم مقاييس اللغه .

۱۲۱ . مكيال المكارم.

۱۲۲ . الملاحم والفتن.

۱۲۳ . مناقب آل أبى طالب.

۱۲۴ . المنتظم فى تاريخ الاُمم.

۱۲۵ . منتهى المطلب.

۱۲۶ . المهذّب .

۱۲۷ . مستطرفات السرائر .

۱۲۸ . النهايه فى غريب الحديث. ۱۲۹ . نهج الإيمان .

۱۳۰ . الوافى .

۱۳۱ . وسائل الشيعه.

۱۳۲ . ينابيع المودّه.

فهرست کتب نویسنده

فهرست کتب نویسنده، نشر وثوق، بهار ۱۳۹۳

۱ . همسر دوست داشتنی.(خانواده)

۲ . داستان ظهور . (امام زمان علیه السلام)

۳ . قصه معراج .(سفر آسمانی پیامبر صلی الله علیه و آله)

۴ . در آغوش خدا .(زیبایی مرگ)

۵ . لطفاً لبخند بزنید. (شادمانی، نشاط)

۶ . با من تماس بگیرید . (آداب دعا)

۷ . در اوج غربت . (شهادت مسلم بن عقیل)

۸ . نوای کاروان . (حماسه کربلا)

۹ . راه آسمان . (حماسه کربلا)

۱۰ . دریای عطش . (حماسه کربلا)

۱۱ . شب روایی . (حماسه کربلا)

۱۲ . پروانه های عاشق . (حماسه کربلا)

۱۳ . طوفان سرخ . (حماسه کربلا)

۱۴ . شکوه بازگشت . (حماسه کربلا)

۱۵ . در قصر تنهایی . (امام حسن علیه السلام)

۱۶ . هفت شهر عشق . (حماسه کربلا)

۱۷ . فریاد مهتاب . (حضرت فاطمه علیهاالسلام)

۱۸ . آسمانی ترین عشق . (فضیلت شیعه)

۱۹ . بهشت فراموش شده . (پدر و مادر)

۲۰ . فقط به خاطر تو. (اخلاص در عمل)

۲۱ . راز خوشنودی خدا. (کمک به دیگران)

۲۲ . چرا باید فکر کنیم. (ارزش فکر)

۲۳ . خدای قلب من. (مناجات، دعا)

۲۴ . به باغ خدا برویم . (فضیلت مسجد)

۲۵ . راز شکر گزاری . (آثار شکر نعمت ها)

۲۶ . حقیقت دوازدهم . (ولادت امام زمان علیه السلام)

۲۷ . لذّت دیدار ماه . (زیارت امام رضا علیه السلام)

۲۸ . سرزمین یاس. (فدک، فاطمه علیهاالسلام)

۲۹ . آخرین عروس. (نرجس علیهاالسلام، ولادت امام زمان علیه السلام)

۳۰ . بانوی چشمه. (خدیجه علیهاالسلام، همسر پیامبر)

۳۱ . سکوت آفتاب. (شهادت امام علی علیه السلام)

۳۲ . آرزوی سوم. (جنگ خندق)

۳۳ . یک سبد آسمان. (چهل آیه قرآن)

۳۴ . فانوس اوّل . (اولین شهید ولایت)

۳۵ . مهاجر بهشت. (پیامبر اسلام)

۳۶ . روی دست آسمان . (غدیر، امام علی علیه السلام)

۳۷ . گمگشته دل. (امام زمان علیه السلام)

۳۸ . سمت سپیده. (ارزش علم)

۳۹ . تا خدا راهی نیست. (۴۰ سخن خدا)

۴۰ . خدای خوبی ها. (توحید، خداشناسی)

۴۱ . با من مهربان باش. (مناجات، دعا)

۴۲ . نردبان آبی. (امام شناسی، زیارت جامعه)

۴۳ . معجزه دست دادن. (روابط اجتماعی)

۴۴ . سلام بر خورشید. (امام حسین علیه السلام)

۴۵ . راهی به دریا. (امام زمان علیه السلام، زیارت آل یس)

۴۶ . روشنی مهتاب .(شهادت حضرت زهرا علیهاالسلام)

۴۷ . صبح ساحل. (امام صادق علیه السلام)

۴۸ . الماس هستی. (غدیر، امام علی علیه السلام)

۴۹ . حوادث فاطمیه (حضرت فاطمه علیهاالسلام)

۵۰ . تشنه تر از آب (حضرت عبّاس علیه السلام)

۶۴ –۵۱ . تفسیر باران (تفسیر قرآن در ۱۴ جلد)

* کتب عربی

۶۵ . تحقیق « فهرست سعد » ۶۶ . تحقیق « فهرست الحمیری » ۶۷ . تحقیق « فهرست حمید ». ۶۸ . تحقیق « فهرست ابن بطّه ». ۶۹ . تحقیق « فهرست ابن الولید » . ۷۰ . تحقیق « فهرست ابن قولویه » . ۷۱ . تحقیق « فهرست الصدوق » . ۷۲ . تحقیق « فهرست ابن عبدون » . ۷۳ . صرخه النور. ۷۴ . إلی الرفیق الأعلی. ۷۵ . تحقیق آداب أمیرالمؤمنین علیه السلام . ۷۶ . الصحیح فی فضل الزیاره الرضویه . ۷۷ . الصحیح فی البکاء الحسینی . ۷۸ . الصحیح فی فضل الزیاره الحسینیه . ۷۹ . الصحیح فی کشف بیت فاطمه علیهاالسلام.

بیوگرافی نویسنده

دکتر مهدی خُدّامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل ــ اصفهان ــ دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قمّ هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود.

موفقیّت وی در کسب مقام اوّل مسابقه کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هم وطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانسته بود در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعه از دیگر فعالیّت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان آرانی، هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیّت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۷۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی – حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می باشد. آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انتشارات وثوق به زیور طبع آراسته گردیده است.

* * *

ص: ۳۶۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹